ترجمه و شرح دعای فرج

(الهی عظم البلاء ...)

محقق: زهرا نویدی

إِلهی عَظُمَ الْبَلاءُ

بار خدایا! بلا و مصیبت بزرگ شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه و شرح دعای فرج

نویسنده:

زهرا بنویدی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پایان نامه کارشناسی: ترجمه و شرح دعای فرج

مشخصات کتاب

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

حوزه علمیه الغدیر

شهرستان تهران

پایان نامه سطح دو(کارشناسی)

عنوان :

ترجمه و شرح دعای فرج

(الهی عظم البلاء ...)

استاد راهنما :

دکتر محمد هادی قندهاری

محقق :

زهرا بنویدی

تاریخ دفاع :

۱۳۸۸

ص: ۱

اشاره

↔

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمیدیه

الحمدالله الذی هدینا لهذا

و

ما کنّا لنهتدی لولا أن هدینا الله

اعراف/ ۴۳

ص:۳

تقدیم و اهداء

اثر معنوی این پژوهش تقدیم به

ساحت قدسی و نورانی مولایم

حضرت بقیه الله الاعظم

(روحی له الفداء)

و

عاشقان مهدی باور و مهدی یاورش باد

تقدیر و تشکر

از تمام کسانی که محقق را در کلیه مراحل انجام این تحقیق یاری رسانده اند

به ویژه پدر و مادر عزیزم

مدیریت محترم خانم عترت السادات خاموشی و

استاد راهنمای ارجمند جناب آقای دکتر قندهاری و اساتید مشاور بزرگوارم سرکار خانم شهیدی فر و سرکار خانم امی قدردانی می کنم.

امید است تلاش های خالصانه این عزیزان مورد رضایت و عنایات خاص مولا صاحب الزمان (عج) قرار گیرد.

چکیده

ما در روزگار غیبت به سر می بریم. ایامی که علاوه بر به انتظار نشستن آن عزیز در پرده حقوقی از او بر عهده ماست که باید آن را ادا کنیم، در میان انبوه وظایفی که منتظر بر عهده دارد آمادگی و زمینه سازی برای حکومت جهانی او همراه دعا و التجا به درگاه خداوند برای تعجیل ظهور خودنمایی می کند. دعا در آیات و روایات جلوه ای از عبادت شمرده شده و در تعجیل ظهور بسیار مؤثر است زیرا زمان ظهور از امور بدائیه است که امکان تقدیم و تأخیر آن وجود دارد.

یکی از دعاهایی که برای تعجیل در ظهور حضرتش وارد شده است دعای فرج «الهی عظم البلاء ...» است که توسط خود حضرت در عالم خواب به "محمد بن احمد بن ابی اللیث" تعلیم فرموده اند و افرادی چون شیخ جلیل مرحوم طبرسی صاحب مجمع البیان، علی بن موسی بن طاووس الحلی، شهید اول و تقی الدین عاملی کفعمی با اندک تفاوتی نقل کرده اند. قاعده تسامح که شامل اعمال مسامحه در سند روایاتی است که بر امور استحبابی دلالت می کند، هماهنگی با متون ادعیه معتبر چون دعای ندبه، دعای عهد و زیارت جامعه کبیره و مشاهده اثر حقیقی و عملی افزون بر شهرت فتوائیه، دلایل لزوم اعتماد بر این دعای شریف است.

در این دعای شریف که مضامین ارزشمند دینی را در برگرفته است، ابتدا به تشریح حال خود می پردازیم که پروردگارا بلای ما سخت شد و مصیبت بر ما غلبه کرده است اما با این حال با تأکید بر مستعال بودن پروردگار و در سختی و آسانی به او تکیه می کنیم.

حضرت با استفاده از بستری که صلوات و کلمه «اولی الامر» ایجاد کرده؛ مطلب بسیار مهمی را به شیعیان خود انتقال می دهند که همانا اطاعت از امام زمان (عج) و معرفت ایشان رابطه مستقیم با یکدیگر داشته و تنها راه حصول معرفت حضرت، اطاعت از آن عزیز می باشد و اهمیت معرفت امام زمان (عج) نیز بر کسی پوشیده نیست.

ص:۶

ثمره این معرفت در فراز پایانی به شکل عملی و به صورت توسل رخ می نماید. چرا که توسل، تمسک جستن به اولیای الهی به منظور برآوردن نیازهاست و این معنا بدون معرفت عمیق امام زمان (عج) امکان پذیر نیست.

واژگان کلیدی : دعا، بلا، صلوات، اولی الامر، توسل

فهرست مطالب

عنوان صفحه

- حاصل کلام ۲۰

ص:۹

ص:۱۱

ص:۱۲

مقدمه

ما شبی دست برآریم و دعایی بکنیم غم هجران تو را چاره زجایی بکنیم

سایه طائر کـم حوصله، کـاری نـکند طلب از سـایه میمون هـمایی بـکنیم

حافظ

یکی از جلوه هـای محبت و حکمت الهی وجود امـامی صالـح و معصوم در میان انسان هاست تا انسان را از بیراهه رفتن نجات دهـد و یکایـک آنهـا را به سـرمنزل مقصود برسانـد چراکه عقل بشـری هرگز جوابگوی نیازهای او نبوده است. پروردگار این نعمت را به انسـان بخشـیده و پیـامبران و یـازده چراغ هـدایت را در دسترس بشـریت قرار داد اما مردم با ظلمی که در حق خود نمودند و مصابیح هدایت را شکسـتند باعث شد که هدایت گر دوازدهم به امر الهی در پرده غیبت قرار گیرد و دسترسی به آن امام همام به آسانی زمان حضور میسر نباشد.

ناگفته پیـدا است که انسان ها در برابر حجت غایب از نظر وظیفه دارنـد تلاش کننـد که پروردگار متعال آن چه از غیبت باقی مانده بر آنها ببخشاید و این دوران مصیبت بار به سرآید که از جمله ی آنها دعا برای تعجیل در ظهور آن عزیز در پرده است.

بسـیار کم پیش می آیـد که در گرفتـاری و تنگناهای زنـدگی دست به دعا برنـداریم و از درگاه ایزد منان گشایش کارمان را نخواهیم اما در پدیده غیبت بسـیار از دعا غفلت شده است و شاید دلیلش این باشد که عمق فاجعه غیبت را درک نکرده ایم یا با دعاهای وارد شده در این زمینه آشنایی نداریم یا به دلیل ضعف بنیه علمی درک مفاهیم ادعیه برایمان امکان نداشته است.

پژوهش حاضر با عنوان «ترجمه و شرح دعای فرج «الهی عظم البلاء ...» با وجود اینکه می تواند بسیار راهگشا باشد متأسفانه بین محققان و پژوهشگران مورد توجه واقع نشده و بررسی سندی و فقه الحدیث آن مورد غفلت قرار گرفته با اینکه این دعا توسط خود حضرت ولی عصر (عج) تعلیم داده شده است و در میان عاشقان حضرتش بسیار رایج و متداول است.

تحقیق حاضر گرچه به مدد آیات قرآن این کلام الهی و بیانات آسمانی اهل بیت (علیهم السلام) فراهم آمده است اما در محدوده بضاعت علمی ناچیز محقق شکل گرفته که امید است آغاز کوچکی بر پژوهش های پربار و کارآمد گردد.

تلاش و کوشش پژوهش گر بر این مبنا صورت گرفته که با بهره گیری از تفاسیر قرآنی و منابع روایی و تعدادی از کتب و لغتنامه ها، جملات و عبارات این دعای شریف را ترجمه کند و در حد اقتضای عبارات شرح دهد و سپس به جهت بررسی دقیق تر در ذیل سرفصل های مربوطه بگنجاند.

تحقیق حاضر مشتمل است بر :

- کلیات، ۱- دعا و نقش آن در تعجیل ظهور، ۲- بررسی سند دعا، ۳- ترجمه و شرح عبارات.

به رغم اینکه متون عربی موجود در پژوهش حاضر ترجمه داشته اما با توجه به عدم دقت کافی از سوی برخی از مترجمین سعی محقق بر آن بوده که متون مورد استفاده با دقت بیشتری ترجمه کند.

کلیات

۱- تعریف و تبیین موضوع

ادعیه یکی از متون دینی است که اهل بیت (علیهم السلام) در ضمن نیایش با پروردگار کوشیده اند آنچه برای هدایت ما مورد نیاز است آموزش دهند. بنابراین یکی از راه های اتصال به اهل بیت(علیهم السلام) آشنایی با روش صحیح و پیدا کردن راه هدایت و وصول به کمال، مطالعه ی دقیق متون دعایی است که از ایشان به ما رسیده است.

نظر به اینکه «ترجمه و شرح» بر سه پایه اصلی لغت شناسی دقیق، فهم عمیق عبارات و توضیح با تکیه بر منابع قرآنی و روایی استوار است کوشیده ایم با مراجعه به این منابع، آنچه را که مورد اراده حضرتش می باشد؛ بیابیم.

۲- ضرورت واهمیت موضوع

ضرورت و اهمیت پژوهش در زمینه کار علمی روی متون ادعیه زمانی رخ می نماید که دریابیم تنها راه نجات از مرگ جاهلی و مفتخر شدن به حیات طیبه و مرگ طیبه، رسیدن به معرفت اهل بیت (علیهم السلام) است و این وصول در گرو ارتباط قلبی و طاعت عملی با آنها است. لذا هنگامی که با پروردگارمان از لسان اهل بیت (علیهم السلام) راز و نیاز می کنیم و می خواهیم این راز و نیاز بر عمق جانمان بنشیند، لازم است با معارف ظاهری و باطنی آن دعا آشنایی داشته باشیم تا ضمن درک حلاوت گفتگو با پروردگار زمینه را برای عمل به آموزه های دینی فراهم کنیم. علاوه براین از آنجایی که این دعا به دلیل کوتاه بودن و عدم وجود لغات سنگین و دشوار لفظی در بین عاشقان حضرتش بسیار متداول است و موجب جلب جوانان شده دقت علمی در آن ضرورتی مضاعف می یابد.

ص:۳

۳- فواید و اهداف پژوهش

بـدیهی اسـت که شـکل گیری هر اثر تحقیقی در پی نیـل به اهـداف و ثمراتی صـورت می پـذیرد. اهـداف تحریر این پژوهش عبارت است از :

۱- آشنایی با چگونگی دعا و تضرع به درگاه پروردگار

۲- آشنایی با اعتبار سند دعای فرج

۳- آشنایی با ترجمه دقیق و شرح مفصل دعای فرج

۴- ارائه ی راهکار عملی برای وصول به معرفت اهل بیت (علیهم السلام)

۴- پیشینه ی موضوع

بـا توجه به اینکه دعای فرج را اولین بار مرحوم طبرسـی صاحب تفسـیر ارزشـمند مجمع البیان روایت کرده است و از آن زمان تاکنون نزدیک به هشتصد سال می گذرد و تنی چند از علمای دیگر نیز آن را روایت کرده اند، انتظار می رفت شرح های هر چنـد به صورت مختصـر و اجمـالی و یـا ترجمه ای دقیق در کنـار این دعـای شـریف وجود داشـته باشـد اما علیرغم مراجعه به سازمان مـدارک علمی کشور و کتابخانه مرکز تخصصـی مهـدویت و بنیاد فرهنگی مهـدی موعود (عج) و بخش های مختلف کتابخانه مجلس شورای اسـلامی (بخش پایان نامه ها، کتب، مقاله ها) و تفحص و جستجوی بسیار متأسفانه پایان نامه یا کتاب یا مقاله پیرامون موضوع به دست نیامـد بنابراین دعای فرج که از ناحیه مقـدسه صادر شده است برای اولین بار در این پژوهش مورد دفت علمی قرار می گیرد.

با توجه به اینکه ترجمه دقیق بر مبنای معنای لغوی و شـرح آن مستند به آیات قرآن در منابع معتبر روایی می باشد می توان به این منابع اشاره کرد. ۱- لسان العرب، ۲- معجم المقائیس اللغه، ۳- اصول کافی، ۴- میزان الحکمه و ...

۵– سوالات اصلی و فرعی و فرضیه

سوال اصلی : تفسیر و مفاهیمِ دعای «الهی عظم البلاء ...» در عرصه ارتباط با پروردگار چیست؟

سوالات فرعی تحقیق :

۱- جایگاه دعا و نقش آن در تعجیل فرج چیست ؟

۲- آیا سند این دعا معتبر است؟

۳- ترجمه و شرح دقیق عبارتهای این دعا چگونه است؟

فرضیه: با استناد به آیات و روایات ومنابع لغوی،این دعا معارف ارزشمندی از قبیل توحید، روش وصول به معرفت اهل بیت علیهم السلام و توسل به عنوان ثمره عملی معرفت به آن حضرات برای ارتباط با پروردگار دربردارد.

۶– روش تحقیق

با استفاده از روش کتابخانه ای یعنی مراجعه به آثار مکتوب مانند کتب تفسیری- روایی ولغت شناسی و کتابهایی که مرتبط با این موضوع نگارش شده است، به جمع آوری اطلاعات به روش اسنادی مدارکیپرداخته شده و بعد از گردآوری اطلاعات مورد نیاز، مطالب در قالب فصلها و عناوین مورد نظر به رشته ی تحریر درآمده ودر نهایت به تحلیل منطقی و توصیفی پرداخته شده است.

۷– محدودیت مشکلات و موانع تحقیق

از آنجا که در هر تحقیق علمی،موانعی در راه پژوهش قرار گرفته که سیر کار را کند یا به تعویق انداخته است، این تحقیق نیز از این قاعده مستثنی نیست.

بزرگترین مشکل، حقارت ذاتی محقق در تفسیر کلام انسان کاملی چون حضرت بقیه الله الاعظم (علیه السلام) است و بعد از آن عدم دسترسی به منابع مهمی که به طور اختصاصی به ترجمه و شرح دعای «الهی عظم البلاء»، پرداخته باشد. سدی در راه انجام کار واقع شد.

۸- مفهوم شناسی واژگان کلیدی

بی تردید یکی از ارکان اصلی «ترجمه و شرح» لغت شناسی و در رأس آنها تشریح معنایی واژگان کلیدی است. تعریف اجمالی واژگان کلیدی به این شرح است :

الف) دعا : محور معانی دعا خواندن است. خواندن و صدا زدن همراه با خواست و طلب، چنان که در کتب لغت دعا را «خواندن، رغبت کردن، کمک گرفتن» معنا کرده اند. در اصطلاح خواستن همراه با طلب عبد از معبود است.

ب) بلاء : از ریشه «باء، لام، حرفه عله» می باشد و به معنای نوعی اختبار است. زمانی که گفته می شود «بلی الانسان و ابتلی» این امتحان همان اختبار است و بلاء هم خیر است و هم شر، برای اینکه خبر بدهد از صبر و شکرش.

ج) صلوات : برای «صلوات» معانی و ریشه های مختلف ذکر کرده اند. گروهی در اشتقاق صلوت گفته اند که از «صله» است و می گویند نمازگذار واقعی در حال نماز از خلق منفصل و به خالق متصل گردد و درود دهنده کامل، آن است که به انوار سنت متصل و آثار و بدعت منقطع باشد و در اصطلاح به دو معنای عبادت خاص نماز و درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به کار می رود.

د) اولی الامر : واژه ای است که از دو کلمه «اولی» (صاحبان) و «امر» فرمان و شئون کشور تشکیل شده است و به معنای فرمانروایان و صاحبان امور اجتماع اطلاق می شود. بررسی آیات، بیانگر آن است که حاکمیت اولی الامر از حاکمیت خدا و پیامبر نشأت گرفته است و تداوم ولایت آنان است.

ه‍ـ) توسل : یعنی اتخاذ وسیله برای نزدیک شدن به چیزی و در اصطلاح یعنی تمسک جستن به اولیای الهی در درگاه خداوند به منظور برآمدن نیازها.

ص:۷

فصل اول: دعا و نقش آن در تعجیل ظهور

اشاره

این قسمت مشتمل است بر :

•جایگاه دعا در دین

•تأثیر دعا در تعجیل ظهور

علم زمان ظهور در نزد خداوند است واز طرف امامان معصوم (علیهم السلام) زمانی برای ظهور تعین نشده است، تنها آمادگی و زمینه سازی سریع تر، همراه دعا و التجا به درگاه خداوند، لحظه ی ظهور را نزدیک می کند. بنابراین شیعه ی منتظر، باید در طول شبانه روز، اوقات نماز و همه ی ایامی که در آنها به دعا سفارش شده، دعا برای فرج را یک تکلیف و وظیفه ی مهم عصر غیبت بداند و آن را فراموش نکند، دعا برای فرج، دعای همیشگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و ملائکه آسمان ها بوده و هست.

نظر به اهمیت دعا و نقش آن در به پایان رساندن عصر غیبت، مناسب است توضیحاتی مختصر پیرامون آن داده شود :

گفتار اول : جایگاه دعا در دین

اشاره

دعا از آن جهت در دین جایگاه ویژه ای دارد که عبادت پروردگار به معنای واقعی در آن تجلی می کند. دعا گذشته از آنکه وسیله ای برای رفع نیاز و برآوردن حاجات است، موجب اتصال عبد به معبود است که همین اتصال مقصود گفتگو و تضرع به درگاه الهی است.

۱- مفهوم دعا

محور معانی دعا خواندن است. خواندن و صدا زدن همراه با خواست و طلب، چنان که در کتب لغت، دعا را «خواندن، رغبت کردن، کمک گرفتن»(۱) معنا کرده اند.

همان طور که مشخص است، اصل در تمام معانی فوق، «خواندن» است، چرا که به عنوان مثال، کمک خواستن نیز خواندن است با حالتی خاص.

ص:۹

۱- لوئیس معلوف، المنجد فی اللغه، چ۱۹، تهران، انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۲، ماده «دعو»

در اینجا شایسته است آیاتی از کتاب الهی، دلیل بر نوشتارمان بیاوریم و معانی گوناگون دعا را در آیات قرآن بکاویم :

۱- خواندن و خواستن :

«اُجیبُ دَعوهَ الدَاعِ إذا دَعانِ»(۱)دعوت درخواست کننده ای هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم.

۲- کمک خواستن

«وَ ادعوا شُهدائَکم مِنْ دونِ الله»(۲) از یارانتان غیر از خدا کمک بخواهید.

۳- تشویق و ترغیب کردن (با إلی) :

«و اللّهُ یدعُوا الی دارِ السَّلام»(۳)خداوند به سوی سرای سلامتی دعوت می کند.

۴- پرسش کردن

«قالوا ادعُ لَنا ربک یُبَیِّن لَنا مالونُها»(۴) گفتند : از پروردگارت برای ما از چگونگی رنگ گاو بپرس.

ولی از این میان آنچه مورد بحث ماست، همان خواندن همراه با درخواست از خدای متعال است؛ چرا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمودند: «ادعوا الله و انتم مومنون بالاجابه»(۵) خدا را بخوانید و به اجابت دعای خود یقین داشته باشید. بدیهی است که اجابت در مقابل درخواست است نه تشویق و ترغیب نه پرسش و...(۶)

۱- بقره /۱۸۶

۲- بقره/ ۲۳

۳- یونس/ ۲۵

۴- بقره/ ۷۰

۵- بی نام،نهج الفصاحه،ترجمه ابوالقاسم پاینده،چ۷، تهران،انتشارات بدرقه جاویدان،۱۳۸۵،ص۱۷۵، ح۱۱۶

۶- علیرضا برازش، قرآن صاعد، ج۲، تهران، انتشارات سپهر، ۱۳۷۵، ص ۳۱

۲- دعا از نگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

دعـا یکی از عبـاداتی است که در قرآن و حـدیث به آن سـفارش شـده است. پروردگـار مهربـان، دعـا کننـده را با لفظ زیبا و سرشـار از عطوفت «عبـادی» به جای ناس و مشابه آن مورد تفقـد قرار داده است.(۱) آنجاکه می فرمایـد : «و إذا سَألکَ عِبادی عَنّی فَإنّی قَریب أُجیبُ دعوهَ الداعِ إذا دعانِ فَلیَستَجیبوالی و لِیُؤمنوا بی لعلَّهم یرشدون»(۲)

تعبیر «عبادی» عام است و با تعبیر «عبادالرحمن»(۳) و «فادخلی فی عبادی»(۴) که درباره بندگان خاص است تفاوت دارد، زیرا عبادی شامل هر بنـده ای از بنـدگان نیازمند است و منزلت ویژه ای برای آنان مقرر نشده است حذف واسطه در جواب، تأکید بر نزدیک بودن خـدا با حرف «إنَّ»، آوردن صـفت «قریب» به جای فعل که بیان کننـده ثبوت و دوام قرب خدا است، ذکر فعل مضارع «اجیبُ» که تجـدد و اسـتمرار آن را می رساند و جمله «فإنّی قریب» که کنایه از سـرعت اسـتجابت دعا است؛ همگی بر الطاف خداوندی بر دعا کننده دلالت دارد(۵) و در مقابل اسـتکبار از دعا که عبادتی مخصوص و الهی است سرافکندگی فردا را به دنبال خواهد داشت.(۶) «وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ».(۷)

۱- جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج۹، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۶۴، ص۳۹۴

۲- بقره/ ۱۸۶چون بنـدگان من از دوری و نزدیکی من پرسـند بداننـد که من به انـان نزدیکم وهر که مرا خوا نـد دعـای اورا مستجاب می کنم پس دعوت مرا بپذیرند تا به سعادت برسند .

۳- فرقان/ ۶۴

۴- فجر/ ۲۹

۵- تفسیر تسنیم، همان

۶- محسن قرائتی، تفسیر نور، ج۱۰، چ۱۷، تهران، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۶، ص۲۸۱

۷- غافر/ ۶۰بخوانیـد مرا تا دعا ی شـما را اجابت کنم وانان که از دعا وعبادت من اعراض وسرکشـی کننـد باذلت وخواری داخل دوزخ شوند

دعـاکردن همراه وهمرنگ شـدن باکل هستی است طبق آیات قرآن تمام هستی در تسبیـح وقنوت هسـتند.«کلٌّ لَه قانِتون»(۱) و تما موجودات به درگاره او اظهار نیاز می کنند «یَسئلُهُ مَن فی السَّمواتِ و الأرض»(۲)

در قرآن آیـاتی دربـاره ی آداب دعـا آمـده است، از جمله اینکه دعا و درخواست بایـد خالصانه باشـد «فَادْعوا اللهَ مُخلِصـین لَه الدّین»(۳) بـا ترس و امیـد همراه باشـد «وادعوهُ خوفاً و طمعاً»(۴) بـا تضـرع و در پنهـانی صـورت می گیرد «ادعـوا ربّـکم تضرعاً و خُفیه»(۵) و با نداء و خواندنی مخفی همراه باشد «إذ نادی ربَّه نِداءً خفیاً».(۶)

اخبار اهل بیت (علیهم السـلام) در اهمیت دعا بسیار است، سـدیر روایت کرده که گفت به حضـرت باقر (علیه السـلام) عرض کردم : «أیُّ عبـادهِ افضـل؟ فقـال : مـامِن شـیءٍ أفضـلُ عنـدالله عزوجل أن یُسـئَلَ و یَطلُبَ مما عنـدَه و مامِن أحـدٍ ابغَضُ عنـدالله عزّوجلّ ممن یسـتکبرُ عن عبادتِهِ و لایُسألُ ماعنده(۷) کـدام عبارت بهتر است؟ فرمود : هیـچ چیز نزد خدا بهتر از این نیست که سؤال و خواهش شود از آن چه نزد خـدا است و هیـچ کس مبغوض تر از این نیست که از عبـادت و دعـا کبر ورزد و از آنچه نزد خدا است سؤال نکند» و نیز حضـرت صادق فرمود : «الدُّعا کهفُ الإجابه کما أن السـماءَ کهفُ المطر(۸) دعا کهف و پناه اجـابت است چنـان چه ابر پنـاه باران است.» و امام علی (علیه السـلام) فرمود : «عملُ البرِّ کُلُّهُ نصفُ العبادهِ و الـدعاء نصـفٌ(۹) همه اعمال نیک نیمی از عبادت است و دعا نیمی [از آن]»

ص:۱۲

۱- بقره/ ۱۱۶وهمه فرمانبردار اویند .

۲- الرحمن/ ۲۹هر که در اسمان وزمین است از او طلب می کنند .

۳- غافر/ ۱۴خدا را با اخلاص بخوانید .

۴- اعراف/ ۵۶او را با خوف وطمع بخوانید .

۵- اعراف/ ۵۵ خدایتان را باتضرع وپنهانی بخوانید .

۶- مریم/ ۳ زمانی که پروردگا رش را با ندای پنهانی خواند .

۷- سیدعبدالحسین طیب، اطیب البیان، ج۱، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸، ص۱۸۵

۸- همان، ص۱۸۷

۹- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمت، ج۳، چ۲، قم، مؤسسه دارالحدیث، ۱۴۲۲، ص۱۱۵۸، ح۵۵۳۳

گفتار دوم : تأثیر دعا در تعجیل ظهور

اشاره

اهتمام و مداومت در دعا برای تعجیل فرج مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام) با شرایط آن سبب می شود این امر زودتر واقع شود؛ و ظهور سریع تر تحقق یابد و پیشتر آن مهر تابان طلوع کند.

دلیل بر این معنا حدیثی است که در بحارالانوار(۱) آمده که گفت : شنیدم از حضرت ابی عبدالله صادق (علیه السلام) که فرمود : خداوند به ابراهیم وحی فرمود که برای او فرزندی متولد خواهد شد. پس از آن حضرت این موضوع را با ساره درمیان گذاشت؛ ولی ساره گفت : آیا من خواهم زائید حال آنکه پیر زن هستم؟ پس خداوند به آن حضرت وحی کرد که ساره خواهد زائید و اولاد او چهارصد سال به زحمت و رنج می افتد به خاطرآنکه سخن مرا رد کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود : «پس هنگامی که فشارها و شکنجه ها بر بنی اسرائیل طول کشید چهل روز به درگاه خدا ضجه و گریه کردند. خداوند به موسی و هارون وحی فرمود که آنها را از فرعون خلاص نمایند پس صدوهفتاد سال عذاب را از آنها برداشت. »سپس امام ادامه دادند : «هکذا أنتم لو فعلتم لفرّج الله عنا فإما إن لم تکونوا فإن الامر یَنتهی إلی منتهاهُ» شما اگر انجام دهید هرآینه خداوند بر ما فرج خواهد داد ولی اگر چنین نباشد البته این امر تا آخرین مرحله ادامه خواهد داشت.

آنچه از این حدیث شریف استفاده می شود «وقوع بداء» در بعضی مقدرات است(۲) که علاوه بر آیات قرآن، روایات بسیاری بر این مسئله دلالت می کند بلکه از ضروریات مذهب امامیه است. البته شرح و تفضیل این مطلب از بحث ما خارج است لذا به طور خلاصه این مطلب را براساس استفاده از اخبار و سخنان علما می آوریم.

ص:۱۳

۱- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج۵۲، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۴، ص ۱۳۱

۲- محمدتقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، ج۱، تهران، انتشارات برگ شقایق، ۱۳۸۰، ص۵۰۵

۱– مفهوم بداء

بداء در لغت به دو معنا به کار می رود :

الف. بَدَا الامر بُدُوّاً و بداءً یعنی این موضوع واضح و آشکار شد. پس یکی از معانی بداء آشکار شدن و وضوح است.

ب. بدا له فی الامر کذا یعنی در این موضوع چنین رایی برایش پیدا شد، رای تازه ای پیدا کرد.(۱)

لازمه بداء در معنای لغوی این نیست که خدای عزوجل نسبت به امر دوم جاهل یا از مصلحت آن غافل باشد زیرا جهل و غفلت از ذات پاک خداوندی دور است.(۲)

بداء در اصطلاح عقاید اسلامی به معنای ظهور امری است در ناحیه خدای تعالی، بعد از آنکه ظاهر مخالف آن باشد. به عبارت دیگر بداء عبارت است از محو اول و اثبات ثانی و خدای سبحان به هر دو عالم است.(۳)

آنچه از آیات استفاده می شود بداء به این معناست. در آیه ۳۹ سوره رعد می خوانیم : «یَمْحوالله ما یشاءُ و یثبتُ و مَن عِنْدَه أُمّ الکتاب». مفسر بزرگ علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می نویسد : «محو هرچیزی به معنای از بین بردن آثار آن است. وقتی گفته می شود من نوشته را محو کردم معنایش این است که خطوط و نقش های آن را از بین بردم. در این آیه شریفه محو در مقابل اثبات آمده به معنای برجا گذاشتن هرچیزی است به نحوی که از جایش تکان نخورد و نلرزد، بنابراین نقطه مقابل «اثبات» محو است به معنای ازاله آثار چیزی بعد از آنکه اثبات جایگزین آن شده باشد. از آنجایی که جمله «یمحوالله ما یشاء و یثبتُ» به «لکل اجلٍ کتاب» و از سوی دیگر به «عنده ام الکتاب» متصل است قهراً ظهور در این دارد که مراد از آن محو کتاب و اثبات آن در زمان معی_ن است، پس

۱– سید مرتضی عسکری، بداء یا محو اثبات الهی، ترجمه محمدجواد کرمی، تهران، انتشارات مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۹

۲– ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج۱۵، چ۲۲، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱، ص ۲۴۵

۳– سیدمحمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج۱۱،چ۴ ، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ۱۳۷۰، ص ۵۷۴

کتابی که خداوند در یک زمان اثبات کرده اگر بخواهد در زمانهای دیگر محو یا اثبات می نماید.(۱)

بنابراین خلاصه مضمون این آیه این است که خدای سبحان در هر وقتی و مدتی کتاب و حکم قضایی دارد و از این نوشته ها هرکدام را که بخواهد اثبات می کند، پس قضایی که در یک مدتی رانده، تغییر می دهد و در وقت دیگر به جای آن، قضای دیگری اثبات می کند ولی در این حال برای همیشه قضای لایتغیر و غیر قابل محو و اثبات هم دارد و این قضای لایتغیر اصلی است که همه قضاهای دیگر از آن منشأ می گیرد و محو و اثبات آنها نیز بر حسب اقتضای آن قضاست.»(۲)

برخی بر این باورند که برای هر زمانی حکم خاصی وجود دارد که برای آنها انشاء می گردد و آنچه که صلاح و خیر آنها است انجام می دهد و خداوند محو می کند هرچه را بخواهد و تثبیت می کند هرآنچه را که بخواهد و نزد اوست کتاب مادر که تمام اختیارات آن از آن خدا است و به حکم اوست.(۳)

برای توضیح مطلب می گوئیم مطابق آنچه که از آیات و روایات بدست می آید مقدرات الهی بر دو نوع است :

۲- مقدرات حتمی و غیر حتمی

الف- اموری که مصلحت دائمی داردلذا قانونش هم دائمی است. «کلّ شیءٍ عنده بمِقدار»(۴) هرچیزی در نزد پروردگار دارای حساب دقیقی است. این گونه مقدرات در لوح محفوظ ثبت است و فقط مقربان الهی با اذن خداوند می توانند بر آنان آگاه شوند. «کتابٌ مَرْقوم، یَشْهَدُهُ المُقَرَّبون»(۵)

ب- اموری که غیر حتمی و مصالح آن تابع اعمال و رفتار مردم است مثل توبه کردن مردم از گناه که مصلحت عفو را در پی دارد یا دادن صدقه که مصلحت دفع بلا را در پی دارد یا ظلم و ستم به خاطر مفسده اش قهر الهی را به

۱- همان، ص۵۷۴

۲- همان، ص۵۷۷

۳- محمد محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشی و دیگران، ج۳، انتشارات چاپ و نشر نوید اسلام، ص۶۳۸

۴- رعد/ ۸

۵- مطففین/ ۲۱-۲۰

دنبال دارد یعنی خداوند متعال در نظام آفرینش دست بسته نیست و با علم و حکمت بی نهایتی که دارد می تواند تغییر شرایط و قوانین دهد؛ بدیهی است که این تغییرات نشانه جهل خداوندی و تجدیدنظر او نشانه پشیمانی او نیست بلکه این تغییرات براساس حکمت و تغییر شرایط یا پایان دوره ی آن امر است.(۱)

قرآن کریم در این زمینه نمونه های زیادی دارد از جمله اینکه :

الف- ولو أنَّ أهلَ القُری آمَنوا و اتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَیهم بَرَکاتٍ مِن السَّماءِ و الارض(۲) : با ایمان و تقوا مسیر قهر الهی به لطف و برکت تغییر می کند.

ب- إنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقومٍ حتّی یُغَیِّروا ما بِأنْفُسِهم(۳)، خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر آنکه خودشان تغییر کنند.

با توضیحاتی که داده شد این شبهه هم رفع می گردد که احکام الهی نباید نسخ شود، زیرا منسوخ گردانیدن حکم بعد از اجرای آن دلیل براین است که مجری حکم از احوال آگاهی نداشته و بعد از مشاهده احوال مجبور شده آن را نسخ کند. روشن است که شأن خداوند بالاتر است از اینکه چیزی از علم و آگاهی او خارج باشد زیرا با این تقریر معلوم شدحکمی که تبدیل و منسوخ می گردد قبلاً در علم خدا هست که این حکم برای این مدت اجرا شده و سپس از آن تبدیل خواهد شد مثالش مانند آن است که حکیم یا دکتر حالت بیمار را معاینه می کند و نسخه ای مناسب او می نویسد و می داند که اثر دارد و این است سپس این دارو را تبدیل به دارویی دیگر می کند.(۴)

علاوه بر ریشه قرآنی، مسأله بداء در مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز امری پذیرفته شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود : «ما عظم الله بمثل البداء» خداوند به چیزی مثل بداء بزرگ شمرده نشده

۱- تفسیر نور، ج۴، ص۲۴۵

۲- اعراف/ ۹۶

۳- رعد/ ۱۱

۴- محمدشفیع عثمانی دیوبندی، تفسیر معارف قرآن، ترجمه محمد یوسف حسین پور، ج۷، چ۲، بی جا، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۷۴، ص۴۱۸

است(۱) و نیز فرمود : «ما بعث الله عزوجل نبیاً حتی یاخذ علیه ثلاث خصال، اقرارٌ بالعبودیه، خلع الانداد و أنَّ الله یمحو ما یشاءُ و یثبتُ ما یشاء»(۲) خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر اینکه سه چیز را از او خواسته است؛ اقرار به بندگی خداوند، نفی هرگونه شریک و همتا برای او و اینکه خداوند هرچه را بخواهد محو می کند و هرچه را بخواهد برقرار می دارد.»

بنابراین معلوم شد آنچه پروردگار مقدر کرده اگر بخواهد می تواند آن را محو کند و تقدیر دیگری جایگزین کند و بی شک یکی از اسباب تغییر تقدیر، دعا و تضرع به درگاه احدیت است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید : «إن الدعاءَ یردُ القضاء یَنقُضُه کما ینقضُ السِلك و قد اُبرِمَ ابراماً»(۳) بدرستی که دعا قضا را برمی گرداند و آن را وا می تاباند چنان چه رشته نخ واتاب می شود با اینکه به سختی تأیید شده باشد. و حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید : «إن الدعا یَردُّ البلاء و قد ابرمَ ابراماً»(۴) محققاً دعا بلا را برمی گرداند بلای مبرم را و زراره از امام باقر (علیه السلام) روایت کرد که فرمود : «الدعا یَرُّدُ القضاء و قد ابرمَ ابراماً»(۵) دعا بلای سخت را برمی گرداند.

اکنون که ثابت شد بعضی از مقدرات قابل تغییر بوده و دعا یکی از اموری است که در آن تأثیر می گذارد تفحصی در روایات نشان می دهد که ائمه (علیهم السلام) مکرر به دعا کردن برای تعجیل فرج مولا صاحب الزمان (عج) امر کرده اند که نشان می دهد وقوع ظهور از امور بدائیه است و گرنه امر به دعا کردن برای تعجیل ظهور امری لغو می نمود. غیر از حدیث بنی اسرائیل که دلالت قوی براین موضوع دارد، خبر صریحی از امام حسن (علیه السلام) وجود دارد که قابل تأمل است.

امام حسن مجتبی در عالم خواب یا مکاشفه به مرحوم میرزا محمد باقر فقیه ایمانی فرمودند : «در منبرها به مردم

۱- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۱، چ۴، تهران، انتشارات دارالکتب العلمیه، ص۲۶۲،ح۱

۲- بحارالانوار،ج۴، ص۱۰۸

۳- اصول کافی، ج۴، ص۲۳۲، ح۱

۴- همان، ص۲۳۳، ح۴

۵- همان، ح۵

بگوئید و دستور بدهید توبه نموده و درباره تعجیل حضرت حجه «ارواحنا فداه» دعا نمایند. دعا برای آمدن آن حضرت مانند نماز میت نیست که واجب کفایی باشد و با انجام عده ای از دیگران ساقط شود، بلکه مثل نمازهای پنجگانه است که بر هرفرد بالغ واجب است برای ظهور امام عصر دعا کند.»(۱)

۳- ظهور و مسئله بداء

امری که از حضرات معصومین به ما رسیده مشخصاً در مورد تعجیل ظهور آن حضرت است. آنچه از اخبار استفاده می شود این است که اصل وقوع ظهور، بدا پذیر نیست مانند حدیثی که شیخ نعمانی به سند خود از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری آورده که گفت : «در خدمت حضرت جواد بودیم. سخن از سفیانی به میان آمد و اینکه در روایت است که امر او محتوم است. من به حضرت جواد عرض کردم : آیا برای خداوند در امر محتوم بداء حاصل می شود؟ فرمود : آری، عرض کردیم پس می ترسیم در قائم هم برای خداوند بداء حاصل شود. فرمود : قائم از میعاد است و خداوند بر خلاف وعده اش کاری نمی کند.»(۲) و نیز امام حسن عسکری فرمود: «به خدا سوگند! قائم غیبتی خواهد داشت که تنها کسانی از آن نجات می یابند که خداوند آنها را بر قول به امامتش ثابت قدم داشته و بر دعا بر تعجیل فرجش، موفق کرده است.»(۳) و نیز حضرت در توقیع شریف به اسحاق بن یعقوب تأکید کردند «و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج فإن ذالک فرجکم»(۴) برای تعجیل در فرج من بسیار دعا کنید که همانا فرج من فرج و گشایش شماست . که حضرت آیت الله محمد تقی موسوی اصفهانی در تشریح عالمانه این فرمایش حضرت می نویسد : «در مشارٌ الیه ذالک چند احتمال وجود دارد :

الف- اینکه منظور از فرج خود آن حضرت و بیان علت امر به دعا کردن برای فرج باشد. به عبارت دیگر آن

۱- مکیال المکارم، ج۱، ص۴۳۸ و علی هراتیان، قاصدک ظهور، قم، انتشارات آفاق، ص۳۸

۲- محمدبن ابراهیم نعمانی، الغیبه، انتشارات برگ زرین، ۱۳۸۳، ص۱۶۲

۳- شیخ طوسی، مصباح المتهجد، بی جا، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱، ص۳۶۸، ح۱۰۸

۴- ابن بابویه قمی (صدوق)، کمال الدین وتمام النعمه، ج۲، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ص۴۸۵

حضرت تأکید می فرماید که فرج شما بستگی به ظهور من دارد. نزدیک بودن اسم اشاره [ذلک = آن] به کلمه فرج مؤید این احتمال است.

ب- اینکه منظور فرج آن حضرت باشد و بیان علت اینکه فرمود : بسیار دعا کنید. (یعنی بسیار دعا کردن مایه فرج است.»

ج- اینکه مقصود از آن همین دعا برای تعجیل باشد یعنی با دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور من، فرج شما حاصل می شود.

د- اینکه منظور بیان اثر دعا کردن است یعنی با بسیار دعا کردن برای تعجیل فرج و ظهور من، فرج شما حاصل می شود.

با توجه به اینکه کلمه ذالک برای اشاره دور می باشد دو احتمال اخیر نزدیک به واقع به نظر می آید و اگر بگوئید معنای حاصل شدن فرج برای دعا کننده چیست؟ می گوئیم؛ حاصل شدن فرج برای دعا کننده به یکی از چند وجوه است :

الف- اینکه به آرزوی دنیایی و حوائج و خواسته های مختلفی که در راه آنها تلاش می کند به برکت این دعا خواهد رسید که این دعا وسیله هرگونه خیر و صلاح است.

ب- اینکه خداوند به برکت این دعا به جای امیدی که دارد او را از غم و اندوه دور می سازد و حاجتش را بر می آورد، زیرا کمک به مظلوم سبب یاری خداوند به کمک کننده است.

ج- اینکه خداوند متعال صبر و استقامت در محنت ها و سختی ها را به او عنایت می فرماید و در نرسیدن به مقصود به او تحمل و خویشتن داری دهد و دشواری ها بر او آسان شود.

ص:۱۹

البته این فرض ها آن است که حکمت الهی بر آن نباشد که فرج کلی واقع شود و آن صاحب دعوت نبوی و صولت حیدری و شجاعت حسینی ظهور یابد که اگر آن فرج واقع شود، مقصود نهایی و منظور اصلی تحقق یافته است. با اینکه امر با واژه «اکثروا» بسیار دعا کنید؛ آمده است اما ظاهراً این امر دلالت بر استحباب می کند و ندیده ایم کسی از علما به وجوب آن فتوا داده باشد.»(۱)

دعا برای تعجیل در ظهور برکات زیادی دارد که جلو افتادن آن یکی از آنها است حضرت آیت الله موسوی اصفهانی در کتاب شریف مکیال المکارم نود مورد را آورده است که از جمله آن می توان به تشرف به دیدار آن حضرت در بیداری یا خواب(۲) قرارگرفتن در درجه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)(۳) اشراق نور امام در دل دعا کننده(۴) اشاره کرد. روشن است که غیر از دعا برای تعجیل در فرج مولایمان، آمادگی آن هم در تمام ابعادش، یکی از وظایف دروان غیبت به شمار می آید چون مؤمن منتظر پیوسته در حال زمینه سازی برای حکومت حضرت مهدی (عج) است و «یوطئون للمهدی سلطانه»(۵) بنابراین دعا برای تعجیل ظهور مولا هرگز معنایش این نیست که دست

از کار بکشیم و فقط بنشینیم و دعا کنیم بلکه باید زمینه را برای حکومت جهانی او آماده کنیم و جامعه پویا داشته باشیم.

حاصل کلام

آنچه از مجموع آیات و روایات بر می آید بر اهمیت فوق العاده دعا به درگاه الهی دلالت دارد. علاوه بر این به دلیل بداء پذیربودن زمان ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) دعا اثر قطعی دارد ولی این معنا با تلاش و کوشش در جهت آماده سازی زمینه و رفع موانع برای حکومت جهانی او هیچ منافاتی ندارد.

۱- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۲۰

۲- همان، ص ۴۹۲

۳- همان، ج ۲، ص ۳۸۲

۴- همان، ج ۱، ص ۵۳۵

۵- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۶۸

فصل دوم: بررسی سند دعای فرج

اشاره

این قسمت مشتمل است بر :

- تفصیل سند
- ادله اعتماد بر این دعا

ص:۲۱

روشن است که روایت یکی از منابع علمی و استدلالی در کنار کتاب الهی و عقل برای هدایت افراد بشر می باشد اما به دنبال ممانعت خلفاء از کتابت و نشر حدیث و در پی آن عمل خائنانه ی جعل حدیث در زمان معاویه و بعد از آن که عمدتاً با اغراض سیاسی علیه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) صورت گرفت؛ احادیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) به دست طالبات علم و هدایت می رسد همواره مورد تردید قرار می گیرد تا صدور آن از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و یا امام معصوم (علیهم السلام) به اثبات برسد.

از آنجایی که نور هدایت در بیانات آسمانی اهل بیت (علیهم السلام) نهفته است شایسته است مختصری پیرامون سند این دعای شریف توضیح دهیم.

گفتار اول : تفصیل سند

اشاره

این دعای شریف درمنابع به دو نقل آمده است :

۱- نقل اول

این حدیث را اولین بار شیخ جلیل مرحوم فضل بن حسن طبرسی صاحب کتاب تفسیر شریف مجمع البیان در کتاب کنوز النجاح(۱) نقل کرده است و در مورد شأن صدور آن به طور مختصر می نویسد :« این دعا را حضرت صاحب الزمان در عالم خواب، به ابی الحسن محمدبن احمدبن ابی اللیث در شهر بغداد در مقابر قریش تعلیم نموده و ابی الحسن مذکور از ترس کشته شدن به مقابر قریش گریخته و پناه برده بود سپس به برکت این دعا از کشته شدن

۱- کنوز النجاح ازجمله کتابهای قدیمی ادعیه است که متاسفانه علی رغم جستجوی بسیار درکتابخانه های معتبر نسخه ای از آن یافت نشد.

نجات یافت . ابی الحسن مذکور گفته است که آن حضرت به من تعلیم فرمود که بگو: «اللّهم عَظُمَ البَلاء وَ بَرِحَ الخَفاء وَ انْکَشَفَ الغِطاء وَ انْقَطَعَ الرَّجا وَ ضاقتِ الأرضُ وَ مُنِعَتِ السّماء وَ أنت المُستَعانُ وَ إلیکَ المُشْتَکی وَ عَلیکَ المُعَوَّلُ فی الشِّدَه وَ الرَّخاء اللّهم صلِّ علی محمد وَ آل محمد اولی الأمر الّذین فَرَضْتَ عَلینا طاعَتهم وَ عَرَّفْتَنا بِذلک مَنْزِلَتَهُم فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِم فَرَجاً عاجلاً قریباً کَلَمْحِ البَصَرِ أوهوَ أقْرَبُ یا محمَّد یا علی یا علی یا محَّمد إکْفیانی فإنَّکُما کافیای وأنْصرانی فإنَّکما ناصرای، یا مولایَ یا صاحِبَ الزَّمان، الأمان الأمان الأمان، الغوث الغوث الغوث، أدرکنی أدرکنی أدرکنی»

راوی می گوید : «امام در هنگام گفتن یا صاحب الزمان به سینه خود اشاره کرد»

به نظر می رسد اشاره حضرت به این معنا است که در وقت گفتن «یا صاحب الزمان» باید ایشان را قصد کنیم.

این دعا را به این روایت در جمال الاسبوع[1] صفحه ۲۸۱، علامه مجلسی در بحارالانوار[2] جلد ۹۱ صفحه ۹۰ و عیسی اهری در صحیفه المهدی[3] صفحه ۶ و شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان[4] جلد ۶ صفحه ۶۹۷ و جواد قیومی اصفهانی در صحیفه المهدی صفحه ۱۵۸ [5]نقل کرده اند.

۲- نقل دوم

شیخ مفید در المزار و ابن مشهدی در کتاب المزار صفحه ۱۹۶ و شهید اول[6] در المزار صفحه ۲۳۱ و کفعمی در المصباح[7] صفحه ۱۷۶ و علامه مجلسی در بحارالانوار جلد ۱۱۲ صفحه ۱۱۹ از المزار شیخ مفید و جلد ۵۳ صفحه ۲۵۷ از کتاب جنه المأوی محدث نوری، این دعا را این چنین روایت کرده اند: «الهی ، عَظُمَ البَلاء وَ بَرِحَ

۱- علی بن موسی بن طاووس الحلی «جمال الاسبوع بکمال العمل مشروع» طبقه الاولی، قم، منشورات دارالذخایر، ۱۴۱۱

۲- بحارالانوار، ج۹۱، ص ۹۰

۳- عیسی اهری، صحیفه المهدی، تهران، انتشارات موسسه رسالت، ۱۳۸۵

۴- علی اکبر نهاوندی، العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان، ج۶، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶، ص ۶۹۷

۵- جواد قیومی اصفهانی، صحیفه المهدی، تهران، چ۴، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳، ص۱۵۸

۶- محمدبن مکی عاملی (شهید اول)، «المزار»، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۶، ص ۲۳۱

۷- تقی الدین عاملی کفعمی، المصباح، ج۲، قم، منشورات الرضی، ۱۴۰۵،ص ۱۷۶

الخَفاء وَ انْكَشَفَ الغِطاء وَ انْقَطَعَ الرَّجاء وَ ضاقتِ الأرضُ وَ مُنِعَتِ السّماء وَ أنت المُسْتَعانُ وَ إليكَ المُشْتَكى وَ عَليكَ المُعَوَّلُ فى الشِّدَهِ وَ الرَّخاء اللّهم صلِّ على محمد وَ آل محمد اولى الأمر الّذين فَرَضْتَ عَلينا طاعَتهم وَ عَرَّفْتَنا بِذلك مَنْزِلَتَهُم فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِم فَرَجاً عاجلاً قريباً كَلَمْحِ البَصَر أوهوَ أقْرَبُ يا محمَّد يا على يا على يا محَّمد إكْفيانى فإنَّكُما كافيان وأنْصرانى فإنَّكما ناصران، يا مولانا يا صاحِبَ الزَّمان، الغوث الغوث الغوث، أدركنى أدركنى أدركنى، العجل العجل العجل برحمتك يا ارحم الراحمين بحق محمد و آله الطاهرين»

با اینکه این دعا در منابع مختلف آمده از جمله معدود رواياتى است كه در آن اختلاف لفظى چشم گيرى ديده نمى شود. بنابراين به نقل اين حديث از مرحوم طبرسى به بعد قابل مناقشه نيست اما اشكالى كه به آن وارد است تنها در مورد ابى الحسن محمدبن احمد بن ابى الليث است كه در مورد هويت وى هيچ اطلاعى در دست نيست لذا اين خبر واحدى است كه صدور آن با شهرت فتوائيه(۱) به اثبات رسيده است.

گفتار دوم : ادله اعتماد براين دعا

اشاره

با توجه به اينكه تواتر اين خبر ثابت نشد و خبر واحد نيز مفيد ظن است يعنى حداكثر مى توانيم بگوئيم، گمان مى كنيم اين دعا از امام زمان (عج) صادر شده باشد لذا لازم است ادله ديگرى دال بر اعتبار آن بياوريم.

۱- قاعده تسامح

اشاره

«قاعده تسامح» درتعبدات از اهميت ويژه اى برخوردار است لذا امام خمينى(ره) وديگر فقها دربحث اصل احتياط به برخى موارد آن اشاره مى كند وآنرا از جمله مؤيدات بلكه ادله امكان احتياط در تعبدات برشمرده اند.

۱-۱- مفاد قاعده:

ص:۲۴

۱- شهرت فتوائيه از ظنون معتبر است كه عبارت است از مشهور بودن فتوا در مسأله اى كه وارد نشده در آن دليل معتبرى ولى قدما از فقها به آن مسأله اتفاق نظر دارند، جعفر سبحانى ، الموجز فى الفقه، ج۱۴، قم، مؤسسه الامام صادق، ۱۴۰۴، ص ۱۶۰

مقصود از قاعده «تسامح» اعمال مسامحه نسبت به سند روایاتی است که بر حکم استحبابی دلالت دارند. بدین

بیان که چنان چه در سند روایاتی خللی وجود داشته باشد،آن روایات براساس ادله خاص از اعتبار ساقط نمی شود، حضرت امام خمینی در تبیین این قاعده می نویسد : در مواردی که به جهت ورود اخبار (ضعیف و غیر معتبر) منقول از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) احتمال داده می شود برانجام عملی، ثواب مترتب، انجام عمل مذکور- به امید ثواب و به احتمال تکلیف- جایز و انجام آن ثواب دارد اگرچه مطابق با واقع نباشد و پیامبر آن را نفرموده باشند. بنابراین انجام چنین عملی با قصد مذکور تشریع و بدعت محسوب نمی شود.»(۱)

۱-۲- مدرک قاعده

روایات متعددی تحت عنوان «روایات من بلغ» بر مفاد قاعده تسامح دلالت دارد که در اینجا تنها به یکی از آنها اشاره می شود :

صحیح هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) است که «من بَلَغَهُ عن النبی شی ءٌ من الثواب فعَمِلَه، کان اجرُ ذلک له، و إن کان رسولُ الله لم یَقُلْهُ»(۲) چنان چه کسی عملی را به صرف اینکه شنیده پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده، انجام آن ثواب دارد انجام دهد، ثواب آن عمل به وی می رسد، اگرچه در واقع پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آن را نفرموده باشند.

محقق کبیر شیخ محمد کاظم خراسانی در کتاب الکفایه الاصول در مورد قاعده تسامح می نویسد : « اخبار (من بلغ) کاملاً دلالت می کند بر اینکه هر عملی که خبر ضعیفی بگوید؛ آن عمل ثواب دارد، مستحب است و اخبار «من

۱- حمیدرضا نوحی، قواعد فقهی درآثارامام خمینی،تهران، چاپ و نشر عروج وابسته به موسسه تنظیم ونشرآثارامام خمینی، ۱۳۸۴، ص۹۹

۲- محمدبن حسین حرعاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه،ج۱، بیروت، دارالحیاء التراث العربی،۱۴۰۳،ص۶۰، باب ۱۸، ح۳

بلغ» بر آن عمـل جعـل اسـتحباب می کنـد و ارتبـاطی هم به بـاب احتیـاط نـدارد»(۱) امـا نظر شـیخ اعظم مرتضـی انصـاری در فرائدالاصول این است که دلالت اخبار من بلغ بر استحباب «نفس عمل» را قبول نمی کنند و فرموده اند : ترتب ثواب

مستلزم کشف امر مولوی استحبابی نیست.(۲)

بیان ذالک : در صحیحه هشام چنین است «من بلغه عن النبی(صلی الله علیه وآله وسلم) شی ءٌ من ثواب فعمله ...» که فاء در این روایت فاء تفریع است و تفریع عمل بر بلوغ خبر یعنی اتیان عمل به رجاء

مطلوب است و این همان عنوان انقیاد و احتیاط است و در مورد انقیاد عقل، حکم به اسـتحقاق ثواب می کنـد؛ لـذا ما از ترتب ثواب برآن انقیاد، یک امر مولوی اسـتحبابی را کشف نمی کنیم تا بتوانیم بگوییم نفس عمل استحباب دارد. اینکه روایت باب ثواب را بیان می کند، به عنوان موکد حکم عقل است.»(۳)

و حضـرت امام (ره) نیز در نقد دیدگاه صاحب کفایه می نویسد : « اسـتفاده استحباب شرعی از این روایات مشکل است است. زیرا عمل مسـتحبی به خاطر خصوصیت راجح ذاتی که دارد، متعلق امر قرار گرفته است، و ثواب نیز به خاطر همین خصوصیت بر آن مترتب می شود؛ در حالی که مسـتفاد از اخبار من بلغ، ترتب ثواب بر عمل مذکور به جهت ادراک واقع مجهول است تا هیـچ عمل محتمل الواقعی ترک نشود. به همین خاطر خصوصـیت ذاتی عمل در رجحان آن همان گونه که بر مقـدمات برخی عبادات مانند حج ثوا ب مترتب می شود در حالی که فی نفسه مستحب نیست.»(۴)

۲- هماهنگی با نصوص

ص:۲۶

۱- محمد کاظم خراسانی، کفایه الاصول، چ ۴، قم، مؤسسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۸، ص ۴۰۱

۲- شیخ مرتضی انصاری، فرائدالاصول، چ۲، قم، مجمع الفکرالاسلامی، ۱۴۲۲، ص۱۵۳

۳- سید محمد حسینی قمی، ایضاح الکفایه، ج۴، چ۴، موسسه مطبوعاتی دارالکتاب جزائری، ۱۳۸۰، ص ۵۳۱

۴- قواعد فقهی در آثار امام خمینی (ره)، ص ۹۹

یکی دیگر از دلیل های اعتماد بر دعای فرج این است که به لحاظ محتوایی با ادعیه ی معتبر دیگر مطابقت دارد.

در دعای ندبه می خوانیم : «أنتَ کَشّافُ الکُرَبِ وَ البَلْوی وَ إلیکَ أسْتَعْدی فَعِنْدَکَ العُدوی»

خدایا تو زداینده ی گرفتاری ها و بلاهایی و اکنون به درگاه تو شکایت می کنیم که پاسخ شکوه ها در نزد توست؛ و می خوانیم : «أزِلْ عَنه به الأسی وَ الجَوی» غم و اندوه را به وسیله ی او بزدای. و در دعای افتتاح می خوانیم : «اللّهم نَشْکو إلیکَ فَقْدَ نَبیّنا و غَیبهَ ولیّنا وکَثرهَ عَدُوِّنا و... » خدایا شکایت می کنیم بر تو بر نبود پیامبر خود و غیبت ولی خود و فزونی دشمن خویش و... و در دعای فرج می خوانیم : «الهی عَظُمَ البَلاء وَ بَرِحَ الخَفاء وَ انْکَشَفَ الغِطاء وَ انْقَطَعَ الرَّجاء وَ ضاقتِ الأرضُ وَ مُنِعَتِ السّماء وَ أنت المُسْتَعانُ وَ إلیکَ المُشْتَکی وَ عَلیکَ المُعَوَّلُ فی الشِّدَهِ وَ الرَّخاء » خدای من بلا سخت شد و پنهانی آشکار گردید، و پرده فروافتاد، امید قطع شد، و زمین تنگ گردید، و آسمان بازداشته شد، و تو کسی هستی که از تو کمک گرفته می شود، و به سوی توست شکایت کننده، و بر توست اعتماد در سختی و آسانی.

صلوات عبارت ثابت همه ادعیه ای است که از امام معصوم (علیهم السلام) رسیده است. در بخش بعدی که اطاعت و معرفت است، در ادعیه ی دیگر نیز بر اطاعت و معرفت امام معصوم (علیهم السلام) و اولیای الهی ۰تأکید شده است. در زیارت آل یاسین می خوانیم : « الَّذین فرضتَ طاعَتَهُم وَ أوجَبْتَ حقَّهم»(۱) آنان که واجب گردانیدی اطاعت آنان را و لازم گردانیدی حق آنان را، و در دعای ندبه می خوانیم : «و أعنّا علی تأدیه حُقوقِهِ إلیه و الإجتِهاد فی طاعَتِهِ و اجْتِناب مَعْصیتِهِ و امْنُن عَلیْنا بِرِضاه» یعنی ما را در ادای حقوق و انجام فرمان او دستیاری کن و در کوشش در فرمانبرداریش و دوری از نافرمانیش یاری نما و با خشنودی اش بر ما منت گذار، و

۱- بحار ،ج۵۳،ص ۱۷۱

در زیارت جامعه کبیره نیز بر این معنا تأکید می کنیم : «فَإنّی مطیع لکم» ، من حتماً فرمان بردار شـمایم، و در دعا عهد بالاترین مرحله اطـاعت و جـان فشـانی را از خـدا می خواهیم آنجـا که می گوییم : « اللّهم اجْعَلْنی مِن أنْصـارِه وَ أعْوانِه وَ الـذّابینَ عَنه وَ المُسـارِعینَ إلیه فی قَضـاءِ حَوائجِه وَ المُمْتَثِلینَ لِأوامِره و المُحامینَ عَنه و السّابِقینَ إلی إرادَته و المُستَشْـهَدینَ بَیْنَ یَـدَیْه. اللّهم إنْ حـالَ بَیْنی وَبَیْنَهُ الموت ألّـذی جَعَلْتَه عَلی عَبادِکَ حَتْماً مَقضـیّاً فَأخْرِجْنی مِنْ قَبْری مُؤتَزِراً کَفَنی، شاهِراً سَـیفی مُجرِداً قَناتی مُلبّیاً دَعوهَ الدّاعی فی الحاضِرِ وَ البادی »(۱)

پروردگارا مرا از یاران و هواخواهان او و از کسانی که مـدافع او هسـتند قرار بـده، آنان که در انجام اوامر او پیشـقدم و پیشـرو هسـتند و از وشمشیرم از نیام کشیده ونیزه در دست گرفته ویذیرا ی اودر همه حال وهمه جا هستم برانگیز. همچنین در فرازی از زیـارت عـاشورا معرفت اولیـاء خـدا را می خـواهیم : «وَ أکرمنی بِمَعْرِفَتِکـم وَ مَعْرِفتِ اولیـائکم » و مرا به معرفت خودتـان و دوسـتانتان گرامی بداریـد. در دعای فرج افزون بر تأکید برطاعت و کسب معرفت امام معصوم (علیهم السـلام) و رابطه ی میان آن دو،کیفیـت حصـول معرفت اولیـای خداآمـده است،آنجـاکه می فرمایـد : « الّـذین فَرَضْـتَ عَلینـا طـاعَتَهم وَ عَرَّفْتنـا بِـذالِك مَنْزِلَتهم»

توسـل به اولیای الهی در دعا و زیارتهای مختلف به شـکل جـدی مطرح است. در زیارت جامعه می خوانیم : «مُسْتَشْـفعٌ إلی الله عَزَّوجل بِکم وَ مُتَقَرّب بکم إلیه وَ مُتقـدمکم امام طَلبتی وَ حَوائِجی و إرادتی فی کلِّ أحوالی وَ اُموری » شـما را به درگاه خدای عزوجل شفیع آرم و به وسیله ی شما به پیشگاهش تقرب می جویم و شما را پیش روی خواسته و حاجات و اراده ام قرار دهم، در همه ی حالات وکارهایم. و در دعای نـدبه می خوانیم : «الوسـیلهَ الی رضوانک» آنان را وسـیله و میانجی به سوی خودت و خشنودی خودت قرار دادی و در

۱- همان،ج۸۳،ص ۲۸۴

دعای استغاثه به امام زمان (علیه السلام) می گوییم : « فَاشفعْ لی فی نَجاحِها قَد تَوَجَّهتُ إلیک بحاجَتی لِعِلمی أن لک عندَاللهِ شَفاعةٌ مقبوله » شفاعت کن برایم در انجامش، من به تو روی آورده ام برای حاجتم، چون می دانم در نزد خداوند شفاعت پذیری داری. در زیارت آل یاسین به امام این گونه سلام می دهیم : « ... الغوث و رحمهُ الواسعه» فریادرس و رحمت پهناور الهی و در دعای فرج نیز می گوییم : « یامحمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فإنَّکما کافیان و انصرانی فإنکما ناصران یا مولانا یا صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث... »

بنابراین آنچه از مجموع ادعیه و زیارات معتبر بر می آید این است که با دعای فرج به لحاظ مضمونی سازگاری دارد، گرچه دعای فرج بسیار خلاصه است.

۳- اثر حقیقی دعای فرج

دلیل دیگری که اثبات می کند این دعا از امام معصوم (علیهم السلام) صادر شده است، اثر واقعی و حقیقی آن در مورد حاجت و اضطرار است که به نمونه ای از آن اشاره می کنیم :

ملا محمود عراقی (ره) در کتاب دارالسلام می فرماید :

« در سال ۱۲۲۶، با امام جمعه تبریز، حاج میرزا باقر تبریزی (ره) در تهران بودم و در خانه آقا مهدی ملک التجار تبریزی منزل داشتیم.

من مهمان امام جمعه بودم ولی ایشان به خاطر اینکه از طرف شاه اجاره نداشت به تبریز مراجعت کند و با من هم انسی داشت، مرا نزد خود نگه داشت و مخارج خورد و خوراکم را می داد. من هم چون فکر نمی کردم مسافرت طول بکشد، تهیه ندیده بودم و به همین جهت از نظر مخارج جانبی از قبیل حمام و امثال اینها در مضیقه بودم و چون کسی را نمی شناختم، نمی توانستم قرض بگیرم.

روزی در میان تالار حیاط، با امام جمعه نشسته بودم. برای استراحت و نماز برخاستم و به اتاقی که در بالای شاه نشین تالار واقع است، رفتم و مشغول خواندن نماز ظهر و عصر شدم. بعد از نماز، در طاقچه ی اتاق کتابی دیدم، آن را برداشته گشودم، دیدم ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار است که در احوالات حضرت حجت می باشد. وقتی نظر کردم، قضیه ابی البغل کاتب در باب معجزات آن حضرت را دیدم و خواندم. بعد از خواندن قضیه با خود گفتم : با این حالت و شوقی که دارم، خوب است این عمل را تجربه نمایم. برخاستم نماز و دعا و سجده را به جا آوردم و از خدای متعال برای خود فرج را طلب کردم، بعد از غرفه بیرون آمدم و در تالار نزد امام جمعه نشستم.

ناگاه مردی از در وارد شد، و نامه ای به دست ایشان داد، و دستمال سفیدی جلویش گذاشت، وقتی نامه را خواند آن را با دستمال به من داد و گفت : اینها مال توست. ملاحظه کردم دیدم آقا علی اصغر تاجر تبریزی که در سرای امیر تجارتخانه داشت، بیست تومان پول در دستمال گذاشته و در نامه ای به امام جمعه نوشته که اینها را به فلانی بدهید.

وقتی خوب دقت کردم، دیدم از زمان تمام شدن دعای فرج و استغاثه من تا زمان ورود نامه و دستمال، بیشتر از آنکه کسی از سرای امیر بیست تومان پول بشمارد و نامه ای بنویسد و به اینجا بفرستد، وقت نگذشته بود.

جریان را دیدم تعجب کردم و سبحان الله گویان خندیدم. امام جمعه از علت تعجب من پرسید! واقعه را برای او نقل کردم. گفت سبحان الله، پس من هم برای فرج خود این کار را انجام می دهم. گفتم : زود برخیز. او هم برخاست و به همان اتاق رفت، نماز ظهر و عصر را خواند و بعد از نماز عمل مذکور را انجام داد خیلی نگذشت؛ امیری را که سبب احضار او به تهران شده بود ذلیل و معذول کرده و به کاشان فرستادند و شاه به عنوان عذرخواهی نزد امام جمعه آمد و ایشان را با احترام به تبریز برگردانید.

بعد از آن این عمل را ذخیره کردم و در مواقع شدت و حاجت به کار بردیم و آثار سریع و غریبی، مشاهده نمودم.

از جمله اینکه :

سالی در نجف اشرف مرض و بای شدیدی آمد. بعضی مردم را هلاک و بعضی دیگر را مضطرب کرده بود وقتی این وضع را دیدم. از دروازه کوچک شهر نجف بیرون رفتم و در خارج دروازه این عمل را تنها به جا آوردم و رفع بلا را از خدا خواستم. روز بعد به آشنایان خبر دادم که وبا رفع شد گفتند : از کجا می گویی؟ گفتم دلیلش را نمی گویم، اما تحقیق کنید، اگر از دیشب به بعد کسی مبتلا نشده باشد راست است گفتند : فلان و فلان امشب وبا گرفته اند.

گفتم : نباید این طور باشد، بلکه باید پیش از ظهر و قبل از آن بوده باشد وقتی تحقیق نمودند همان طور که من گفته بودم و بعد از آن، دیگر مرض وبا در آن سال دیده نشد و مردم آسوده شدند ولی علت را ندانستند.

و نیز مکرر اتفاق افتاده است که برادرانی را که در شدت دیده ام به این عمل واداشته ام آنها سریعاً به فرج رسیده اند. حتی یک روز در منزل یکی از برادرانم بودم آن جا بر شدت و مشکلاتش مطلع شدم، این عمل را به او تعلیم داده، به منزل آمدم بعد از مدتی صدای در بلند شد دیدم همان مرد است و می گوید : «از برکت دعای فرج، برای من فرجی حاصل شد و پولی رسید توهم هرقدر لازم داری بردار.»

گفتم : از برکت این عمل به چیزی احتیاج ندارم؛ اما بگو ببینم جریان چیست؟

گفت : بعد از رفتن تو، به حرم آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشرف شدم و این عمل را به جا آوردم وقتی بیرون آمدم. در میان ایوان مطهر کسی به من برخورد و آن قدری که نیاز داشتم در دست من پول نهاد و رفت

خلاصه من از این عمل آثار سریعی دیدم اما در غیر از موارد حاجت را اضطرار به کسی نداده و به کار نبرده ام زیرا از اینکه آن بزرگوار عجل الله تعالی فرجه الشریف این دعا را دعای فرج نامیده اند معلوم می شود که در وقت فشار و شدت اثر می نماید.»(۱)

حاصل کلام

دعای فرج را حضرت صاحب الزمان در عالم خواب به ابی الحسن محمدبن احمدبن ابی اللیث تعلیم فرموده و افراد مورد وثوقی چون شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان، علی بن موسی بن طاووس الحلی، محمدباقر مجلسی، شهید اول، با اندک تفاوتی نقل کرده اند، قاعده ی تسامح، هماهنگی با متون ادعیه معتبر و مشاهده اثر حقیقی و عملی آن افزون بر شهرت فتوائیه دلیلی بر اعتماد این دعای شریف است.

۱- بی نام، « دعای فرج و گشایش امور»، سایت مهدی سرچ، ۲۸/۳/۸۸

فصل سوم: ترجمه و شرح عبارات

اشاره

این قسمت مشتمل است بر :

- سیمای کلی دعای فرج
- ندبه
- توکل و استعانت
- صلوات
- اولی الامر
- رابطه اطاعت و معرفت
- فرج
- توسل

ص:۳۳

اکنون بعد از بررسی سند مناسب است به تشریح عبارت های این دعای شریف بپردازیم. اما برای راهیابی به شرح درست ابتدا بایـد ترجمه دقیقی از جملات داشته باشیم زیرا بسیاری از اشکالات و شبهات از ترجمه های نادرست و غیر دقیق ناشی می شود. نکاتی را که از عبارت استفاده می شود و یا توضیحات پیرامونی را در جای خود می آوریم.

پیش از بررسی فراز فراز این دعای شریف شایسته است نظری اجمالی بر متن و ترجمه داشته باشیم.

گفتار اول : سیمای کلی دعای فرج

متن عربی دعا به این شرح است : «الهی عَظُمَ البَلاء وَ بَرِحَ الخَفاء وَ انْکَشَفَ الغِطاء وَ انْقَطَعَ الرَّجاء وَ ضاقتِ الأرضُ وَ مُنِعَتِ السّماء وَ أنت المُسْتَعانُ وَ إلیکَ المُشْتَکی وَ عَلیکَ المُعَوَّلُ فی الشِّدَهِ وَ الرَّخاء اللّهم صلِّ علی محمد وَ آل محمد اولی الأمر الّذین فَرَضْتَ عَلینا طاعَتهم وَ عَرَّفْتَنا بِذلک مَنْزِلَتَهُم فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِم فَرَجاً عاجلًا قریباً کَلَمْحِ البَصَرِ أوهوَ أقْرَبُ یا محمَّد یا علی یا علی یا محَّمد إکْفیانی فإنَّکُما کافیان وأنْصرانی فإنَّکما ناصران، یا مولانا یا صاحِبَ الزَّمان الغوث الغوث الغوث، أدرکنی أدرکنی أدرکنی، الساعه الساعه الساعه، العجل العجل العجل برحمتک یا ارحم الراحمین بحق محمدٍ و آله الطاهرین»

ترجمه دعا مطابق با توضیحاتی که در گفتارهای بعدی خواهد آمده به این شرح است : «معبود من! بلا سخت شد، پنهانی آشکار شد، پرده فرو افتاد، امید قطع شد، زمین به تنگ آمد و آسمان بازداشته شدو تو کمک کننده ای و فقط به سوی توست شکایت کننده و بر توست تکیه در سختی و آسانی. خدایا بر محمد و آل

محمد درود فرست اولی الامری که فرمانبرداریشان را فرض کردی و به وسیله آن [فرض طاعه] جایگاه شان را به ما شناساندی [به موجودیت و ثبوت اولی الامر] قسمت می دهیم که خیلی خیلی زود اندوه ما را از بین ببر. ای محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) ای علی (علیه السلام) ای علی (علیه السلام) ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شما مرا از دیگران بی نیاز کرده و [برای غلبه بر بلا] یار نمائید که جز این نیست که شما بی نیاز کنندگان [از دیگران] و یاری کنندگان هستید. ای مولای ما یا صاحب الزمان به فریادم برس به فریاد برس به فریادم برس مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب همین الآن همین الآن همین الآن به سرعت به سرعت به سرعت به حق رحمتت ای مهربان ترین مهربانان به حق محمد و آل طاهرینش»

گفتار دوم : ندبه

إلهی عَظُمَ البَلاء وَ بَرِحَ الخَفاء وَ انْکَشَفَ الغِطاء وَ انْقَطَعَ الرَّجا

وَ ضاقَتِ الارضُ وَ مُنِعَتِ السَّماء

۱) «اله» : مصدر است و گفته شده اصل «الله» اله است که همزه براثر کثرت استعمال حذف شده و «ال» بر آن داخل شده است که به ذات مقدس باریتعالی اختصاص دارد و از چند ریشه است:

الف) فعل «ألِهَ یا لَهُ» به معنای «عَبَد» یعنی «پرستید» است پس «اله» به معنای معبود می باشد چرا که او معبود و مورد پرستش همه مخلوقات است.

ب) «اَلِهَ یألِه» به معنای »تحیَّر» یعنی «شگفت زده شد» گرفته شده است چرا که او ذاتی است که عقول مردم در فهم کنه ذات او حیرانند.

ج) گفته شده از «ولاه» گرفته شده که جای واو همزه آورده شده است به معنای واله و شوریده حال است چرا که او ذاتی است که تمام مخلوقات واله و مجذوب او می باشند .

د) نیز گفته شده از «لاه یلوهُ» به معنای پوشیده و مخفی از دیده ها است.(۱)

اصل «اله» «همزه، لام و هاء» است و یک ریشه تک معنایی دارد که بر پرستش دلالت می کند.(۲) بنابراین اله همان الله است و چون خدا مورد پرستش است به این نام خوانده شده است ولی چرا در اینجا از الله استفاده نشده و مصدر آن به کار رفته است؟

نکته ای که قابل توجه است این که «الهی» منادی است که «یا» منادی حذف شده. اگر «الله» منادی قرار می گرفت، گفته می شد «یا الله» یا «اللهمَّ» که در سایر ادعیه ای که از معصومین (علیهم السلام) رسیده به کار برده شده است و همان طور که گذشت در برخی از نسخه هاهمین دعا با «اللهمَّ» روایت شده ولی شنیده نشده یاء متکلم به «الله» اضافه شود و بشود «اللهی» این ترکیب صحیح نیست.

یاء متکلم در «الهی» برای ایجاد نزدیکی و صمیمیت به کار رفته است. زیرا کسی را که از خودمان می دانیم به خودمان نسبت می دهیم که با او نزدیک باشیم، مثلاً اگر کسی به کسی بگوید «فرزندم» با اینکه فرزندش نیست مقصود ایجاد صمیمیت و نزدیکی است که او را به خودش منسوب کرده است. ما در این مقام قصد ندبه کردن داریم مشکلاتمان را برای خدا بازگو می کنیم به بیان دیگر می خواهیم با او دردو دل کنیم پس لازم است قدری به او احساس نزدیکی کنیم.

۲) «عظم» به معنای «بزرگ شد» می باشد خلاف «کوچک شد» اما زمانی که گفته می شود «عظم الامر» معنای سخت شد و دشوار شد می دهد یعنی «صَعَب و شَقَّ»(۳) این معنا مناسب تر است و دلیلش جملات بعدی است.

ص:۳۶

۱- حسین راغب اصفهانی، مفردات، ج۱، ترجمه غلامرضا خسروس حسینی، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۵۷، ماده «اله»
۲- احمدبن فارس بن زکریای رازی، معجم مقائیس اللغه، طبعه الاولی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰، ماده «إله»
۳- المنجد فی اللغه، ماده «عظم»

۳) «بلاء» از ریشه باء، لام، حرف معتل «واو، یاء» می باشد و به معنای نوعی اختبار است(۱) زمانی که گفته می شود، «بلی الانسان وابتلی» این امتحان همان اختبار است و بلاء هم خیر است و هم شر که پروردگار می فرماید : «بلاء حسناً» و «بلاء سیئاً» برای اینکه خبر بدهد از صبرش و از شکرش.(۲) پس موضوع بلاء یکی سختی و گرفتاری و غم و اندوه است که خبر از صبر بدهد و یکی نعمت است که شکر می طلبد اما اینجا معنای اول مناسب تر است پس معنای جمله چنین می شود :

«معبود من! بلا سخت شد»

«دشوار شدن» خود فرض اینکه بلاء به معنای سختی و غم و اندوه باشد را تقویت می کند، زیرا کسی که بواسطه نعمت، آزمایش می شود نمی گوید «خدایا نعمت من دشوار شد.» زیرا نعمت با دشواری سازگاری ندارد. نعمت رفاه می آورد نه دشواری.

نکته ای که قابل توجه است اینکه بلاء در اینجا به صورت مطلق و خالی از هر قیدی آمده تا کلیه مصادیق آن را در بر بگیرد. پس برای بررسی بهتر، مناسب است آن را به عام و خاص تقسیم کنیم.

توضیح اینکه زندگی دنیا یک کلاس واقعی و جدی امتحان است و همه افراد در طول زندگی خویش به شیوه های مختلف در سطوح گوناگون در حال آزمون و امتحانند. آزمون های الهی نه برای پی بردن خداوند به احوال روحی انسانها بلکه برای به فعلیت رسانیدن استعدادها و تواناییهای آنها و در واقع یک شیوه تربیتی و تکامل هویت و شخصیت افراد است.(۳) زیرا آنها با نوع انتخاب و نحوه عکس العمل هایی که در رویارویی با پیشامدها و حوادث و مصائب روزگار برمی گزینند و از خود بروز می دهند، استعدادهای عظیم و فطرت پاک

۱- مقائیس اللغه، ماده «بلو»

۲- همان

۳- مهدی اسلامی یزدی، تفسیر ادبی قرآن مجید ج۲، چ۱، قم ، نشر رواق اندیشه، ۱۳۷۷، ص۳۹۶

الهی خود را نمایان می سازند و دسته ای هم که در این آزمون ها شکست خورده و سستی و تباهی نشان می دهند و دورنمای واقعی شخصیت خویش را از ورای دورنگی ها و ظاهرسازی ها بیرون نهاده و اشکار می سازد.

آزمایش و امتحان یک برنامه و سنت حتمی الهی است(۱) و هیچ کس بدون امتحان نخواهد بود، پس اگر کسی از خدا بخواهد که مرا امتحان نکن دعای وی مستجاب نمی شود پس باید چنین دعا کرد : خدایا ایمان مرا راسخ و به من توفیق عطا کن تا از آزمایش تو سرافراز بیرون آییم.

بلای عام مصادیق فراوانی دارد چنان که پروردگار در قرآن می فرماید : «و لَنَبلونَّکم بِشیءٍ من الخوفِ و الجوع و نقصٍ مِن الأموالِ وَ الأنفُسِ وَ الثَّمَرات»(۲) به تحقیق ما شما را به چیزی از ترس یا گرسنگی و یا کم شدن اموال و جانها و ثمرات می آزمائیم.

مقصود از ابتلا به خوف و جوع در آیه شریفه مبتلا شدن به نا امنی و فقر اقتصادی است به بیان دیگر مراد از جوع تنها گرسنگی در برابر تشنگی نیست بلکه مقصود از آن اعم از گرسنگی و تشنگی و خستگی و سایر آسیب ها و مصائب بدنی و مالی است.(۳) و گاه به کمبود آنهاست نه نداشتن آنها «نقص من الاموال» و نقص غیر از زوال است. انسان مبتلا به نقص مال؛ گرسنه یا برهنه یا بی مسکن نیست بلکه باید ساده زندگی کند. بنابراین انسان مورد آزمون در این حال یا چیزی نمی یابد یا اگر بدست می آرود از او گرفته می شود و همه این امور امتحان است. امام علی (علیه السلام) نیز از فقر و کمبود مالی به تلخی یاد می کند و می فرماید : «المقلُ غریبٌ فی بلدتِهِ»(۴) انسان تهیدست در شهر خویش بیگانه است.

مقصود از نقص نفس که یکی از آزمونهای الهی به شمار می رود کشته شدن در راه خدا یا اعم از آن مرگ های

۱- تفسیر نور، ج۱، ص۲۳۹ ، تفسیر نمونه، ج۱، ص۵۲۴

۲- بقره/ ۱۵۵

۳- تفسیر تسنیم، ج۷، ص۶۳۴

۴- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چ۱۸، قم، موسسه فرهنگی امیرالمؤمنین، ۱۳۸۴، خ۳

عـادی اسـت، زیرا همـه آنهـا از مصـادیق نقص نفس است و همچنین در نقص ثمر منظـور از ثمر یـا ثمره ای اقتصـادی به ویژه محصولاـت کشاورزی و میوه درختی و یا اولاد است بـدین لحاظ که گفته می شود اولاد میوه و ثمار قلوب انـد البته می تواند جامع باشد.(۱)

بلاـء خـاص که منـاسب است اینجـا مورد بررسـی قرار می گیرد پدیـده غیبت است. در حـدیث بنی اسـرائیل گـذشت که آنها روزگاری را در غیبت پیامبر و تحت سـلطه حاکمان جائر و ظالم بودند. مصیبت بنی اسرائیل به این قرار است که وقتی حضرت یوسف به حکومت مصر رسید، فرزندان یعقوب به مصر کوچ کردند و خاندان حکومتی بودند، با این حال آنها مؤمنینی بودند که بر کفار و مشـرکین حکومت می کردنـد و تا زمانی که یوسف (علیه السـلام) زنده بود مشـکلی وجود نداشت اما بعد از او حکـومت دوبـاره به دست مشـرکین افتـاد بنـابراین یوسـف قبـل از مرگ بنی اسـرائیل را جمع کرد و خطر مشـرکین را به آنها گوشـزد کرده و به آنهـا گفت که پس از این تحت سـخت ترین فشارها قرار می گیرنـد و بایـد منتظر منجی باشـند که تنها راه نجـات شـما ظهور منجی است. تمام گفته های حضـرت یوسف تحقق یافت و مصـر در اختیار فراعنه قرار گرفت و فرعونیان از جهات مختلف بنی اسرائیل را در تحت فشار گذاشت از جمله اینکه :

۱- تهاجم فرهنگی بر هویت دینی آنان؛ فرعونیان تلاش می کردنـد که ضـمن تحقیر بنی اسـرائیل آنها را در حدی رشد نایافته نگه دارند که در صورت تحقق ظهور تناسبی با موعود خود داشـته باشـند و در وضـعیتی باشند که به کار او نیایند بنابراین آنها بایـد از امور فنی و مـدیریتی دور باشـند به همین دلیل حتی مـدیریت خانواده ها را هم از آنها گرفته بودند. هرچند خانوار بنی اسرائیل تحت مدیریت یک مرد فرعونی بود و بنی اسرائیل را به کارهای

۱- تفسیر تسنیم، ج۷، ص۶۳۴

پست و پرحرارت مثل خشت سازی، گل کاری خدمت کاری فرزندان و پیش خدمتی و نوکری در خانه های آنان و در یک کلام به بردگی واداشتند.

۲- کنترل جمعیت آنان : سیستم فرعونی زن های بنی اسرائیل را موظف کرده بود که تحت نظر قابله های فرعونی باشند هر زنی که باردار می شد تحت نظر قابله های قبطی وضع حمل می کرد اگر فرزند پسر بود کشته می شد و اگر دختر بود تحویل مادر می دادند.

۳- برخورد با موعود : فراعنه از پدیداری داستان موعود جلوگیری می کردند و برای این کار دوگونه برخورد داشتند، برخورد با منتظران و جستجوی منتظَر.(۱) وقتی فرعونیان با بنی اسرائیل هر روز ظالمانه تر برخورد می کردند پسران را از همان لحظه به دنیا آمدن می کشتند و زنان را به اسارت می بردند، بنی اسرائیل تصمیم گرفت به درگاه خدا انابه کند و ظهور منجی را از خدا بخواهد.

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند : «وقتی عذاب و سختی بر بنی اسرائیل طولانی شد. چهل روز به درگاه خدا گریه و انابه کردند، خداوند متعال به هارون و موسی فرمود که آنها را از دست فرعونیان نجات دهد و این در حالی بود که از چهارصد سال عذاب، صدوهفتاد سال باقی مانده بود و خداوند متعال به واسطه دعای بنی اسرائیل از آن صدوهفتاد سال صرف نظر نمود.»(۲)

ما هم صدها سال است که برای ظهور مولایمان دعا می کنیم اما تاکنون ظهور واقع نشده زیرا دعا کردن ما با دعا کردن بنی اسرائیل یک تفاوت اساسی دارد. تفاوت آنها در این است که بنی اسرائیل باور کرده بودند که نیازمند منجی هستند و تا منجی نباشد همچنان فراعنه به آنها ظلم می کنند و آنها نمی توانند در برابرشان مقاومت کنند. بنی اسرائیل مضطر شده بود و با حال اضطرار دعا می کرد. ولی ما هنوز مضطر نشده ایم هنوز باور

۱- مهدی تائب، تبار انحراف، انتشارات ابتکار دانش، ۱۳۸۶، ص۹۱ و ۹۲

۲- مکیال المکارم، ج۱، ص۳۴۷

نکرده ایم تا منجی نیاید، دشمنان بر ما تسلط خواهند داشت اگر مضطر بودیم دعا کردن ما به گونه دیگری بود. چرا مولایمان باید گلایه کند که شیعیان ما را به اندازه آب خوردنی نمی خواهند اگر می خواستند دعا می کردند خدا ظهور را نزدیک می کرد.»(۱) این یک واقعیت است، یک واقعیت تلخ، شیعیان را غفلتی کشنده فرا گرفته است. عمق مصیبت غیبت را درک نکرده ایم و به حداقل ها راضی شده ایم. اما باز هم مهدی (عج) مهربان به یاری مان می شتابد. ندبه کردن را تعلیم می دهد که به خدا بگوئید اندوه بر ما غالب شده با حال اضطرار بگوئید و استغاثه کنید تا همان طوری که خداوند صدوهفتاد سال غیبت را بر بنی اسرائیل بخشید باقی مانده غیبت را بر شما نیز ببخشاید و از این همه بلاء و گرفتاری و مصیبت نجات دهد.

۴ و ۵) «بَرِحَ» از ماده «ب ر ح» به معنای ظاهر گشت می باشد و «خفاء» به معنای پنهانی است(۲) پس معنای آن باید «پنهانی آشکار گشت» بنابراین جمله برح الخفآء کنایه(۳) است به معنای «وضح الامر»(۴)

۶) «انکشف» از ماده «ك ش ف» به معنای «آن را ظاهر کرد و چیزی که آن را پوشانده بود برداشت» می باشد.(۵)

۷) «عطاء» از ماده «عطی» به معنای آنچه با آن پوشانده می شود.(۶)

۸) «رجا» از ماده «رجو» ضد یأس است یعنی امیدواری(۷)، راغب می گوید : «رجا یعنی گمان و پنداری که اقتضاء رسیدن شادی در آن است و امیدواری.(۸)

۱- علی هراتیان، دعا کلید ظهور، تهران، انتشارات وثوق، ۱۳۸۴، ص ۲۰ (تشرف فقیه ایمانی)

۲- المنجد فی اللغه، ماده «برح» و «خفی»

۳- کنایه یک صنعت ادبی است که عبارت است از آوردن لفظ و اراده معنای غیر حقیقی از آن به نحوی که بتوان معنای حقیقی آن را نیز اراده کرد. حمید محمدی، آشنایی با علوم بلاغی، ج۲، چ۶، قم، موسسه فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۶، ص ۷۱

۴- المنجد فی اللغه، همان

۵- لسان العرب، ماده «کشف» و «عطی»

۶- همان

۷- ابی فیض سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، قم، انتشارات دارالذکر، ۱۴۱۴، ماده رجا، ضیق، منع

۸- مفردات، ماده «رجا»

۹ و ۱۰) «ضـاق» از مـاده «ض ی ق» ضـد وسـعت است یعنی بـه تنـگ آمـدن و «منع» بـه معنـای بازداشـتن و حرام کردن است.(۱) بنابراین معنای عبارت چنین می شود :

«پنهانی آشکار شد و پرده فرو افتاد و امید قطع شد و زمین به تنگ آمد و آسمان باز داشته شد»

روشن است که این جملات کنایه است، از عمق بلا و گرفتاری. در حقیقت می خواهیم با این جملات بگوئیم که مصـیبت ها ما را از هر سو احاطه کرده و به ما فشار می آورد.

و پرده فرو افتاد کنایه از آشکار شدن حقیقتی است در فارسی هم چنین است وقتی می گویند : «اگر این کار را بکنید فلانی از کارتان پرده بر می دارد» یعنی حقایق را آشکار می کند و به مردم می گوید . این حقیقتی که در روزگار غیبت با این مصیبت بزرگ آشـکار می شود بی لیاقتی ماست بوجود آمدن غیبت همین را می خواهد بگوید که شما لیاقت حضور امام معصوم را در بین خود ندارید. امـام معصوم در بین شـما بود و شـما بـا تنهـا گذاشـتن او و معطل کردن فرامین او، زمینه شـهادت آنها را فراهم کردید.

«زمین به تنـگ آمـد» کنـایه از در فشـار قرار گرفتن است . در قرآن کریم این جمله برای احاطه و چیرگی دشـمن به کار رفته است. «و ضاقَتْ عَلَیکُم الارضُ بما رَحُبَت»(۲) چنان که زمین با همه فراخیش تنگ آمد که راه فرار و مأمنی نداشته باشیم. اگر بخواهیم این جمله را با توجه به قرآن معنا کنیم باید بگوئیم که مصیبت هایمان آن قدر زیاد شد و ما ضعیف شدیم. دشمنان بر ما مسلط شده و راه ظلم در پیش گرفتند.

از «آسـمان باز داشـته شـد» اگر چه معنای کنایی می توان برداشت کرد اما معنای واقعی هم دارد. معنای واقعی پاسخ به این دو پرسش است که چه کسی برکات آسمان را حرام کرد و دوم اینکه برکات آسمانی چه بود

۱- تاج العروس فی جواهر القاموس، ماده «ضیق» و «منع»

۲- توبه/ ۲۵

که بر ما حرام شد؟ در پاسخ به سؤال اول باید بگوئیم ظلمت گناهان و همان چیزی که باعث شده بر ما بلا و مصیبت نازل شود، برکات آسمانی هم برکات مادی است مثل باران چنان که در روزگار قحطی می گویند نماز استسقاء بخوانید و قبل از نماز به درگاه خدا از گناهان توبه کنید زیرا گناهان درهای آسمان را می بندد و هم برکات معنوی است که معصوم در بین ما نیست و ارتباط ما با عالم بالا قطع شده است و اینها جمله نکاتی است که از تدبر در عبارت حاصل می شود.

گفتار سوم : توکل و استعانت

«و انتَ المُستعانُ و الیکَ المُشْتَکی و عِلیکِ المُعَوَّلُ فی الشِدَّهِ و الرَّخآء»

۱) المستعان از ریشه «عون» به معنای مساعده و کمک است.(۱) و چون مستعان اسم مفعول است و «ال» که بر سر آن آمده موصول است معنایش چنین می شود. «تو کسی هستی که از او کمک گرفته می شود» که این جمله دلالت قوی بر توکل دارد زیرا توکل عبارت است از تکیه و اعتماد بر خدا به طوری که قلب انسان با یاد او آرام گیرد و بر اسباب و علل طبیعی تکیه نکند کسی که می داند خدای متعال قادر است بدون اسباب و وسایط مطلوب انسان را عطا فرماید و هم می تواند همه اسباب و وسایل را بی اثر کند و به این باور قوی دل است.(۲) با توجه به این معنا، مفهوم جمله چنین می شود :

«خدایا گرچه بلاها بر ما غالب گشته آن قدر که امیدمان قطع شده و زمین بر ما تنگ آمده ولی هنوز یک امید دیگر باقی است و آن امید به توست و به کمک تو»

«استقلال» در ایجاد هر موجودی از هر قبیل که هست در انحصار خالق بی همتاست و هیچ موجودی جز خدا همچنان که مستقل در وجود نیست؛ مستقل در ایجاد هم نمی باشد بلکه اثرگذاری و کارسازی و خاصیت

۱- المنجد فی اللغه، ماده «عون»

۲- محمدرضا جباران «درسنامه علم اخلاق (۲)، ج۲، قم، مرکز نشر هاجر، ۱۳۸۴، ص ۲۷۱

بخشی از هر پدیده و از هر مخلوقی که ظاهر می شود معلول آن درجه از قوت و قدرتی است که خدا خواسته و در بنیه و ساختمان وجودی او (آن مخلوق) قرار داده است و هر لحظه که بخواهد توانای بر سلب آن نیروی کار آن مخلوق است؛ از عمق این جمله استفاده می شود.

۲) شکایت زمانی صورت می گیرد که ظالمی به مظلومی ظلم کند و مظلوم دیگری را به سوء فعل ظالم خبر دهد(۱) راغب می گوید : «شکایت بردن یعنی اظهار اندوه و در میان نهادن آن با دیگری»(۲) و وقتی ماده «شکی» به باب برود همان معنای ثلاثی مجرد را می دهد نکته ای که در اینجا قابل توجه است اینکه مشتکی بواسطه «ال» معرفه شده و اسم معرفه باید مبتدا قرار گیرد و اگر نکره محض باشد واجب است که مؤخر شود. در نتیجه تأخر مشتکی جوازی بوده و این تقدیم و تأخیر افاده حصر می کند و اینکه مشتکی به صورت اسم فاعل آمده با اینکه می توانسته به صورت فعل و جمله فعلیه بیاید حصر را تقویت می کند پس معنای جمله چنین می شود :

«فقط به سوی توست شکایت کننده»

این شکایت نتیجه جمله قبل است زیرا در جمله قبل توحید در فعل را به کار بردیم، قائل به این شدیم که فقط خدا می تواند کمك کند پس به او شکایت کردیم زیرا عقلاً جایز نیست به کسی شکایت کنیم که توانایی ندارد گره از کارمان بگشاید، پس این شکایت نه تنها نتیجه توحید در فعل است بلکه تأکیدی بر آن نیز هست امام علی (علیه السلام) می فرماید : «فالله فالله أن اَشکوا الی من لا یشکی شَجَوکُم و لا یَنقضُ برایهِ ما قد اُبرِمَ لکم»(۳) یعنی مبادا شکایت نزد کسی برید که نمی تواند آن را برطرف سازد و توان گره گشایی از کارتان را ندارد.

ص:۴۴

۱- المنجد فی اللغه، ماده شکی

۲- راغب، ماده شکی

۳- نهج البلاغه، خ ۱۰۵

از حصری که در این جمله است بر می آید که ما اندوه فراوان و حزن خود به کسی شکایت نمی کنیم، نه به خانواده یا به دوستان زیرا شکایت بردن به مردم فقط برای اندک زمانی است و تمام می شود و بیش از یکی دوبار نمی شود تکرار کرد. همچنان که عادت مردم در مصائب و اندوهشان چنین است بلکه ما تنها و تنها اندوه مان را به خدای سبحان شکایت می کنیم که از شنیدن ناله و شکایتمان هرگز خسته نمی شود و نه شکایت ما او را خسته می کند و نه اصرار نیازمندان از بندگانش.(۱)

پرسشی که مناسب است در این بحث به آن پاسخ داده شود این است که آیا شکایت به درگاه خدا با مقام رضا و تسلیم، منافات ندارد؟

از مجموعه آیات و روایات بر می آید که آن چه مذموم است سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می آورد و سلامت انسانی را به خطر می اندازد و با ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت را پایین می آرود اما شکایت کردن نزد خدا مانعی ندارد.(۲) به بیان واضح تر آن چه با مقام رضا و تسلیم منافات دارد شکایت کردن از خدا است نه شکایت بردن به خدا، به دلیل اینکه معصومین (علیهم السلام) به درگاه خدا شکایت برده اند، مثلاً- حضرت یعقوب در فراق یوسف به درگاه خدا شکایت برد : «قال إنَّما أشکوا بثی و حُزنی الی الله»(۳) و امام علی (علیه السلام) هنگامی که می خواست برای طلب باران دعا کند فرمود : «اللّهم انّا أخرجنا إلیك أشکوا إلیك ما لا یخفی علیك»(۴) یعنی خدایا به سوی تو آمدیم که از چیزهایی شکایت کنیم که بر تو پنهان نیست یا در جای دیگر فرمود : «اللهم إنا أشکوا إلیك غَیْبَةَ نبیّنا و کثرةَ عدوّنا و تشتُّتَ أهوائِنا»(۵) یعنی خدایا به تو شکایت می کنیم از اینکه

۱- تفسیر المیزان، ج۸، ص ۳۶۴

۲- تفسیر نور، ج۶، ص۱۴۴

۳- یوسف/ ۸۶

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳

۵- همان، نامه ۱۵

پیامبر در میان ما نیست و دشمنانمان فراوان و خواسته هایمان پراکنده است. در دعای افتتاح می خوانیم : «اللهُمَّ إنا نشکو إلیک فقد نبیّنا صَلَواتُک علیه و آله و غیبهَ ولینا و کثرَهَ عدوِّنا و قِلَّهَ عدَدَنا و شدَّهَ الفِتَن بِنا و تظاهُرُ الزمان علینا»(۱) خدایا شکایت می کنیم به درگاهت بر نبودن پیغمبر خود (صلی الله علیه و آله و غیبت ولی خود فزونی دشمن و کمی عدد و سختی آشوبها و از پشتیبانی وضع زمانه بر علیه ما. یا امام زین العابدین در دعای خمس عشر از نفس شکایت کرد.(۲)

۳) «معول» از ریشه «عَوَل» یعنی مستغاث و معتمد(۳)

۴ و ۵) «شده» و «رخآء» ضد یکدیگرند «رخاء» به معنای وسعت و گوارا بودن(۴) و «شده» یعنی بسته شدن بوسیله حیله های روزگار(۵) مفهوم روان «شده» و «رخا» سختی و آسانی است، پس معنای جمله چنین می شود : «برتوست تکیه و اعتماد در سختی و آسانی»

این جمله صریح در اعلی درجه توکل است زیرا همان طور که گذشت توکل یعنی واگذار نمودن تمام امور به صاحب آن و اعتماد بر وکالت او(۶) و ما تمام امور را در سختی و آسانی به او سپرده ایم.

نکته ای که قابل توجه است این که در سه جمله اخیر که صفات خدا را توصیف کردیم نامی از خودمان برده نشد. مثلاً گفته نشد به زودی بر این مصیبتی که بر ما وارد شده صبر می کنیم یا از خدا استعانت می جوئیم بلکه همه چیز را کنار گذاشته و همه اتفاقات را منوط به خواست خدا کردیم.

نکته دیگر اینکه اگر اندوه و مصیبت ما غیبت حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد (بلاء

۱- عباس قمی، مفاتیح الجنان، چ۴۹، تهران انتشارات صبا، ۱۳۸۴، دعای افتتاح

۲- همان، دعای خمس عشر مناجات شاکین

۳- المنجد فی اللغه، ماده «عول»

۴- همان ماده «رخو»

۵- همان ماده «شدد»

۶- روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، چ۴۹، تهران، موسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰، ص۲۱۴

خاص) معنای واضح «شده» روزگار غیبت و «رخآء» عصر ظهور است.

گفتار چهارم : صلوات

اشاره

اللهمَّ صل علی محمد و آل محمد

۱- صلوات در لغت

برای معنی کلمه «صلوات» معانی و ریشه های مختلف ذکر کرده اند که به برخی از آنها اشاره می گردد :

۱- صاحب تفسیر «کشاف»(۱) و برخی دیگر «صلوه» را از «اصلی» به معنی حرکت دادن «صلوین» گرفته اند و «صلوین» در لغت دو استخوان در عجز حیوان، که دم حیوانات از قبیل اسب، حمار و ... در میان آن دو استخوان می گذرد و چون نمازگذار در وقت رکوع و سجود آن دو استخوان را حرکت می دهد او را «مصلی» و آن عمل را «صلوه» نام نهاده اند و بنابراین وجه «تسمیه» درود فرستادن را «صلوه» گفته اند به اعتبار اینکه فرستنده درود در خشوع و خضوع و تضرع به نماز گذارنده شبیه است.(۲)

۲- برخی دیگر، صلوه را از «صلی» که به معنی «داخل آتش شدن» می باشد، گرفته اند و گفته اند که جهت نماز به «صلوه» به این معنی است که نمازگذارنده ی حقیقی آن کسی است که در حال نماز از مشاهده انوار تجلی معبود محترق و گدازان می باشد و همچنین درود دهنده باید که در بوته محبت حبیب الله (صلی الله علیه و آله وسلم)ذوب شود و از هر غل و غش پاک گردد تا نقد صلواتش در دارالضرب اخلاص، به سکه قبول رسد.(۳)

۳- برخی گفته اند ممکن است کلمه «صلوه» از «صلی» (به فتح اول) که از «صلیت العود علی النار» یعنی «راست نمودم چوب را بر آتش» گرفته شده باشد امکان دارد از «مصلی» و «صله» که به معنای پیوستن است گرفته شده

۱- محمد بن عمر زمخشری، تفسیر کشاف، ج۱، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷، ص ۴۰

۲- سید علی حسینی حسنی مدنی شیرازی، ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، قم، موسسه نشر اسلامی فی التابعه بجماعه المدرسین، ۱۴۰۹، ص۴۱۹-۴۱۸

۳- احمد بن محمد اردکانی، شرح و فضایل صلوات، تهران، انتشارات میقات، ص۴۲

باشد. ممکن است که صلوه به معنای زیارت باشد چنان که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر «قد قامت الصلوه» رسیده که آن حضرت فرمودند : «یعنی وقت زیارت و دیدار رسیده» یا اینکه به معنای رحمت باشد و تمام این معانی برای کلمه صلوه مناسب است.(۱)

۴- صلوات اسم مصدر است که جاری بر وزن مصدر نبوده و به جای آن به کار می رود چنان که گویند «مصلّی صلوه» یعنی خواند (خداوند را) خواندنی.(۲)

۵- گروهی دیگر، در اشتقاق صلوه گفته اند : که از «صله» است و می گویند نمازگزار واقعی آن است در حال نماز، از خلق منفصل، و به خالق متصل گردد، و درود دهنده ی کامل، آن است که به انوار سنت متصل و از آثار بدعت منقطع باشد.(۳) از آنچه از جمع بندی این اقوال بدست می آید به نظر می رسد جان مایه معنای لغوی صوت، تأکید بر خضوع و خشوع است و این خضوع و خشوع گر برابر با حقیقت بندگی است در تماز به شکل واضح رخ می نماید و در دروی بر پیامبر نیز نمایانگر خاکستری و تسلیم در برابر انسان کامل می باشد. بنابراین قول اخیر به حق نزدیک تر است.

۲- صلوات در اصطلاح

صلوات در اصطلاح به دو معنا به کار می رود :

الف- صلوه به معنای «نماز» و آن عبارت است از عبادتی مخصوص که مشتمل به حرکات و سکنات و ادعیه و

اذکار مخصوص است.

ص:۴۸

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، اسرار الصلوه، قم، دارالکتاب الاسلامی، باب دوم در معنای صلوه

۲- سید احمد حسینی روحانی، سر السعاده، قم، قسم الدارسات الاسلامیه، ۱۴۰۴، ص۷

۳- شرح و فضایل صلوات، همان

ب- صلوه به معنای درود و آن دعایی است خاص که استدعای رفعت درجه و ازدیاد قرب برای پیامبر و آل او خواسته شده است.

۳- معنای آل در صلوات

گفته اند کلمه«آل» درلغت به معنای اهل است،برخی گفته اند خودآن است که هاء آن برای تخفیف، بدل به همزه شده وهمزه را نیز به جهت فتحه پیش ازآن بدل به الف کرده اند ودلیلش این است که هنگام تصغیربه اُهَیل تبدیل می شود و کسانی می گویند اصل «آل» «اول» بوده که واو به الف تبدیل شده که تصغیر آن اویل می شود.(۱)

حال بایستی ببینیم مقصود «آل» در صلوات، شامل چه کسانی می شود. برخی گفته اند لفظ آل شامل تمام نسل و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تا روز قیامت می شود ولی کلام در این است که مقصود از «آل» که جزء صلوات واجب تشهد در نماز و غیر آن شده چه کسانند؟ آیا به همان معنای اصلی و شامل تمام ذریه می باشد یا اینکه اختصاص به معصومین و پاکان ایشان دارد که خداوند دوستی آنان را واجب کرده و اطاعتشان را فرض شمرده است.

آنچه از آیات قرآن مستفاد است این است که «آل» اختصاص به معصومین دارد، زیرا در آیه مباهله(۲) که خداوند پیامبر را امر کرد که ابناء و نساء و انفس را بیاورد و با مدعیان مسیحی به مباهله بپردازد، پیامبر در مقام امتثال برای

«ابناء» حسن و حسین (علیهما السلام) و برای «نساء» فاطمه (سلام الله علیها) و برای «انفس» امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به صحنه آورد. (۳)

همچنین در آیه ۱۳۲ سوره طه که می فرماید : «وَ امُرْأَهْلَکَ بِالصَّلوه»، اگر چه ظاهر این است که در اینجا فرزندان پیامبر به طور کلی مراد باشد.(۴) اما آنچه از آیه شریفه بر می آید آن است که خداوند به پیامبر فرمان داد که

۱- سید محمد الحسینی العاملی، المواعظ العددیه، قم، منشورات مکتبه مصطفوی، بی تا، ص۴۱۲

۲- آل عمران/ ۶۱

۳- تفسیر تسنیم، ج۱۴، ص۴۴۷

۴- تفسیر نمونه، ج۱۳، ص۳۴۲

تنها خانـدانش را این گونه به نماز و نیایش با خـدا فرمان دهد تا همگان بدانند که خاندانش نزد خدا مقامی والا و ویژه دارند که دیگر مردمان چنین مقامی ندارند، زیرا نخست، آنان را با همه مردم به برپا داشـتن نماز فرمان داد و آنگاه خود و خاندانش را به تنهایی.(۱) لذا طبق روایتی، پیامبر (صـلی الله علیه و آله وسـلم) چهل صـبح بر درب خانه ی علی و فاطمه (علیهما السلام) می آمـد و چـارچوبه درب را می گرفـت و می فرمـود : سـلام بر شـما اهـل بیت و رحمه الله و برکـاته، و نمـاز، خـدا رحمتتـان کند.(۲)

برای اینکه معنای آن روشن شود حدیثی از ام سـلمه نقل می شود. ام سـلمه یمنی از راویان حدیث صلوات است این حدیث را «احمد بن حنبل» در «مسـند» و «جلال الدین سـیوطی» در تفسیر خود از طبرانی نقل کرده اند و همچنین «شیخ ابراهیم حموینی» در کتاب «فرائد السـمطین» و «ابن عساکر» در کتاب تاریخش و دیگر علمای عامه در کتب خویش آورده اند : «عن ام سلمه أن رسول الله (صـلی الله علیه و آله وسـلم) قال لفاطمه: ائتینی بزوجک و ابنیک، فجائت بهم فالقی علیهم کساءً فدکیاً قال ثم وضـع یـدَه علیهم ثم قال: اللهم إنَّ هولاء آل محمـد فاجعل صـلواتک و برکاتک علی محمـد و آل محمد إنک حمیدٌ مجید، قالت ام سلمه فرفعتُ الکساء لِاَدخُلَ معهم فَجَذِبَه من یدی و قال إنکِ علی خیر»(۳)

احمد بن حنبل در مسند و دیگران نیز به اسناد خویش از ام سلمه روایت کرده اند که او می گوید : « به درستی

که رسول خدا (صـلی الله علیه و آله وسـلم) به فاطمه (علیها السـلام) فرمود : شوهرت و دو پسـرت را نزد من بیاور. پس فاطمه (علیها السلام) آنان را به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آورد. سپس پیامبر(صلی

۱- فضـل بن حسن طبرسـی، تفسـیر مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، ج۸، تهران، سازمـان چـاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۰)، ص۸۷۱

۲- المیزان، ج۱۴، ص۳۶۵

۳- امام احمدبن حنبل، مسند، ج۶، بیروت، دار صادر، ص ۳۲۳

الله علیه و آله وسلم) کساء فدکی را بر آنان انداختند و دستشان را روی آنها گذاشتند و فرمودند : « اینان آل محمدند» پس قرار بده صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد، همانا تو حمید و مجیدی. ام سلمه می گوید : من کساء را بلند کردم تا با آنان داخل کساء شوم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) کسا را از دست من کشید و فرمود : بدرستی که تو بر خیر هستی».

از این روایت می توان نتیجه گرفت : «آل محمد» مخصوص افراد خاصی است و همسران و کسان دیگر را شامل نمی شوند. از بعضی اخبار فهمیده می شود که آل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آن چنان کسانی هستند که بازگشت روحی و معنوی آنان به آن بزرگوار بوده و رابطه ی نورانی و روحانی با او دارند، خواه رابطه ی جسمانی باشد یا نباشد. مانند روایت «وسائل»(۱) از کتاب «ثواب الاعمال» به سند متصل از عمار بن موسی که گفته است : نزد امام جعفر صادق (علیه السلام) حاضر بودم که مردی گفت : «اللهمَّ صل علی محمد و اهل بیت محمد» پس حضرت فرمود ای شخص تو حق ما را ضایع کردی، آیا ندانستی که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پنج نفر اصحاب کساء می باشند؟ آن مرد گفت : پس چگونه بگوئیم؟ فرمود بگوئید «اللهم صل علی محمد و آل محمد» تا ما و شیعیان ما در آن داخل باشیم. (۲)

۴- اثر حقیقی صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)

در پایان شرح معنایی صلوات لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا صلوات بر پیامبر و آل او (صل الله علیه و آله وسلم) موجب ترفیع مقام برای آنهاست یا اینکه صلوات یک بزرگداشت تشریفاتی است که هیچ اثر یا

پیامد مثبتی برای پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) و آل او ندارد؟ در جواب این سؤال دو نظر وجود دارد: بعضی معتقدند که صلوات مؤمنان بر رسول خدا و اهل بیت او تنها نوعی تحیت و احترام است که برای ما موجب

۱- وسایل الشیعه، ج۴، ص۱۲۱۷، باب ۴۲، ح۱۱

۲- همان

ثواب و پاداش است ولی برای آنها هیچ گونه اثر ترفیعی ثواب ندارد. زیرا آنها انسان های کاملی هستند که مراتب کمال را به اعلی درجه ممکن پیموده اند و جای خالی ندارد. علامه طباطبائی فرمود : صلوات بر پیامبر مانند دسته گلی است که باغبان از باغ چیده و به حضور صاحب باغ تقدیم می کند تقدیم دسته گل اگرچه نوعی احترام و تکریم نسبت به صاحب باغ است و موجب خشنودی و رضایت او می شود و احیاناً باغبان را مورد تقدیر قرار می دهد لکن چیزی بر مالکیت و شخصیت او نمی افزاید. زیرا اگر تمام باغ را به حضورش تقدیم کند باز چیزی بر او افزوده نمی شود چون همه باغ از اوست در مسئله صلوات چون همه برکات از ناحیه وجود مبارک پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) است، صلوات ما پیشکش و هدیه ای از باغستان ملکوت است که همه متعلق به اوست و چیزی بر او افزوده نمی شود.(۱)

نظر دوم آن است که صلوات مؤمنان موجب ترفیع مقام برای پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) است زیرا حرکت و کمال برای همه ممکن است و در عالم برزخ نیز حرکت و تکامل وجود دارد و تمام اولیاء و انبیاء و انسان های کامل در برابر کمال مطلق، ناقص اند و امکان ترفیع مقام و تعالی درجات برای آنها میسر است و هیچ کس به نهایت نرسیده و نخواهد رسید.

طبق این نقل صلوات مؤمنین تنها درود و تحیّت و تکریم نیست بلکه تقاضای جدی برای نزول برکات بیشتر و

مقامات عالی تر است چنان که بعد از صلوات تشهد در نماز می خوانیم «و تقبل شفاعته و أرفع درجته» و نیز

صلواتی از معصومین به این مضمون رسیده است «اللهم أعط محمداً الوسیله و الفضیله و الشفاعةَ و الدرجةَ الرفیعه و ابعثُه مقاماً محموداً کما وعدتَه انک لا تخلف المیعاد»(۲)

بسیار بعید است که صلوات خداوند در آیه شریفه «إنَّ الله وَ مَلائکه یُصَلّون عَلَی النَّبی ..» تنها جنبه تشریفاتی

۱- این مطلب را آقای مهدوی کنی شفاهاً از علامه شنید و در کتاب شرح دعای افتتاح نقل کرده است.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ماه مبارک رمضان

داشته و موجب ترفیع مقام نگردد. اگر صلوات خداوند بر رسول خدا (صل الله علیه و آله وسلم) باعث ارتقاء مقام شود که هست پس به موازات آن صلوات مؤمنان که در همین آیه به آن امر شده نیز موجب ترفیع مقام آن حضرت خواهد بود.(۱) (الله اعلم)

گفتار پنجم : اولی الامر

اشاره

در این فراز از دعا حضرت با استفاده از بستری که صلوات ایجاد کرده در عبارت های مختصری مسئله امامت و شأن سیاسی امام را مطرح کرده اند. نظربه اهمیت فوق العاده مسئله اولی الامر لازم است قدری توقف نموده و ابعاد مختلف آن را بررسی کنیم.

۱- اولی الامر در لغت

اولی الامر واژه ای است که از دو کلمه «اولی» (صاحبان) و «امر» (فرمان یا شئون کشور) تشکیل شده و به معنای فرمانروایان و صاحبان امور اجتماع اطلاق میشود. بررسی آیات، بیانگر آن است که حاکمیت اولی الامر از حاکمیت

خداوند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشأت گرفته و تداوم ولایت الهی آنان است.(۲)

۲- مراد قرآن از اولی الامر

واژه «اولی الامر» در قرآن مجموعاً دو مرتبه در آیات ۵۹ و ۸۳ سوره مبارکه نساء به کار رفته است؛ که با دقت در آیه ۵۹ به روشنی مشخص می شود، مراد از اولی الامر ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند؛ زیرا اولی الامر افرادی هستند که به طور مطلق و بدون قید و شرط و از جمیع نواحی باید از آنان اطاعت کرد، و اطاعت آنان، در ردیف اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است، و همان طور که امر و نهی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خلاف امر و نهی خدا نیست؛ وگرنه موجب تناقض بین امر و نهی خدا و امر و نهی رسول خدا (صلی الله علیه

۱- محمدرضا مهدوی کنی، شرح دعای افتتاح، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰

۲- علی اصغرنصرتی، نظام سیاسی اسلام، چ۴، قم، مرکز نشر هاجر، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶

وآله وسلم) می شد و این معنا تمام نمی شود، مگر به التزام عصمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، همین طور اولی الامر امر و نهیشان خلاف امر و نهی خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست،وگرنه موجب تناقض و امر به ضدین یا نهی از متناقضین می شد واین معنا نیز تمام نمی شود، مگر به التزام عصمت اولی الامر ودر نتیجه لازمه ی اطاعت مطلقه بدون قید وشرط،عصمت آنها است.ازطرفی چون می دانیم هیچ یک از مذاهب مسلمین عصمت را درباره ی پیشوایان و رهبران خود ادعا نکرده اند، به جز شیعیان درمورد ائمه ی دوازده گانه ی خود. بنابراین معنی و مفهوم آیه دقیقاً بر ائمه معصومین (علیهم السلام) تطبیق می کند.(۱)

۳- حدود و اختیارات اولی الامر

اولی الامر مسلماً منصب تشریع ندارند،(۲) و مانند رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و مشرع احکام اجمالیه

قرآن نیستند؛ بلکه میان مسلمین مبین احکام و مبلغ آیات طبق تشریع رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهند بود، و نیز در امور مسلمین دارای رأی و نظر بوده و در قضا و مرافعات و سایر جهات اجتماع که احتیاج به رأی رئیس برای تنظیم امور و دفع مشکلات و خطرات وارده و جلب منافع عامه دارد مردم باید از آنها پیروی کنند و اطاعت آنان از این جنبه در ردیف اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد، لذا این دو اطاعت با یک لفظ اطیعوا بیان شده است، «وأطیعوا الرَّسول و أولی الأمْرِمِنْکم» بنابراین فقط اطاعت آنها در این ناحیه می باشد؛ به خلاف اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که هم در این ناحیه و هم در ناحیه ی تشریع احکام جزئیه و مفصلات مسائل است. دلیل بر این مدعا آن است که بلافاصله می فرماید: «فإن تَنازَعْتُم فی شیءٍ فردّوه الی اللهِ و الرَّسولِ إن کنتم تؤمنونَ بالله و الیوم الآخر»

۱- سید محمد حسین حسینی تهرانی، امام شناسی، ج ۲، ج۶، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۷، ص ۱۶

۲- در تفسیر المیزان ذیل آیه ۵۹ سوره ی نساء روایتی نقل شده که شاهد بر این مدعاست : « فی تفسیر العیاشی عن عبدالله بن عجلان عن ابی جعفر(علیه السلام) فی قوله : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» قال : هی فی علی و فی الائمه جعلهم الله مواضع الانبیاء غیر انَّهم لا یحلون شیئاً و لا یحرمونه »، ج۴، ص ۵۹۰

در منازعات و مشاجراتی که بین مسلمین اتفاق می افتد و در اعلام نظرات تبیینی احکام، هرچند برای مردم جدید باشد آنها باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع کنند و از آن اصول، مشاجره را فیصله دهند و مشکلات دینی مردم را حل کنند و اگر اولی الامر منصب تشریع را داشتند می بایست عند المرافعه مؤمنین را به حکم مشرع آنان ارجاع می داد در حالی که به اولی الامر ارجاع نشده است.

برای توضیح این معنا می گوئیم : افرادی که مورد خطاب این آیه هستند مؤمنین اند چون صدر آیه می فرماید: «یا ایها الذین امنوا» مسلماً نزاع آنان با غیر اولی الامر است چون بعد از فرض وجوب اطاعت اولی الامر دیگر نزاع با خود آنها معنی ندارد و ارجاع به خدا و رسول برای رفع نزاع معنی ندارد و نیز این در اموری که راجع به رای و اوامر شخصیه باشد نیست بلکه راجع به حکم خدا در قضیه مورد نزاع است به دلیل اینکه در آیات بعد مذمت می کند افرادی را که به حکم طاغوت رضا داده و آن را مرجع خود گرفته اند و حکم خدا و رسول او را ضایع و مهمل گذاشته اند بلکه مراد نزاع مسلمانان است بعضی با بعضی دیگر در امور شخصیه و در احکام دینی که اعلام و تبیین حکم بر عهده آنان گذاشته شده است و در این مسایل برای رفع اختلاف باید مراجعه به کتاب الله و سنت رسول الله بنمایند و کتاب خدا و سنت دو حجّت قاطع هستند برای رفع اختلاف و فصل منازعه برای کسانی که به کتاب و سنت علم دارند و قول اولی الامر نیز در فهم کتاب و سنت حجت است چون آیه شریفه اطاعت آنها را بدون قید و شرط لازم شمرده است و اگر آنها کتاب و سنت تفسیر و بیان کنند چون این کار عنوان تشریع ندارد هرچند برای مردم به جهت جهل به آن جدید باشد، باید از آنها پیروی نمود. بنابراین کشف می کنیم که قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالی از خطا و لغزش است.(۱)

ص:۵۵

۱- امام شناسی، همان

۴- نقد نظریه اجتماع اهل حل و عقد

از آنچه گـذشت معلوم شـد که اولی الامر بایـد دارای اوصـاف نـبی اکرم (صـلی الله علیه و آله وسـلم)- بویژه عصـمت و علم الهی- باشـد پس حاکمـان معمولی - ماننـد خلفـای بنی امیه و بنی عباس و دیگران- صـلاحیت ولی امر بودن را ندارنـد و باید یـک شخصیت الهی به عنـوان ولی امر در هر زمـان موجـود باشـد تـا انسـان هـا به دسـتور خداونـد عمـل کرده و به او مراجعه کنند.(۱)

فخرالدین رازی مفسر اهل سـنت در کتاب تفسـیر کبیر خود با همین شـیوه عصمت و نزاهت ولی امر را نتیجه گرفته است ولی چون نمی خواهد این آیه شـریفه را بر ائمه معصومین (علیهم السـلام) تطبیق کند دچار خطا شده و مصداق ولی امر را «اجماع» معرفی کرده و بـا اسـتدلال غیر علمی «نشـناختن» و «نیـافتن» را دلیـل بر «نبودن» گرفته است. وی مـدعی است اگر مراد از اولی الامر، امامان معصوم مورد نظر شیعه باشند، دستور مراجعه به ایشان تکلیف به ما لا

یطلق خواهد بود چون مردمان آنها را نمی شناسند. (۲) پاسخ فخر رازی بسیار ساده است :

اولاً، چنین امامانی کاملاً معرفی شده اند.

ثانیاً، عصـمت و مصونیت از گناه یک صفت واقعی و نفسانی است و یک موصوف واقعی مشخص می خواهد. حال آنکه اهل اجمـاع یـا اهـل حـل و عقـد یک مجموعه اعتباری هسـتند و محال است که امر و صـفت واقعی قائم به امر و موصوف اعتباری باشد.(۳)

ثالثاً، اگر مراد از اولی الامر، عموم اهل حل و عقـد باشـد وحـدت مطیع و مطاع لازم می آید و این معقول نیست که به کسـی، دستور پیروی از خودش را بدهند.(۴)

ص:۵۶

۱- رحیم لطیفی، دلایل عقلی و نقلی امامت و مهـدویت، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگی حضـرت مهدی موعود، ص۲۰۵، روح الله شاکری زواردهی، منجی در ادیان، تهران، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ص ۱۵۰

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج۴، چ۴، بیروت، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۱، ص۱۱۳

۳- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، قم، انتشارات دارالذکر، آیه اولی الامر، ص۱۸

۴- دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت، ص۲۰۶

رابعاً، در تاریخ اسلام موردی پیدا نمی شود که همه اهل حل و عقد بر یک نظر متفق باشند و اجماعی به معنای واقعی تشکیل شده باشد.(۱)

۵- اشکالات اهل تسنن در تطبیق آیه اولی الامر بر ائمه معصومین (علیهم السلام)

اشاره

اما اشکالاتی که عامه بر انطباق آیه بر ائمه معصومین (علیهم السلام) نموده اند مجموعاً هفت اشکال است که همه آنها واهی و بی اساس است ما یکایک آنها را بیان نموده و پاسخ آنها را به صورت مختصر ذکر می کنیم.(۲)

۵-۱- اشکال اول

در آیه مبارکه لفظ اولی الامر را مقید به لفظ «منکم» نموده است یعنی اولی الامری که از طراز و سنخ شماست و این دلالت می کند بر آنکه هریک از اولی الامر یک انسان عادی مانند بقیه افراد انسان است و آنها مثل سایر افراد مؤمنین هستند و بدون مزیت عصمت در آنها.

پاسخ : این استدلال در صورتی تمام است که متعلق لفظ «منکم» ظرف لغو(۳) باشد و لیکن ظاهر آیه آن است که ظرف مستقر(۴) است یعنی اولی الامری که از شما هستند اولی الامر «کائنین منکم» و این لفظ دلالت دارد بر اینکه اولی الامر از جنس بشرند نه از غیر آنها مثل قول خداوند تعالی «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم»(۵)، «ربنا و ابعث فیهم رسولاًمنهم»(۶)، «رسلٌ منکم یقصون علیکم آیاتی»(۷) و بنابراین آیه فقط دلالت

۱- همان

۲- امام شناسی، ج۲، ص ۱۷۰

۳- از آنجایی که جار و مجرور به لحاظ معنایی معلق و وابسته به کلمه ای هستند که معنایشان با آن تمام می شود. اگر متعلق آنها غیر از افعال عموم واجب الحذف یا اسم آنها باشد ظرف لغو نامیده می شود.

۴- اگر متعلق جار و مجرور افعال عمومی واجب الحذف یا اسم آنها باشد ظرف مستقر نامیده می شود.

۵- جمعه/ ۲

۶- بقره/ ۱۲۹

۷- اعراف/ ۳۵

دارد بر آنکه اولی الامر از خود مردم اند و البته در این شکی نیست که ائمه معصومین (علیهم السلام) از جنس بشرند و نه از جنس ملائک و غیر آن.

۵-۲- اشکال دوم

آنکه لفظ «اولی الامر» جمع است و البته جمع دلالت دارد بر آنکه مسمای این لفظ دارای کثرت و تعددی است و اگر بخواهیم آنها را بر ائمه معصومین (علیهم السلام) حمل نمائیم چون در هر زمان یک نفر از آنها بیشتر امام نیستند لازمه اش آن است که لفظ جمع را حمل بر مفرد نموده باشیم و این خلاف ظاهر است.

پاسخ : آن چه خلاف ظاهر است آن است که لفظ جمع را بگوئیم و معنای مفرد را قصد کنیم لیکن در آیه شریفه چنین نیست. اولی الامر دوازده امام معصوم هستند و اطلاق لفظ جمع بر آنها بدون اشکال است و لازم نیست در صحت استعمال لفظ جمع تمام افراد آن فعلاً موجود باشند بلکه اگر یکی پس از دیگری بوجود آیند لفظ جمع منحل به آحاد و افرادی است که به آنها منطبق می شود و نظیر این استعمال در مردم بسیار است در قرآن نیز این گونه جمعها بسیار است، «فلا تطع المکذبین»(۱)، «فلا تُطع الکافِرین»(۲)، «حافِظوا علی الصَلوات و الصَلوه الوسطی»(۳)، «انا اطَعنا سادَتَنا و کبرائنا»(۴). در این آیات معلوم است که انسان در زمان واحد تمام نمازها را نمی خواند و از همه بزرگان و رؤسا در وقت واحد پیروی نمی کند بلکه این جمعها منحل به افرادی است عدیده و در هر زمان که یکی از آنها مصداق پیدا نمود و آن تکلیف بر آن می شود. آیه اولی الامر نیز چنین است چون منحل به افرادی است و در هر زمان فردی از آنها در خارج محقق گردد وجوب اطاعت آن فرد نیز محقق خواهد شد.

۵-۳- اشکال سوم

آنکه اطاعت از اولی الامر اگر مراد ائمه معصومین (علیهم السلام) باشند مشروط است به معرفت آنها. چون اگر

۱- قلم/ ۸ از تکذیب کنندگان اطاعت نکن

۲- فرقان/ ۵۲ از کافران اطاعت نکن

۳- بقره/ ۲۳۸ از نماز ها و نماز وسطی محا فظت کنید

۴- احزاب/ ۶۷ ما از بزرگان خود پیروی کر دیم

انسان به آنها معرفت نداشته باشد در این صورت وجوب اطاعت آنها محال و این تکلیف مالایطاق خواهد بود و چون آیه شریفه به طور مطلق اطاعت آنها را واجب می کند بنابراین مراد ائمه معصومین نخواهند بود.

پاسخ : اولاً ـ عین این اشکال بر خود اشکال کننده وارد است زیرا اگر اولی الامر را منتخب اهل حل و عقد هم بدانیم باز اطاعت آنها متوقف و مشروط است بر شناسایی موضوع آن و فقط فرقی که دارد آن است که ائمه معصومین (علیهم السلام) را باید خدا و رسول معرفی کنند و اهل حل و عقد را خود مردم باید جستجو کرده و بشناسند.

و ثانیاً همانطور که در علم اصول فقه کاملاً بحث شده است علم و معرفت به موضوع شرط اصلی تکلیف نیست بلکه شرط تنجّز تکلیف و تحقق بلوغ تکلیف است. بنابراین بدون معرفت به خود تکلیف یا به موضوع آن تکلیف محقق است تنجز ندارد و در صورت قصور مکلف از علم، گردن گیر او نمی شود و اگر بخواهیم فرضاً علم به تکلیف یا به موضوع آن را از شرایط خود تکلیف قرار دهیم مانند استطاعت وجوب حج و تمکن آب برای وجوب وضو هیچ تکلیف مطلقی در خارج محقق نخواهد شد. بنابراین در آیه شریفه وجوب اطاعت از اولی الامر به طور اطلاق است و البته علم به آن شرط تنجز تکلیف است و در صورت عدم علم چنانچه از روی تقصیر نباشد تکلیف تنجز ندارد. در غالب از تکالیف علم به موضوع از شرایط بلوغ تکلیف است نه از شرایط اصل تکلیف.

۵-۴- اشکال چهارم

به دنبال وجوب اطاعت اولی الامر خدا می فرماید : «فان تنازعتم فی شیءٍ فردّوه الی الله و الرسول» در این آیه همین طور که ملاحظه می شود رفع نزاع را کتاب خدا و سنت رسول الله قرار داده است و اگر اولی الامر امامان معصوم باشند باید برای رفع نزاع به آنها مراجعه نمود، چون ایشانند که طبق واقع در میان مردم حکم می کنند

ولی چون آیه شریفه رفع منازعه را به اولی الامر ارجاع نداده معلوم است که آنها دارای عصمت نیستند و در منازعه قول آنها حجیت ندارد بلکه باید مرجع رفع نزاع کتاب و سنت قرار داد.

پاسخ : باید دقت شود که در این آیه خطاب به مؤمنین است. «یا ایُها الَذین آمنوا اَطیعوا الله و اَطیعوا الرَسول و اولی الاَمرِ مِنکُم» در این خطاب به طور مطلق و بدون قید و شرط پیروی از خدا و رسول و اولی الامر واجب شده است اطاعت خدا در قوانین کلیه و اصول احکام که منظور قرآن مجید است.

اطاعت رسول خدا دو ناحیه است . ناحیه اول : آنچه راجع به قانون و حکم است مانند تفضیل احکام و بیان حدود موضوعات و مشخصات آنها و تفریع فروعی که اصول آن در کتاب خدا بیان شده است این ناحیه راجع به تشریع بوده و اختصاص به رسول خدا دارد. ناحیه دوم : اوامر شخصیه آن حضرت است راجع به مصالح اجتماع از تجهیز جیوش و ارسال سرایا و تعیین امرای لشگر و ائمه جماعت و مؤذنین و سایر اموری که راجع به تشریع نیست بلکه منوط به رأی و نظر آن حضرت است. اطاعت از رسول خدا در هر دو ناحیه واجب است.

و اما اطاعت از اولی الامر فقط در ناحیه دوم از دو ناحیه اطاعت رسول خدا است . زیرا که اولی الامر اگرچه ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند چون شریعت تازه ای نیاورده و نمی آورند بلکه تابع شریعت رسول خدا هستند . بنابراین برای آنها جنبه تشریع نیست بلکه وظیفه آنها بیان حکم و ابلاغ معانی قرآن و تأویل آنها و تجهیز جیوش و نظردادن در مصالح اجتماع از تعیین ولات و قضات شرع در بین مردم و غیر آنها می باشد و بنابراین اطاعت از اولی الامر تنها از راه نظریه و آراء شخصی و تفضیل و تبیین احکام واجب است و چون در آیه شریفه کتاب و سنت مرجع برای اخذ احکام قرار داده شده است و اولی الامر را در تشریع آن نصیبی نیست لذا برای رفع نزاع باید به عالم به حکم خدا و سنت مراجعه نمود، خواه به اولی الامر مراجعه نمود یا به غیر آنها که عالم به کتاب و سنت عالم

هستند و البته چنان چه به اولی الامر مراجعه شود چون آنها به کتاب و سنت هستند و طبق آن دو حکم می کنند حکم آنها نیز قاطع و به دلیل آیه مبارکه واجب الاطاعه خواهد بود.

بنابراین واضح شد که علت آنکه خدا در مورد نزاع، ارجاع به کتاب و سنت داده و ارجاع به اولی الامر ننموده است برای تعیین مصادر احکام و تشریع است که منحصر به کتاب و سنت است نه از جهت عدم حجیت قول اولی الامر بلکه قول آنها حجت است از جهت آنکه متخذ از کتاب خدا و سیره رسول الله است.

و مؤید و شاهد تمام مطالب فوق آیات بعدی است که رجوع به طاغوت زمان برای رفع منازعه و خصومت حرام می شمرد. «اَلَم تر الی الذین یَزعُمون أنهم آمَنوا بما انزل الیکَ و ما أُنزِلَ من قبلِکَ یریدون أن یَتَحاکِموا الی الطاغوتِ و قد أُمروا أن یَکفُرُوا به و یرید الشَیطانُ أن یضلّهم ضلالاً بعیداً (آیه ۶۰) و اِذا قیلَ لَهم تَعالوا الی ما انزل الله و الی الرَسول رأیت المُنافقین یَصدّونَ عنک صُدوداً (آیه ۶۰) ... و ما أرسلنا من رسولٍ الا لیُطاعُ بِاذْنِ اللهِ (آیه ۶۴)»

این آیات رجوع به غیر خدا و رسول را در رفع منازعات و مشاجرات حرام می شمرد و به عنوان سرزنش و تعقیب از افرادی که برای حل مشکلات خود به حکام جور که بر خلاف حکم خدا و رسول خدا فصل خصومت می دهند مراجعه کرده اند مؤاخذه می نماید فقط حکم پیغمبر را فاصل خصومت و رافع منازعه قرار می دهد. اینها شواهدی است که در آیه اولی الامر خداوند مرجع و مستند احکام را کتاب خود و سنت رسول خدا داده و از این جهت باید در منازعات آنها را حکم قرار داده نه از جهت آنکه قول اولی الامر که بنا به فرض، معصوم بوده و از کتاب سنت تجاوز نمی نماید حجت نیست بلکه حجیت آن در طول حجیت کتاب و سنت است نه در عرض آن.

۵-۵- اشکال پنجم

آنکه شیعه می گوید : فائده امام معصوم هدایت به صراط مستقیم و رهایی دادن آنها از منازعات و مشاجرات و

تفرقه آنـان است و البته این نتیجه با فرض عصـمت آنهاست ولی چنان که فرض شود در بین خود اولی الامر نزاعی در گیرد و راجع به اصل ولایت یا غیر آن منازعه ای کننـد در این صورت معصوم نبوده و آن نتیجه عائـد نخواهـد شد و چون آیه شـریفه تنـازع مردم را بـا وجود اولی الامر بلکه تنازع خود اولی الامر را بیان می کنـد و در تمام احوال مرجع رفع خصومت را کتاب و سنت می داند بنابراین با وجود فرض تنازع بین آنها دیگر فرض عصمت برای آنها محال است.

پاسـخ : همـان طوری که ذکر شـد وجهه خطـاب در این آیه مبـارکه با غیر اولی الامر از سایر مؤمنین است «یا ایها الـذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» معلوم است که مخاطب به این خطاب افراد دیگر از مؤمنین انـد و این خطاب که مردم را امر به اطاعت اولی الامر نموده شامل خود اولی الامر نخواهـد شـد سـپس می فرمایـد اگر نزاع کردیـد به خدا و رسول مراجعه کنیـد این خطـاب هم به دنبـال خطـاب اول است و چون عطف است مخـاطب به همـان مخاطبان اول یعنی غیر از اولی الامر است و بنابراین مورد تنازع همان مسایل واقعه بین خود مردم است نه مسائل و احکامی که از امام صادر می شود. چون با وجود اطـاعت امـام تنـازع در احکام و اوامر او معنا نـدارد و فرض نمی شود و نه به مسائلی که بین خود اولی الامرواقع شـده و نزاعی که بین خود آنها در گیرد چون وجهه خطاب با مؤمنین است و علاوه آنکه آنها معصوم بوده و نزاعی نمی کننـد خطاب شامل آنها نمی شود و البته معلوم است که مردم در منازعات خود بایـد به کتاب و سـنت رجوع کنند و کسـی که بدانها علم و معرفت داشـته باشـد که اولی الامر و چه غیر آنها خصومت را فیصله دهد . مثل آیاتی که دلالت می کند بر آنکه مؤمنین باید از رسول خـدا اطاعت کننـد «یا ایها الـذین آمنوا اطیعوا اللَّه و اطیعوا الرسولَ» چگونه در این خطابات که متوجه مؤمنین می شود شامل خود حضـرت رسول نخواهـد شـد بلکه راجع به افراد مؤمنین غیر آن حضـرت است که باید حکم خدا و رسول را از آن حضرت یا غیر آن حضرت که مطلع و عالم باشند سؤال کنند و سپس اطاعت نمایند، همچنین در آیه

اولی الامر خطاب شامل حال آنها نشده بلکه راجع به غیر آنها از مؤمنین است که باید حکم و مسئله را از اولی الامر یا غیر آنها پرسیده و طبق حکم خدا و رسول خدا عمل نمایند.

۵-۶- اشکال ششم

ما در این زمان از دسترسی به امام معصوم و تعلم احکام و مسائل و تأویلات قرآن عاجزیم و هیچ راهی برای وصول به آن نداریم، بنابراین نمی شود خدا اطاعت آنها را بر ما واجب کرده باشد چون راهی بر طاعت آنها نیست و از طرفی چون می دانیم که آیه کریمه به طور مطلق اطاعت اولی الامر لازم شمرده است بنابراین اولی الامر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیستند.

پاسخ : در زمان ظهور برای تمام مردم امکان دسترسی به امام هست مانند زمان یازده امام، اما در زمان غیبت، عدم امکان دسترسی برای عموم مستند به خود آنها است زیرا به واسطه خیانتها و جنایت های آنان فیض از آنها بازداشته شده است و این قصور از ناحیه خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نیست، مثل آنکه امت، پیغمبر خود را بکشد سپس بگوید ما قدرت بر اطاعت نداریم و اعتذار بجوید که ما متمکن از ملاقات و استفاده از محضر او نیستیم کما اینکه در زمان حضور هم نظیر این مصائب که می توان آن را نیز غیبتی شمرد برای امت دست داد.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را زندان کردند و امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) را زیر نظر داشتند و نیز سایر ائمه هر وقت که امت خود را اصلاح نموده و قابلیت ظهور آن حضرت را پیدا کند مشرف به ملاقات خواهد شد چنان که آن حضرت ضمن نامه ای که به شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه می نویسد این نکته را تذکر می دهد : «و لَوْ أنَّ اشیاعَنا - و فقَهم الله لطاعته- علی اجماعٍ من القلوب فی الوفاء بالعَهد عَلَیهم لما تأخر منهم الیمُن بلقائنا و لَتعجلت لَهم السَعادَه بِمُشاهدتَنا علی مَعرِفه الحق و صدقها مِنهُم بنا فما

یحبسُنا عنهم الاـ ما یتصُلُ بنا نکرَهُهُ و لا نُؤثِرَهُ منهم»(۱) «واگر شیعیان ما - که خداونـد برای اطاعت خود توفیقشان دهد- در وفـای به عهـدی که بـا آنـان شـده است یکـدل بودنـد، هر آینه تشـرف آنـان به یمن ملاقات ما به تأخیر نمی انجامیـد و همای سعادت دیدار ما به خاطر معرفتی که آنان به حق و صداقتی که نسـبت به ما دارند به سرعت بر فراز خانه آنان می نشست. لکن ناملایماتی که از ناحیه آنان به ما می رسد که ابداً مورد انتظار ما نیست آنها را از دیدار ما محروم گردانیده است.»

گذشـته از این، اشکال بر خود مستشکل نیز وارد است، زیرا او اولی الامر را اجماع اهل حل و عقد می داند که نظریه آنها متبع و در تمام اسـلام بایـد امت واحـدی را تشـکیل دهند و البته امروز به هیچ وجه تمکن از تشـکیل امت واحده در تمام اسـلام به نظریه و صلاح دید اهل حل و عقد نیست.

۵-۷- اشکال هفتم

اگر مراد از اولی الاـمر ائمه معصومین (علیهم السـلام) باشـند بایـد صـراحتاً از جـانب خـدا و رسول خـدا به تمـام مردم معرفی گردنـد و اگر معرفی شـده بودند بعد از رحلت رسول خدا تمام امت بدانها مراجعه نموده و آنان را اولی و صاحب اختیار خود می شمردند و در این امر اختلاف و نزاعی حتی بین دو نفر پیدا نمی شد.

پاسـخ : علت مخالفت بعضـی از امت فقدان نصّ از جانب خدا و رسول خدا نیست. چه بسـیار از اموری که صـراحتاً در کتاب خدا و سـنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) معین شده و در عین حال مخالفت شده است. داشتن حکم و فهمیدن واقع در یک طرف، تسـلیم قلب و انقیاد دل در برابر امر خدا و رسول خدا در طرف دیگری است. چه بسـیار ممکن است که کسـی مطلبی را خوب بدانـد و از نظر فکری و عقلی بـدون هیچ شـبهه و تردید حقیقت امر را به دست آورده باشد ولی به جهات میل به ریاست و غلبه نفس اماره و انغمار در لذات و شهوات نفس و عدم

۱- شیخ طوسی، احتجاج، طبع نجف، ج۲، ص۳۲۵

تمکین دل و خضوع قلب در مقابل واقعیات آن امر معلوم و مسلم را کنار زده و به مرحله عمل در نیاورد و البته حب جاه و هوای ریاست هزاران بار در انسان از حب مال و بعضی شهوات غذایی و جنسی قوی تر است و ممکن است کسی در صورت ظاهر از شهوات جنسی و غذایی و مالی خود را کنار بدارد ولی حب جاه و ریاست که بسیار مخفی و در روزنه ها و سوراخ های باریک و لطیف دل جای می گیرد و تا دم مرگ انسان را بدرقه می کند و آخرین چیزی است که از دلهای صدیقین خارج می شود. کجا به این زودی ها و به این آسانی ها از دل بیرون می رود بلکه مانند صیاد در گوشه ضمیر در کمین می نشیند و همین که زمینه را برای تاخت و تاز خود مساعد دید حمله می کندو مردم را به تبعیت و پیروی از خود دعوت می نماید و برای این منظور از همه چیزحتی از مال و فرزند نیز می گذرد، مگر آن کسانی که از این مراحل عبور کرده و آیه «تطهیر» درباره آنان نازل شده است و دیگر افرادی که خود را تابع آنان دانسته و در راه وصول به مقصد در سلوکند و از نصوص کتاب و سنت تخطی ننموده و در ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) شک و تردید نکنند.

گذشته از این، آیا به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تصریح نشده است؟ آیا آیه تطهیر و آیه ی «انما ولیکم الله ...» حدیث غدیر، حدیث ثقلین، دلیل بر حقانیت ائمه معصومین نیست؟! اینها بخشی از ده ها دلیل نصوص و تصریحاتی است که برای طالب حقیقت وجود دارد.

گفتار ششم : رابطه اطاعت و معرفت

«الذین فرضت علینا طاعتهم و عرفتنا بذالک منزلتهم»

۱) «فرض در لغت به معنای تعیین کردن است «فرض الامر» یعنی «عیَّنه و فرَضَ لفلانٍ جعل له فریضةً»

پس فرض بر کسی به معنای این است که برای او فریضه قرار گیرد و به بیان واضح تر یعنی واجب شود سَنَّها و

اَوْجَبَها.(۱)

راغب اصفهانی ذیل ماده «فرض» می گوید : «فرض مثل ایجاب و واجب کردن و ملزوم گردانیدن است ولی ایجاب به اعتبار وقوع یافتن و ثابت بودن چیزی است. اما فرض به قاطع بودن حکم در آن چیز است.»(۲)

نورالدین بن نعمه الله حسینی جزائری در کتاب فروق اللغات به شکل واضح تری تفاوت میان فرض و وجوب را تشریح می کند. وی می گوید : «فرض اقتضا می کند فارضی را که فرض کرده آن چیز را ولی واجب چنین نیست زیرا گاهی شی ای فی نفسه بدون ایجاب و واجب کردن و اجب کننده ای، واجب می شود و به همین دلیل صحیح است وجوب ثواب و عرضه کردن آن به خدا و جایز نیست گفته شود ثواب فرض و مفروض است ولی وجوب الثواب صحیح است.

و بعضی می گویند : فرق بین فریضه و واجب این است که فریضه اخص از مواجب است زیرا فریضه واجب شرعی است و واجب زمانی که مطلوب باشد جایز است حملش به عقلی و شرعی یعنی گفته شود واجب عقلی و واجب شرعی و گفته می شود فرض آن چیزی است که خداوند امر کرده بندگانش را به اینکه انجام دهند آن را مثل صلاه - زکاه، صوم و حج پس فرض اخص از واجب است.»(۳)

پس معلوم شد چرا امام (عج) به جای اوجبتَ از «فرضتَ» استفاده کرده است چون می توانست عبارت این گونه آورده شود «الذین اوجبتَ علینا طاعتهم ...» ولی می فرماید : «الذین فرضتَ علینا طاعتهم ...» زیرا از کلام راغب این گونه استفاده می شود که فرض جز از خدای تعالی نیست ولی ایجاب و وجوب هم از خدا است و هم از غیر او و ثانیاً فرض از امور عقلی به کار نمی رود ولی وجوب به کار می رود.

۱- المنجد فی اللغه ماده «فرض»

۲- مفردات، ماده «فرض»

۳- نورالدین بن نعمه الله الحسینی الموسوی الجزائری، فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، چ۲، قم، مکتب نشر الثقافه الاسلامی، ص۱۸۷

بنابراین لفظ فرض به دو علت اینجا آمده اول آنکه خدا اطاعت اولی الامر را واجب کرده است و دوم آنکه آن چه واجب شده امور عقلی نیست بلکه عملی است.

۲) طاعت از ماده «طوع» به معنای فرمانبرداری است و گفته می شود «امره فاطاعَ» یعنی او را امر کرد پس او فرمانبرداری کرد.(۱) ماده طوع درباره موجوداتی است که با اراده و اختیار حق را بر می گزینند و «کره» در مورد موجوداتی است که ناچار هستند پس طاعه اگر چه از ریشه «طوع» است اما اندک تفاوتی با طوع دارد. طاعه بیشتر در فرمانبرداری با رأی و اختیار است.(۲) پس معنای جمله چنین است :

«اولی الامری که فرمانبرداری شان را فرض کردی»

دلیل وجوب اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) معصومیت آنها است و به همین سبب است که مردم را گمراه نمی سازند. امام علی (علیه السلام) می فرماید : «فالتَمِسوا ذالک من عند اهلِهِ فانهم عیشُ العِلم و موتَ الجَهل هم الَذین یُخبِرُکم حکمُهم عن عِلمِهم و صمتُهم عن منطِقهم و ظاهِرُهم عن باطِنِهم و لایخالِفون الدین و لا یَختَلِفونَ فیه فهم بینَهُم شاهِدٌ صادِق و صامتٌ ناطق»(۳) پس رستگاری را از اهل آن جستجو کنید که اهل بیت پیامبر رمز حیات بخش علم و راز مرگ و جهل و نادانی هستند آنان که حکمشان شما را از دانش آنان وسکوتشان از منطقشان و ظاهرشان از باطنشان اطلاع می دهد. نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند. دین درمیان آنها گواهی صادق و ساکتی سخن گو است.»

فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) آن قدر زیاد است که نمی شود کسی را با آنها مقایسه کرد : « لا یقاسُ بآل محمدٍ صلی الله علیه و آله من هذه الامه احدٌ و لا یَستَوی بهم مَن جَرَتْ نعمتهُم علیه ابداً هم اساسُ الدین و عمادُ الیَقین و الیهم یفیءُ الغالی و بهم یَلحق التالی لَهم خصائصُ حقِ الوِلایهِ فیهم

۱- المنجد فی اللغه، ماده «طوع»

۲- مفردات، ماده «طوع»

۳- نهج البلاغه، خ۱۴۷

وصیه و الوراثَه»(۱) کسی را با خانـدان رسالت نمی شود مقایسه کرد. آنان پرورده ی نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند. با آنان برابر نخواهنـد بود، عترت پیـامبر اساس دین و سـتون های اسـتوار یقین می باشـد. شـتاب کننـده بایـد به آنان بازگردد، و عقب مانـده بایـد به آنـان بپیونـدد؛ زیرا ویژگی هـای حق ولاـیت به آنها اختصاص دارد. وصـیت پیامبر نسـبت به خلافت مسـلمین و میراث رسالت به آنها تعلق دارد.

و بـاز می فرمایـد : «فیهم کرائمُ القرآن و هم کنوز الرحمن، إن نطقوا صـدقوا و إن صـمتوا لم یسـبقوا»(۲) مردم! دربـاره ی اهل بیت پیامبرتان آیات کریمه قرآن نازل شد، آنان گنجینه ی علوم خداوند رحمانند، اگر سخن می گویند، راست می گویند اگر سکوت کردند بر آنها پیشی نگیرید.

اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) حد و مرز نمی شناسد. در هر حال و در هر موقعیت باید گوش به فرمان امام معصوم باشیم؛ اگر می خواهیم رسـتگار شویم. «انظروا اهـل بیت نبیکم فـالزموا سـمتَهم و اتبعوا اثرَهم لن یخرجَکُم من هُـدی فلن یعیـدَکم من ردّی فـان لَبَـدوا فالْبَـدُوا و إن نهضوا فانْهَضوا و لا یسـبقوکم فَتَضِـلّوا و لا تَأخّروا عنهم فَتُهلکوا»(۳) مردم! به اهـل بیت پیامبرتان بنگریـد آن سو که گام برمی دارنـد، گام برداریـد. قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شـما را از راه راست بیرون نمی برند و به پستی باز نمی گردانند. آنها شـما را از راه هدایت باز نمی گردانند. اگر سـکوت کردند، سـکوت کنید و اگر قیام کردند، قیام کنید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید، و عقب نمانید که نابود می گردید.

۳) عرف به معنای شناخت است(۴) پس عرفان یعنی درک کردن و دریافتن چیزی از روی اثر آن با انـدیشه و تـدبر که اخص از علم است و واژه انکار نقطه مقابل و ضد آن است می گویند فلانٌ یعرف الله و نمی گویند فلانٌ یعلم

ص:۶۸

۱- ۱ - همان، خطبه ۲

۲- همان، خطبه ۱۵۴

۳- همان، خطبه ۹۷

۴- المنجد فی اللغه، ماده عرف

الله تا متعدی به یک مفعول باشد زیرا معرفت بشر از خدای تعالی تدبر در آثار او بدون ادراک ذات اوست می گویند الله یعلم کذا و نمی گویند الله یعرف کذا زیرا معرفت از علم قاصری است که با تفکر بدست می آید و اصل آن از عرف است یعنی به بوی آن رسیدیم نه به خود آن.(۱) اگر به باب تفعیل برود [عرّف یعرف تعریف] آنگاه یک مفعول دیگر نیز می گیرد و دو مفعولی می شود پس عرَّفه کذا یعنی آن را شناساند و اظهار کرد و منزله نیز به معنای جایگاه است. پس معنای عبارت چنین می شود :

«اولی الامری که اطاعتشان را فرض کردی و جایگاه شان را بوسیله آن به ما شناساندی.»

امام (عج) در اینجا مسئله معرفت را مطرح می کند زیرا معرفت اهل بیت (علیهم السلام) یک معیار حقیقی است و با سعادت و شقاوت ما عجین شده است. آنهایی که اگر به معرفتشان برسیم لایق بهشت می شویم و اگر آنها را نشناسیم در جهنم سرنگون خواهیم شد. «انما الائمه قوام الله علی خلقه و عُرَفاءُه علی عباده، لا یَدْخُلُ الجنهَ الا من عَرَفَهُم و عَرَفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکَروُه»(۲) تدبیرکنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند، کسی به بهشت نمی رود جز آنکه آنان را شناخته و او آنان را بشناسد و کسی در جهنم سرنگون نمی شود جز آنکه منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند.

قضیه معرفت اهل بیت (علیهم السلام) فقط رسیدن به بهشت و نجات از جهنم نیست بلکه بسیار مهم تر است، شهید مطهری در کتاب امامت و رهبری می گوید : «حدیث معروفی که هم شیعه آن را روایت کرده و هم سنی و معمولاً حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی باشد نمی شود کوچک شمرد زیرا وقتی هر دو آن را روایت کرده باشند تقریباً نشان دهنده این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یا امام (علیه السلام) این مطلب را فرموده است، البته عبارت ها کمی تفاوت دارد ولی مضمون آنها تقریباً یکی است. این حدیث را ما شیعیان اغلب با این عبارت نقل

۱- مفردات، ماده عرف

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲

می کنیم، «من ماتَ و لم یَعرفْ امام زمانه مات میته جاهلیه» هرکس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد مرده است از نوع مردن جاهلیت. این تعبیر خیلی شدید است چون در زمان جاهلیت مردم مشرک بودند حتی توحید و نبوت هم نداشتند.»(۱)
پس اهمیت معرفت اهل بیت چیزی است که مسلمانی ما به آن بستگی دارد و مرگ جاهلیت و مرگ طیبه فاصله اش معرفت اهل بیت (علیهم السلام) است بنابراین سؤالی که به طور جدی مطرح است این است که آیا می شود به معرفت امام معصوم (علیهم السلام) رسید؟ آیا راهی هست؟

امام (عج) می فرماید : «اولی الامری که اطاعتشان را بر ما فرض کردی و جایگاهشان را به وسیله آن به ما شناساندی»

امام (عج) فرمود : «بوسیله آن» یعنی مشارٌ الیه ذالک در اینجا محذوف است و کلید حل این پرسش مهم، اکنون برای یافتن پاسخ باید مشارٌ الیه ذالک را بیابیم.

برای تعیین مشارٌ الیه ذالک سه احتمال وجود دارد :

۱- احتمال اول اینکه مشارٌ الیه ذالک «بلا» باشد که در اولین جمله دعا آمده بود پس معنای عبارت چنین می شود :

«اولی الامری که اطاعتشان را بر ما فرض کردی و جایگاهشان را بوسیله بلاء به ما شناساندی» یعنی بلا که در اینجا غیبت است - همان طور که شرح آن گذشت- باعث معرفت ما به معصوم (علیهم السلام) می شود.

این احتمال بسیار بعید است زیرا اگر چه این بلایی که بر ما عارض شده معلول واقعی و غیر قابل انکار بی معرفتی ما نسبت به امام معصوم (علیهم السلام) و مشخصاً امام زمان (عج) است اما بلا هیچ گاه باعث معرفت نمی شود.

۱- مرتضی مطهری، امامت و رهبری، چ۲۹، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۴، ص۲۹

خداوند در قرآن کریم می فرماید : «هو الذی یُسَیِرُکم فی البّرِ و البَحرِ، حتی اذا کنتم فی الفلک و جرینَ بهم بریحٍ طیبهٍ و فرحوا بها جاءَ تْهاریحٌ عاصف و جاءَ هم الموجُ من کل مکانٍ و ظنُوا أنهم أحیطَ بهم دَعَوا اللّه مخلصین له الدین لَئِن انجیّتَنا من هذه لنکونَنَّ من الشاکرین. فلمّا انجَینهم اذاهم یبغون فی الارض بغیر الحق»(۱) اوست آنکه شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا آنگاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت درآورد و شما شادمان و خوش وقت باشید که ناگاه باد تندی بوزد و کشتی از هر جانب به امواج خطر درافتد و خود را در ورطه هلاکت ببیند آن زمان خدا را به اخلاص و دین فطرت بخوانید که بارالها! اگر ما را از این خطر نجات بخشی همیشه شکر و سپاس تو را خواهیم کرد. پس آنکه از غرق نجاتشان دادیم باز در زمین به ناحق ظلم و ستمگری آغاز کنند. یا در جایی دیگر می فرماید : «ولقد ارسلنا الی امم من قبلک فأَخَذْناهم بالبأساء و الضراء لعلهم یَضَّرَّعون، فلولا اذ جاءَهُم بأسنا تَضَرعوا و لکن قست قلوبُهم و زیَّن لهم الشیطانُ ما کانوا یعملون»(۲) یعنی ما پیامبرانی به سوی امتان پیش از تو فرستادیم به بلا و مصیبت گرفتار ساختیم شاید به درگاه خدا گریه و زاری کنند. چرا وقتی که بلاء ما به آنها رسید و تضرع و زاری نکردند. بدین سبب بود که دلهایشان را قساوت گرفت و شیطان کردار زشت آنها را در نظرشان زیبا نمود.

پس معلوم است که نتیجه مبتلا شدن معرفت نیست، زیرا اگر معرفت بود چرا وقتی از طوفان و موج های بلا که دریا را احاطه کرده بود نجات یافتند باز مشرک می شوند و راه ستمکاری در پیش گرفتند؟! چرا گرفتار شدن به سختی ها باعث تضرع اقوام گذشته نشد؟ چرا وقتی از بلاء و سختی آزاد می شوند چنان می شوند که هرگز دچار ضرری نشده اند؟ آیاتی از این دست در قرآن بسیار است. نهایت چیزی که از بلا حاصل می شود توجه است آن هم به صورت کاملاً موقتی، زیرا وقتی غم و اندوه و گرفتاری تمام شد انسان فراموش می کند که خدایی هست. ضمن

۱- یونس/ ۲۲-۲۳

۲- انعام/ ۴۳-۴۲

اینکه فاصله این عبارت و جمله اول بسیار زیاد است و این ضعف این احتمال را به لحاظ ادبیات عرب تشدید می کند. (۱)

۲- احتمال دوم این است که به اعتبار اینکه عرّف فعل دو مفعولی است، مفعول دومش را با «باء» جاره بگیرید. پس ذالک از لحاظ اعرابی محلاًـ مجرور است و چون مفعول دوم عرفت است محلاًـ منصوب نیز هست. پس محل قریبش مجرور است و محل بعیدش منصوب و «منزله» مشارٌ الیه ذالک و تابع محل بعید ذالک می باشد. در حالی که ذالک اسم اشاره مذکر و منزله مؤنث مجازی است. این ترکیب صحیح است و محذور ادبیاتی ندارد. چرا که ذلک بر مؤنث حقیقی هم وارد می شود : ذلک الرجل/ امرءَه (۲)چه رسد به مؤنث مجازی. در این صورت ذالک برای تعظیم و بزرگداشت آمده و معنای عبارت چنین است

این احتمال صحیح است و دلیل نحوی بر رد آن نداریم (۳)اما نکته ای که خوب است به آن توجه شود این است که امام معصوم افصح و ابلغ است تا جایی که امام علی (علیه السلام) معصومین را امیران کلام می خواند : «انا لامراءُ کلامِ و فینا تَنَشَّبت عروقُه و علینا تَهَدِّلَتْ غصونُه»(۴) همانا ما امیران سخن می باشیم. درختان سخن در ما ریشه دوانیده و شاخه های آن بر ما سایه افکنده است. اگر امام (عج) در این عبارت از «تلک» به جای «ذلک» استفاده می کرد احتمالات متعدد منتفی می شد و یک جهت احتمال بیشتر مطرح نبود که همان «منزله» مشار الیه باشد زیرا احتمالات دیگر با قواعد عرب سازگار نبود و از طرفی همواره چنین بوده که کلام معصوم (علیهم السلام) مورد بحث علمی قرار می گیرد تا مقصود ایشان روشن شده و بتوانیم راه هدایت را از کلام نورانی آنها پیدا کنیم پس

ص:۷۲

۱- ر .ک به تفسیر نمونه ج۸ ،ص ۲۶۰ وج۵، ص۲۳۸

۲- الرشید الشرتونی ، مبادی العربیه ،ج۴ ،چ۱۱،قم،انتشارات دار الذکر ،۱۴۲۶،قسم الصرف ،باب اسم اشاره

۳- ذالک اگر در معنای "هذا "باشد تعظیم وبزرگداشت از ان استفاده می شود (تفسیر مجمع البیان ،ج۱،ص۹۴) ولی این معنا در اینجا به لحاظ لفظی ثا بت نمی شود

۴- نهج البلاغه، خ۲۳۳

ایشان به دلیل افصح و ابلغ بودن واژه هایی را استفاده می کند که مقصود خود را بهتر و آسان تر به مخاطب خود انتقال دهد.

۳- احتمال سوم این است که مشارالیه ذالک مضمون جمله قبل باشد، پس معنای عبارت چنین می شود :

«اولی الامری که اطاعتشان را فرض کردی و به وسیله فرض طاعه جایگاهشان را به ما شناساندی.»

این احتمال معقول است زیرا اطاعت امام چه در زمان حضور و چه غیر آن میسر است و مقصود پروردگار این است که ما را هدایت کند و هدایت ما را در فرمانبرداری از آنها قرار داده است. پس با اطاعت از امر مولا در همه عرصه ها هم ما به صراط مستقیم و سعادت رهنمون می شویم و هم شأن و منزلت آنها شناخته می شود. پس احتمال سوم از دو احتمال قبلی بهتر و قابل قبول تر است.

به این احتمال هم اشکالی وارد است و آن اینکه طاعت یک امر عملی است که با اعضاء و جوارح انجام می گیرد و معرفت یک امر قلبی، چگونه در اینجا امر عملی بر قلبی مقدم شده حال آنکه در واقع مؤخر است؟ یا به عبارت واضح تر آیا می شود قبل از آنکه کسی را شناخت از او اطاعت کرد؟

پاسخ این است که معرفتی که به دنبال اطاعت می آید معرفت ثانویه یا تعمیق معرفت است. برای روشن شدن این مطلب مثالی می زنیم :

«فرض کنید مدیر عامل یک شرکت اقتصادی بنا به دلایلی و برای مدتی باید شرکت را ترک کند. اما مسلماً باید برای اداره شرکت فردی را انتخاب و به کارمندان معرفی کند. وقتی مدیر عامل شرکت «زید» را به عنوان نایب رئیس به کارمندان معرفی می کند و آنها را ملزم به همکاری با او می کند. در این حال اگر از کارمندان بپرسید زید کیست، می گویند : نایب رئیس شرکت است» اما پس از آنکه مدتی می گذرد و تصمیمات و دستورات زید شرکت را به سوی اهداف تعیین شده می برد و به یک موقعیت مطلوب می رساند، اگر از کارمندان بپرسید : «زید کیست؟»

می گوینـد : «او یـک مـدیر موفق است» در حقیقت کارمنـدان در سایه همکاری با زیـد او را شـناخته و تعریفشان از او بعـد از شناخت عوض شده است. بدیهی است که این شناخت اعتماد می آورد و اطاعت کارمندان از او بیشتر و بهتر می شود.»

آری، شـناخت اولیه از امام معصوم (علیهم السلام) این است که امام و جانشین و وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است و این حقیقتی است. اکنون مـا ملزم به اطاعت از ایشان هستیم وقتی اطاعت ما به حـد مطلوبی برسـد به معرفت امام دست پیـدا می کنیم و شـناختمان روز به روز عمیـق تر می شـود و اینکه به امـام معصوم (علیهم السـلام) معرفت نـداریم عمـده دلیلش این است که گوش به فرمان نیستیم.

معرفت معصوم (علیهم السلام) برای غیر معصوم آن گونه که حق معرفت است حاصل نمی شود زیرا که فقط معصوم می تواند معصوم را بشـناسد ولی بـا این حـال نمی توانیم امر را به همه یا هیـچ دائر کنیم. این تفکر نادرست است ما خیلی کارها را نمی توانیم کامـل انجـام دهیم ولی از اینکه در راه حصولش تلاـش نکنیم هم نهی شـده ایم. مثلاًـ قرآن می فرمایـد : «یا ایها الـذین آمنوا اتقوا الله حق تقاتِهِ»(۱) ای اهل ایمان تقوا پیشه کنید حق تقوا داشـتن ولی پروردگار می داند که ما به دلیل ضعف ایمانی نمی توانیم حق تقوا را ادا کنیم می فرماید : «فاتقوا الله ما استطعتم»(۲) هرچه می توانید تقوا پیشه کنید. پس معصوم راهرچه می توانید بشناسید و فرامینش را اطاعت کنید.

گفتار هفتم : فرج

«ففرج عنا بحقهم فرجاً عاجلاً قریباً کلمح البصر او هُوَ اقرب»

۱) «فرج» در لغت به معنـای گشـایش و وسـعت است امـا هنگـامی که با حرف جاره «عن» متعـدی می شود به معنای کش_ف کردن و از بین بردن اس_ت «فرج الله الغم عنه» یعنی خدا غم او را کش_ف کرد و از بین برد «ک_شفه و

ص:۷۴

۱- آل عمران/ ۱۰۲

۲- تغابن/ ۱۶

اذهبه» و اگر به باب تفعیل برود همان معنای ثلاثی مجرد دارد(۱) پس به باب رفتن آن برای تأکید است.

۲) «حق» بسته به جمله ای که در آن قرار گرفته وجه معنایی می پذیرد مثلاً زمانی که گفته می شود غلبه علی الحق اینجا حق ضد باطل است و هنگامی که گفته می شود حق الامر، حق به معنای ثابت شدن و واجب شدن است اما اگر حق به شکل مصدر به کار برود که جمع آن حقوق باشد دو وجه معنایی دارد یکی موجود ثابت و دیگری یقین.(۲)

راغب اصفهانی در معنای «حق» می گوید(۳) «اصل حق مطابقت و یکسانی و هماهنگی و درستی است مثل مطابقت پایه درب در حالی که در پاشنه خود با استواری و درستی می چرخد که وجوهی دارد :

۱- به معنای ایجاد کننده، چیزی را که به سبب حکمتی که مقتضی آن ایجاد نموده و لذا درباره خدای تعالی که ایجاد کننده پدیده های عالم به مقتضای حکمت است حق می گویند : مثل ثم ردّوا الی الله مولاهم الحق(۴) یعنی ایشان را به الله که مولای همیشگی و به حقشان است باز برند.

۲- در معنای خود موجود که آن هم به مقتضای حکمت ایجاد شده، از این رو تمام فعل خدای تعالی را حق می گویند مثل : «هوالذی جعل الشمس ضیاءً ... ما خلق الله ذالک الا بالحق»(۵)

۳- حق به معنای اعتقاد داشتن و باور داشتن در چیزی است که باور یا واقعیت آن چیز در ذات او مطابقت با حق دارد چنان چه گویند اعتقاد او در بعث و پاداش و مکافات و بهشت و دوزخ حق است و خداوند می فرماید : «فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق»(۶)

۱- المنجد فی اللغه، ماده «فرج»

۲- همان، ماده «حق»

۳- مفردات، ماده «حق»

۴- یونس/ ۳۰

۵- یونس/ ۵

۶- بقره/ ۲۱۳

۴- حق به معنای هر کار و سخنی است که بر حسب واقع آن طور که واجب شده و به اندازه ای که واجب شده و در زمانی که واجب شده است انجام شود چنان که می گوئیم کار تو حق است و خداوند می فرماید : «کذلک حَقَّتْ کلمهُ رَبِّک»(۱)

در اینجا ما به حق «اولی الامر» قسم می خوریم «بحقهم» پس حق در این جمله معنای الموجود الثابت دارد. زیرا ما به چیزی قسم می خوریم که قبولش داریم پس آن چیز در نزد ما ثابت است بنابراین وقتی می گوئیم : «ففرّج عنا بحقهم» به حق اولی الامر اندوه ما را از بین ببر، تلویحاً به موجودیت و ثبوت اولی الامر اقرار کرده ایم و موکد گفته ایم به آنها ایمان داریم و هیچ شکی نداریم و البته این یک موهبت الهی است که در ثبوت و موجودیت اولی الامر اعتقاد محکم داشته باشیم.

۳و۴) «عاجل» و «قریب» به لحاظ معنایی شبیه به یکدیگر هستند. عاجل از ریشه «عجل» به معنای شتابکار(۲) و قریب معنایش ضدبعید است(۳)،به معنای زود، پس معنای روان عاجل وقریب،«زود» است. این دوکلمه اگرچه ازیک ریشه نیستند ولی مترادف هستند به همین دلیل می شود قریب را تأکید لفظی از نوع مترادف برای عاجل ترکیب کرد.

۵و۶) «کلمح البصر» یعنی به اندازه یک چشم به هم زدن و «او هوَ اقرب» یعنی «یا زودتر» پس معنای عبارت چنین است :

«[خدایا] به موجودیت و ثبوت اولی الامر قسمت می دهیم که خیلی خیلی زود اندوه ما را از بین ببر»

نکته ای که در این عبارات قابل توجه است این که می گوئیم «فرّج عنا» و نمی گوئیم «فرّج عنهم» و این نشان می دهد این بلاء و مصیبت گرفتاری ماست نه گرفتاری اولی الامر زیرا تمام ضمایر جمع مذکر در این عبارت به

۱- یونس/ ۳۳
۲- المنجد فی اللغه، ماده «عجل»
۳- همان ماده «قرب»

اولی الامر بر می گردد. پس در دعایی که برای فرج مولایمان می کنیم هیچ منت و حقی بر آن حضرت نیست، ما برای خودمان و نجات خودمان دعا می کنیم و کسی فکر نکند که اولی الامر به دعای ما نیازمند است بلکه ما به آنها نیاز داریم. نیاز ما به اولی الامر مثل نیاز ما به هواست. اگر هوا نباشد ما مدت کوتاهی زنده می مانیم ولی هوا هست چه ما باشیم و چه نباشیم.

دیگر اینکه ما خدا را به حق اولی الامر قسم می دهیم که در کارمان گشایش کند، گذشته از اینکه با بیان این عبارت به حقانیت اولی الامر اقرار کرده ایم این حقیقت را می رساند که آنها افرادی آبرومند در نزد خدا هستند و گرنه قسم دادن خدا به حق ایشان معنا نداشت.

دیگر اینکه ما فرج را مؤکداً و به سرعت از پروردگار طلب می کنیم. این نهایت گرفتاری و استیصال ما را می رساند و می خواهیم هرچه سریع تر از این بحرانها نجات پیدا کنیم و به این حقیقت رسیده ایم فقط اولی الامر امید نجات بخش ما است ضمن اینکه تلویحاً به قدرت خدا هم اعتراف کرده ایم پس مفهوم عبارت چنین است :

«خدایا! تو می توانی با ظهور اولی الامر ما را از این بیچارگی و مصیبت نجات دهی و اندوه ما را از بین ببری پس شتاب کن و در کار ما گشایش فرما»

و اینها از جمله نکاتی است که از تدبر در این عبارت حاصل می شود.

گفتار هشتم : توسل

اشاره

«یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیان وانصرانی فانکما ناصران، یا مولانا یا صاحب الزمان، الغوث الغوث الغوث، ادرکنی ادرکنی ادرکنی، الساعه الساعه الساعه، العجل العجل العجل برحمتک یا ارحم الراحمین بحق محمد و آله الطاهرین»

ص:۷۷

در فراز پایانی دعای فرج توسل به شکل عملی مطرح است. زیرا واقعیت چنین است که ما علاوه بر اینکه فقیر مطلق در پیشگاه پروردگار هستیم بواسطه گناهکاری و اعمال زشتی که در پیشگاه پروردگار مرتکب شده ایم فاصله میان خود و خدا را زیاد کرده ایم. بنابراین چاره ای نیست جز اینکه شخص آبرومندی را واسطه کنیم. پس در اینجا با توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) از پروردگار می خواهیم در کارمان گشایش حاصل شود.

در این گفتار ابتدا توضیحات مختصری در مورد توسل و ابعاد مختلف آن می دهیم پس به شرح معنایی عبارت می پردازیم.

۱- حقیقت توسل

«توسل» در لغت یعنی اتخاذ «وسیله» برای نزدیک شدن به چیزی چنان که دانشمندان لغت می گویند : توسل الیه بوسیلهٍ : اذا اتقرب الیه بالعمل(۱) او وسیله : عمل عملاً تقرّب به الیه تعالی(۲)

انسان برای رسیدن به مرادخویش، باید به اسباب و واسطه های فیض متوسل شود، ایجاد مزرعه ای آباد، جز از طریق شخم زدن زمین وکاشتن نهال ودادن آب به مقدار مشخص وزمان معین و... امکان پذیر نیست. براین اساس، توسل-به معنای استفاده از اسباب-لازمه زندگی انسان درجهانی است که برآن قانون اسباب ومسببات حاکم است.

مقصود از توسل در اصطلاح مسلمانان، تمسک جستن به اولیای الهی در درگاه خداوند، به منظور برآمدن نیازها است.(۳)

۲- ریشه قرآنی توسل

خداوند اموری را به عنوان اسباب و وسایل در جهت تقرب و نزدیکی به درگاه خویش قرار داده و ما را به توسل به آن امور فرمان داده است :«یا أَیُّها الّذین آمنوا اتَّقوا الله و ابْتَغوا إلیه الوَسیله» ای مؤمنان پروای

۱- لسان العرب، ماده «وسل»

۲- المنجد فی اللغه، ماده «وسل»

۳- سید محمد کاظم روحانی، پرسش ها و پاسخ ها، چ۷، تهران، دفتر نشر معراف، ۱۳۸۵، ص۴۹

الهی داشته باشید و به سوی او وسیله تحصیل کنید. (۱)

با توجه به عدم تقیید کلمه «وسیله» اطلاق آن شامل هر چیزی می شود که صلاحیت نزدیک کردن انسان به پیشگاه خداوند را دارد.

همان طور که نماز، روزه، احسان به یتیم، دستگیری از مستمندان، خدمت به خلق خدا و ... اسباب و وسایل تقرب به خدا هستند استمداد پیامبران الهی و نیز وسیله تقرب به خداوند است از این رو هنگام دعا خداوند را به حق بندگان صالح و آبرومند درگاه او قسم می دهیم و یا از اولیاء الهی می خواهیم که برای ما به درگاه الهی دعا کنند، با توجه به ریشه قرآنی توسل آیات و روایات فراوانی بر درستی و لزوم توسل به اولیای الهی وجود دارد که در بحث های بعدی به آن اشاره می شود.

۳- ضرورت توسل

بدون شک آدمی برای تحصیل کمالات مادی و معنوی، به غیر خود یعنی خارج از محدوده وجودی خویش، نیازمند است. عالم هستی براساس نظام اسباب و مسببات استوار شده و تمسک به سبب ها و وسایل برای رسیدن به کمالات مادی و معنوی، لازمه این نظام است.

بر همین اساس قرآن کریم، انسان را در جهت کسب کمالات معنوی و قرب به درگاه الهی، امر به توسل به اسباب تقرب کرده است. در روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز بر لزوم توسل به اولیای الهی هنگام دعاء تأکید شده است چنان که در روایات نبوی مستند نزد شیعه و سنی آمده است: «کلّ دعاءٍ محجوبٌ حتی یُصَلّی علی محمّد و آل محمّد»هر دعایی محجوب است تا اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود. (۲)

۱- مائده/ ۳۵

۲- میزان الحکمه، ج۴، ص۱۶۱۲، ح۱۰۷۹۴

بنابراین همچنان که اصل دعا از اسباب و وسیله های فیض است و می توان حاجت را به طور مستقیم از خداوند، در خواست کرد؛ توسل به اولیاء الهی در هنگام دعا نیز از اسباب فیض و وسایل قرب به خداوند است.

۴- حکمت توسل

یکم، حکمت اعطای این نقش به بزرگان دین و اولیای الهی جایگاه معنوی آنان است. همه موجودات عالم هستی، آیات و نشانه های حضرت حق اند. هر موجودی به اندازه وسعت وجودی اش نشانگر اسماء و صفات خداوند سبحان است. عالی ترین و تابناک ترین جلوه و ظهور حضرت حق در آینه وجود انسان کامل (پیشوای معصوم) محقق می گردد. انسان کامل آینه اسماء و صفات حضرت حق و جلوه و مظهر جلال و جمال پروردگار است توسلی به انسان کامل در حقیقت توجه به جلال و جمال خداوند و توسل به چشمه فیض اوست.

دوم، اولیای الهی انسانی از جنس خود ما هستند و به طور معمول خیلی راحت تر و زودتر می توان با آنها رابطه عاطفی برقرار کرد.

سوم : خداوند خواسته اولیای خود را در کانون توجه و اقبال مردم قرار دهد. توجه به آنان به عنوان انسان کامل و برقرار ارتباط عاطفی و معنوی با آنان، تاکید بر حقانیت و اسوه بودن آنان است و موجب می شود مردم با مراجعه به آنان و الگوگیری از ایشان به طریق هدایت و سعادت دست یابند.(۱)

۵- کیفیت توسل

اشاره

توسل دارای اقسامی که به آنها اشاره می شود :

۵-۱- خواندن خدا به حق اولیاء او

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده است «خداوند عزوجل می فرماید : ای بندگان من! گرامی ترین

۱- پرسش ها و پاسخ ها، ص۵۱

خلق و پر قضیلت ترین آنان نزد من محمد و برادرش علی و امامان بعد از وی هـستند، اینان «وسیله ها» به سـوی من

می باشـند هر کس حاجتی دارد و نفعی را طالب است و یا دچار حادثه ای سـخت و زیان بار گشته و برطرف شدن آن را می خواهد مرا به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و آل طاهرینش بخواند تا به نیکوترین وجه حاجت او بر آورم.»(۱)

سمهونی از علمای اهل سـنت در فصـلی از کتاب خود تحت عنوان «توسل زائر به رسول خدا و شـفیع قرار دادن وی به پیشـگاه خـدا» می نویسـد : «بـدان که استغاثه از پیامبر اکرم و جاه و منزلت او به درگاه خداوند شـفیع قرار دادن کار انبیاء و مرسـلین و سیره صالحـان پیشـین بوده است؛ قبل از خلقت آن حضـرت و بعـد از آن و چه در حال حیات و چه بعـد از رحلت چه در عالم برزخ و چه در عرصه قیامت ...»(۲)

در کتاب و مدارک معتبر اهل سنت آمده است، هرگاه قحطی و خشکسالی پیش می آمد، عمر از طریق توسل به عباس عموی پیامبر طلب باران می کرد و می گفت : «هـذا والله الوَسـیله إلی الله و المَکان مِنه» به خـدا سوگند عباس وسـیله به درگاه الهی و دارای قرب و منزلت اوست. «اللّهم إنـا نتوسَّل إلیـک بعَمِّ نبیّنا فَاسْـقنا» خـدایا ما به وسـیله عمومی پیامبرمان به تو رو می آوریم. پس سیرابمان کن.(۳) و یا می گفت «اللّهم إنا نَستسقیک بعمِّ نبیّک و نستشفعُ إلیک بشیبه»(۴) خدایا ما بوسیله عموی پیامبرت از تو باران می خواهیم و موی سفید او را به درگاه تو شفیع می آوریم.

۵-۲- درخواست دعا از اولیاء الهی

درخواست دعا همچنان که از برادر و خواهر مؤمن امری صحیح و پسندیده است، از اولیای الهی و آبرومندان

۱- بحار الانوار، ج۹۴، ص۲۲، ح۲۰

۲- سید محمدضیاء آبادی، توسل، چ۳، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۵، ص۳۶

۳- ابن اثیر، اسدالغابه، ج۳، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، بی تا، ص۱۶۵

۴- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه ج۷، ، چ۲، بیروت، دارالحیات التراث العربی، ۱۳۶۸، ص۲۷۴

درگاه او به طریق اولی به جا و پسندیده است و ریشه قرآنی دارد.

فرزندان حضرت یعقوب پس از پشیمانی از گناه خود و ظلمی که نسبت به برادرشان یوسف روا داشته بودند به یعقوب گفتند : «یا أبانا اسْتَغْفِرلنا ذُنوبَنا إنّا کُنّا خاطِئین»(۱) ای پدر برای گناهان ما طلب آمرزش کن که ما خطا کار بوده ایم.

قرآن کریم در حق رسول گرامی اسلام می فرماید : «و لَو أنَّهم اذْ ظَلَموا أنْفُسَهم جاؤکَ فَاسْتَغْفَروا الله و اسْتَغْفَرَ لَهم الرَّسولُ لَوَجَدُوا الله توّاباً رَحیماً»(۲) اگر آنان وقتی به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آموزش می خواستند و تو برای آنان طلب آمرزش می کردی قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

۵-۳- درخواست حاجت از اولیاء الهی

گونه سوم توسل این است که به طور مستقیم حاجت خود را از اولیای الهی طلب کنیم، مثلاً بگوئیم: ای پیامبر رحمت! مریض ما را شفا ده همان گونه که صحابی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) خطاب به ایشان عرض کرد : «أسألك مرافِقتك فی الجنه»(۳) از تو می خواهم در بهشت همنشینت باشم.

۶- شبهات توسل

با اینکه توسل از نگاه قرآن و روایات چنان که گذشت یک موضوع پذیرفته شده است اما گروهی از اهل سنت در مقابل آن موضع گیری کرده و آن را مردود دانسته اند و آن را دستاویزی برای ایجاد فضای ضد شیعه قرار داده اند

ص:۸۲

۱- یوسف/ ۹۷

۲- نساء/ ۶۴

۳- مسلم، صحیح، ج۲، بیروت، دارالفکر، بی تا، ص۵۲

و با استناد به آن شیعیان را تکفیر کرده اند و با شبهه افکنی معتقدین به توسل را به تردید انداخته اند. لذا مناسب است در اینجا به صورت سؤالاتی کوتاه و پاسخهایی مختصر به آنها اشاره شود.

۱) منشاء قدرت اولیای الهی چیست؟ آیا هنگامی که ما به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان (علیهم السلام) توسل می جوئیم، خودشان به طور مستقیم قدرت برآوردن حاجت ما را دارند یا تنها حاجت ما را به خدا می گویند.

پاسخ : درخواست مستقیم از اولیای الهی، بواسطه اعتقاد به ولایت تکوینی(۱) آنـان است؛ یعنی آنـان متکی به اذن و اراده و قدرت الهی، می توانند در عالم تکوین تصرف کنند و –مثلاً– مریض را شفا دهند.

درستی این نـوع از توسـل به اولیـای الهی، مبتنی بر ولایـت تکوینی اولیـای الهی است. قرآن کریم و روایـات شیعه و سنی بر اعطای چنین قدرتی به اولیای الهی دلالت دارد :

در قرآن آمده است : هنگامی که بنی اسرائیل از حضرت موسی طلب آب کردند، وی با کوبیدن عصای خود بر سنگ دوازده چشـمه آب از دل سنگ برای بنی اسرائیل روان ساخت(۲) حضـرت عیسـی، کور مادرزاد و مرض پیسی را شفا می داد و حتی مردگان را زنـده می کرد و از قبر بیرون می آورد(۳) یکی از اولیای الهی - که یکی از یاران حضـرت سلیمان بود در کمتر از یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را از یمن نزد سلیمان آورد(۴) یوسف پیراهن خود را به برادرانش داد و گفت این را ببرید و به چهره پدرم بیفکنید تا بینایی اش را بازیابد و چون برادرانش به این دستور عمل کردند حضرت یعقوب شفا یافت.(۵)

۱– ولایـت تکوینی، زمانی برای «ولی» ثابت می شود که او با اسـتفاده از اعلی درجه ایمان و تقوا به مرحله ای برسـد که علاوه بر تسـلط بر مملکت وجود خود، در عـالم مـاده هم بتوانـد تصـرف کنـد. برای مطـالعه بیشتر ر.ک: «مرتضـی مطهری»، ولاها و ولایتها، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۴

۲– اعراف/ ۱۶۰

۳– مائده/ ۱۱۰

۴– نحل/ ۴۰

۵– یوسف ۹۳–۹۶

از دیدگاه روایات، عثمان ابن ابی العاص به واسطه تصرف تکوینی نبی اکرم و دست نهادن بر سینه وی موفق به حفظ قرآن و عدم فراموشی آن تا آخر عمر شد(۱) و در جنگ خیبر پیامبر اکرم با تصرف تکوینی و مالیدن آب دهان مبارک خود بر چشمان علی (علیه السلام) چشم درد ایشان را شفا داد.(۲)

ولایت تکوینی پیامبر و اولیای الهی از سوی خداوند است از همین رو درخواست حاجت از اولیای الهی همراه با اعتقاد به این است که آنان مستقل از اراده و نیروی الهی، توان هیچ گونه تأثیرگذاری در عالم را ندارند «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّه إلّا بِالله» بنابراین چنین درخواستی، همراه با این اعتقاد هیچ گونه منافاتی با توحید و اعتقاد به این مطلب ندارد که مؤثر در عالم هستی خداوند است.

بله این اعتقاد که آنان مبدأ مستقل تأثیر در عالم هستی اند، شرک در ربوبیت و در خواست با این اعتقاد عملی مشرکانه است.

۲- با توجه به آیه «إیّاکَ نَعْبُدُ وَ إیّاکَ نَسْتَعین» استمداد از امامان (علیهم السلام) در موارد مختلف چه معنایی دارد؟

پاسخ : معنای «ایاک نستعین» در نظام اسباب و مسببات، این است که خدایا فقط از تو کمک میجوئیم و اگر در چهارچوب این نظام، به اسباب متوسل می شویم، این عمل را جز استمداد و یاری جستن از تو نمی بینیم؛ زیرا به غیر از تو مؤثر و مدد دهنده ای در این عالم نیست و لحظه لحظه وجود اسباب و اثر بخشی آنها، به لطف و اراده و قدرت توست اسباب به لطف تو مؤثرند و مستقل و جدا از تو، هیچ نیستند و توان تأثیری ندارند. «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» در نتیجه «ایاک نستعین» منافاتی با تمسک به اسباب ندارد و معنای عدم استفاده و استمداد از اسباب و واسطه های فیض الهی نیست.

۱- طبرانی، المعجم الکبیر، ج۹، قاهره مکتب ابن تیمیه، بی تا، ص۴۷

۲- صحیح مسلم، ج۷، ص ۱۲۰

بنابراین همانطور که برای بلند کردن بار سنگینی از زمین از دیگران کمک می گیرید و یا برای درمان و شفا یافتن بیمار خود، از پزشک و دارو استمداد می کنید و این گونه امور را مخالف با «ایاک نستعین» نمی دانید، همین طور است توسل به اولیای الهی.

۳- آیا توسل به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان (علیهم السلام) و حاجت خواستن از آنا، مؤثر دانستن غیر خدا و شرک است؟

پاسخ : پاسخ به این سؤال در ضمن چند نکته روشن می شود :

اول اینکه همچنان که توحید اقسامی دارد، در برابر آن شرک نیز دارای اقسامی است(۱) از جمله :

۱- شرک ذاتی : یعنی اعتقاد به دو یا سه یا چند خدا اما توحید ذاتی یعنی، اعتقاد به یگانگی ذات خداوند

۲- شرک فاعلی: یعنی اعتقاد به آفریننده ای برای هستی غیر از خداوند (شرک در خالقیت) و یا اعتقاد به موجودی که در فاعلیت و تأثیرگذاری مستقل از اراده و قدرت خداوند باشد (شرک در ربوبیت)

۴- شرک در عبادت و پرستش : یعنی پرستش غیر خدا (مانند پرستش چوب، سنگ، ستاره، خورشیده) شناخت این نوع شرک متوقف بر روشن شدن مفهوم عبادت است.

دوم اینکه «عبادت» نهایت ذلت و خضوع در برابر کسی است که اعتقاد به الوهیت او داشته باشیم و یا او را فاعل استقلالی و غیر وابسته بدانیم. بنابراین عبادت دو رکن دارد ۱- نهایت ذلت و خضوع ۲- اعتقاد به الوهیت یا فاعلیت استقلالی و نا وابسته.(۲)

هرگاه یکی از این دو رکن نباشد دیگر مفهوم عبادت و پرستش صدق نمی کند خداوند خود به فرشتگان فرمان

۱- برای اطلاع بیشتر ر.ک به : ۱) علی ربانی گلپایگانی، عقاید اسلامی، چ۱۱۴، بی جا، انتشارات مدیریت خدمات پژوهشی، ۱۳۸۱

۲- محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج۱۶، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳، ص۸۲

داده که در مقابل آدم سجده کنند[(۱)] و یا به فرزندان به نهایت خضوع و تذلل در برابر والدین دستور داده است.[(۲)] بدیهی است ، این اعمال عبادت و پرستش غیر خدا محسوب نمی شود و گرنه خدا امر به آن نمی کرد.

سوم اینکه : در توسل، گاهی حاجت خود را از خدا می خواهیم و هنگام دعا او را به حق اولیایش قسم می دهیم که حاجت ما را برآورده سازد. این روش را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تعلیم فرموده و خود به آن عمل کرد. زیرا روزی مردی نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) آمد، از چشم درد شدید خود شکایت کرد و عرض کرد : دعا کن خدا مرا شفا دهد. حضرت آن مرد را امر کرد که وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و سپس این گونه دعا کند : « اللّهم إنی أسئلکَ و أتوجَّه إلیکَ بِنبیِّک محمّدٍ نبیّ الرّحْمه، یا محمد، إنّی توجَّهتُ بک إلی ربّی فی حاجَتی هذه فتقضی لی فتشفعنی فیه»[(۳)]

در نوع دوم توسل، خداوند را حاجت دهنده می دانیم و از اولیای الهی می خواهیم برآمدن حاجات ما را از درگاه الهی درخواست کنند. درخواست دعا نه تنها مؤثر دانستن غیر خدا نیست بلکه اعتراف به این مطلب است که تنها حاجت دهنده و مؤثر در عالم هستی اوست.

در نوع سوم توسل به طور مستقیم حاجت خود را از اولیای الهی طلب می کنیم و این نیز شرک نیست؛ زیرا تأثیرگذاری آنها به صورت غیر استدلالی و وابسته به اراده و قدرت الهی است. اسباب و واسطه های فیض همچنان که در اصل وجود و بقای خویش، وابسته و قائم به او هستند. در فاعلیت و تأثیرگذاری نیز وابسته به اراده و قدرت خداوند می باشند. بنابراین نه توحید در ربوبیت به معنای انکار نقش اسباب است و نه اثبات نقش اسباب و واسطه های فیض منافی با توحید ربوبی است. از این رو تمسک به آنها منافاتی با توحید ربوبی ندارد. توسل حاجت خواستن از اولیای الهی، تمسک به رابطه های فیض الهی اسبابی است که فاعل بودن آنان وابسته به قدرت و اراده

۱- بقره/ ۳۴

۲- اسراء/ ۲۴

۳- محمد متقی هندی، کنزالعمال، ج۱۶، بیروت، مؤسسه الرساله ۱۴۰۹، ص۱۴۸، ح۳۴۴۲۵ و مسند احمد بن حنبل،ج۴، ص۱۳۸

خداوند است در نتیجه این حاجت خواستن شرک در ربوبیت نیست همچنان که تمسک به سایر اسباب (مثل پزشک و دارو) شرک در ربوبیت نیست و از سوی دیگر، چون کسی آنان را «خدا» و «الله» نمی داند، بلکه تمام افتخار اولیای الهی این است که بنده و مخلوق او هستند، شرک در الوهیت (شرک در ذات) هم نیست.

با توجه به آنچه در تبیین مفهوم «عبادت» گذشت، شرک در عبادت نیز نخواهد بود. چون عبادت خضوع و خشوع همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت معبود است بنابراین هیچ کدام از اقسام شرک بر این نوع توسل صدق نمی کند.

۴- آیا «یا علی» و «یا حسین» گفتن هنگام انجام کارها و به طور کلی توسل به اولیای الهی و درخواست حاجت از آنان، مصداق خواندن غیر خدا نیست که به صراحت در قرآن کریم نهی شده است. «فلا تَدْعوا معَ الله أحداً»(۱)

پاسخ : مقصود از دعا و خواندن در آیه شریفه «أن المَساجدَ لله فلا تَدعُوا مَعَ الله أحداً» هر نوع خواندن غیر خدا نیست. بلکه آن خواندنی است که عبادت و پرستش غیر خدا و مصداق شرک در عبادت است.

در قرآن مواردی هست که از عبادت و پرستش به «دعا و خواندن» تعبیر شده باشد از جمله : «اُدْعونی أسْتَجِبْ لَکم، إن الّذین یَسْتَکْبِرون عَنْ عِبادَتی سَیدخلون جَهَنَّمَ داخرین»(۲) بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را، کسانی که به عبادت من کبر می ورزند، به زودی با خواری وارد دوزخ می گردند.

مقصود از خواندن در آیه «فلا تدعوا» به قرینه «أن المساجد لله» خواندن به نحو عبادت است که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت یکی از ارکان آن است.

شاهد دیگر کلمه «مع الله» است که نشان می دهد مقصود از خواندن در آیه شریفه، خواندنی است که در آن کسی هم رتبه، هم شأن و شریک خداوند قرار داده شوند، نه هر خواندن و درخواست کمک از کسی.

۱- سوره جن/ ۱۸

۲- غافر/۴۰

ذکر «یا علی» و «یا حسین» و بردن نام اولیای الهی، کمک خواستن از آبرومندان درگاه الهی به عنوان واسطه های فیض اوست، از این رو به یکی از انواع توسل بر می گردد و روش است که این نوع توسل صحیح است و شرک در ربوبیت و عبادت نیست.

۵- طبق آیه «انک لا تسمع الموتی» و آیه «ما أنت بمُسْمِعٍ مَنْ فی القبور» مردگان نمی شنوند. بدین جهت آیا سلام کردن و سخن گفتن با پیامبر و امامان کاری گزاف نیست؟

پاسخ : از دیدگاه اسلام، مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست، بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او) از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم حیات انسان به گونه ای دیگر ادامه می یابد تا هنگامی که روز رستاخیز فرا برسد قرآن کریم درباره مرگ، کلمه «توفی» را به کار برده(۱) است که به معنای گرفتن به تمام وکمال است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ فرشته الهی انسان را از تمام واقعیت و هویتش تحویل می گیرد و از این عالم به عالم دیگر منتقل می کند.

بنابراین در فرهنگ قرآنی آنچه تمام هویت انسان را تشکیل می دهد روح اوست. فرشته الهی بدن انسان را در جایی منتقل نمی کند. بدن در همین دنیا مانده و به تدریج از بین رفته و تبدیل به خاک می گردد اما انسان با تمام هویتش پس از مرگ باقی می ماند.

قرآن حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز «برزخ» نامیده است. برزخ به معنای فاصله میان دو چیز است «و مِن وَرائِهِم بَرْزَخٌ إلی یَومِ یُبْعَثون»(۲) از طرف دیگر عالم برزخ مکانی گسسته از این عالم نیست بلکه محیط بر این جهان است. هویت فرا مادی عالم برزخ، به گونه ای است که در ادراکات به آن بسیار قوی تر از این جهان است؛ زیرا احاطه بر عالم ماده دارد و این ادراکات بدون وساطت ابزارهای مادی صورت

۱- سجده/ ۱۱

۲- سوره مؤمنون/ ۱۰۰

می گیرد.(۱)

از دیدگاه قرآن مرگ فنا و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویت و واقعیتش پس از مرگ به حیات خود در برزخ ادامه می دهد. در اینجا این سؤال رخ می نماید که آیا می توان با پیامبران و اولیای الهی از دنیا رفته سخن گفت و به آنها سلام کرد؟ آیا آنان سخنان ما را می شنوند؟ درک درست حیات برزخی و آیات قرآن و روایات به روشنی بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و اینکه آنان سخن ما را می شنوند و به ما پاسخ می دهند دلالت دارد.

قوم حضرت صالح، پس از آنکه شتری را که معجزه او بود، پی کردند و از دستور خدا سرپیچی نمودند، مورد عذاب الهی قرار گرفته و با زلزله ای هلاک شدند. قرآن درباره ی گفتگوی صالح با ایشان پس از هلاک شدنشان می گوید : «فأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَه فَاَصْبَحُوا فی دارِهِم جاثِمین. فَتَوَلّی عَنْهم و قالَ یا قومِ لقد اَبْلَغْتُکم رِسالهَ ربّی وَ نَصَحْتُ لکُم و لکنْ لا تُحِبّونَ النّاصِحین»(۲) پس زلزله ای آنان را فراگرفت و در خانه های خویش بی جان افتادند. آنگاه صالح از آنان روی گردانید و گفت : ای قوم! این پیام خداوند را به شما رساندم اما شما ناصحان را دوست نمی دارید. در روایات شیعه و سنی آمده است : پس از آنکه جنگ بدر، با کشته شدن هفتاد تن از قریش و اسیر شدن هفتاد نفر از آنان، به نفع مسلمانان به پایان رسید، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور داد تا کشته های مشرکان را در چاهی بریزند. سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود : آیا آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود حق و پابرجا یافتید من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود حق و حقیقت یافتم. در این هنگام بعضی از اصحاب ایشان گفتند : آیا مردگان را صدا می زنید؟! حضرت فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، آنان می شنوند لکن قدرت بر جواب ندارند(۳) و همچین در روایات آمده است که پیامبر

۱- برای مطالعه بیشتر ر.ک به «احمد حبیبیان»، تصویری از بهشت و جهنم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵

۲- اعراف/ ۷۸-۷۹

۳- نسایی، سنن، ج۴، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۳۴۸، ص ۱۱۰

فرمود : «هیچ کس نیست که بر من سلام کند مگر آنکه خداوند سلام او را به روح من برساند و من پاسخ او گویم.»(۱)

بـا توجه به این دلایـل روشن می شود که براسـاس اراده الهی حتی مردگان معمولی زائر خود را می شناسـند و سـخن او را می شنونـد و سـلام او را پاسـخ می دهنـد و براین اسـاس سـلام کردن و سـخن گفتن با اولیای الهی - که در مرتبه اعلی وجودی و قرب حضـرت حق قرار دارنـد نه تنهـا امری گزاف نیست بلکه امری شایسـته و به جـاست. براین اسـاس در اذن دخول مشـاهد اولیـای الهی می خوانیم : «واعلمُ أن رسولک و خلفائک علیهم السـلام احیاءٌ عنـدک یرزَقُون یَرَوْنَ مقامی و یَسـمعون کلامی و یردّون سلامی»(۲)

در آیات «انک لا تسمع الموتی» و «ما أنت بمسمع من فی القبور» کافران مرده دل به مردگان تشبیه شده اند زیرا مرده به حسب ظاهر نمی شنود و نمی بینـد زیرا مجاری ادراک حسی (مثل گوش و چشم) ندارد. کافر معاند نیز چشم حق بین و گوش حق شنو ندارد. از این رو پیام اصلی آیه نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است. یعنی ای پیامبر! تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی توانی سخن حق را به آنان بفهمانی.(۳)

۶- خداوند خود را بر نصـرت مردم کافی می داند. در آیه صـریح قرآن آمده است «کفی بِرَبّک هادیاً و نصیراً»(۴)، «ألیس الله بکافٍ عَبده»(۵) حال آنکه در دعای فرج می خوانیم «اکْفیانی فانَّکما کافیان و انْصـرانی فانَّکما ناصِرِان» یعنی از رسول خـدا و حضرت امیرالمؤمنین نصرت و کفایت می خواهیم آیا این دو با هم منافات ندارد؟

پاسخ : این پرسش با پرسش های قبلی کمی متفاوت است. زیرا پیش تر بحث کلی توسل را درنظر داشت ولی

۱- ابن ابی داوود، سنن، ج۱، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۱، ص۴۵۳، ح۲۰۴۱

۲- مفاتیح الجنان، باب زیارت

۳- پرسش ها و پاسخ ها، ص۷۶

۴- فرقان/ ۳۱

۵- زمر/ ۳۷

این اشکال مستقیماً به دعای فرج وارد شده است.

پاسخ این است که خداوند خود را برای نصرت بندگان کافی می داند با اینکه بندگان خدا از دیگری بخواهند که آنان را یاری کنند با هم منافات ندارد. خداوند بشر را دو گونه یاری می کند؛ یکی یاری بلاواسطه و بدون وسیله و دیگری نصرت به وساطت موجوداتی که خود آنها خلق کرده و به آنها قدرت عطا فرموده است.

یاری خداوند بذات و بالاستقلال است و هر قدرت و نیرویی از اوست و به او بر می گردد و یاری دیگران به اذن و قدرت بخشی او انجام می شود. یاری بواسطه مانند این است که خداوند بوسیله خورشید حیات موجودات زنده را یاری می دهد و به وسیله باران رویش نباتات را یاری می دهد و به وسیله حیوانات رفت و آمد انسان را یاری می رساند تمامی این ها را خداوند یاری می دهد اما به واسطه، در آیات قرآن نیز آمده، ما بدست خود برای آنان چارپایانی آفریدیم و آنان را مالک آنان کردیم که از منافع آنان بهره گیرند.(۱)

این موجودات هم یاری کننده اند اما کسی نمی گوید : یاری اینها با یاری خدا منافات دارد بلکه یاری اینها عین یاری خدا و به اذن او ست و آنها قدرت یاری را از خدا می گیرند. لذا می بینیم در آیات قرآن در حالی که یاری را منحصر به خدا می داند «ایاک نستعین» می فرماید «إسْتَعینوا بالصَّبر و الصَّلوه»(۲) و «إن استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر»(۳) یعنی اگر مردم از شما در دین یاری طلب کردند یاریشان کنید. بنابراین هیچ تناقضی میان انحصار یاری خدا و اعطای قدرت به یاری کنندگان دیگر از سوی او وجود ندارد.(۴)

۷- ترجمه و شرح معنایی عبارت

اکنون با باز شدن مسئله توسل و اثبات اینکه توسل با اصـول اعتقادات و آیات قرآن مغایرت ندارد به شرح

۱- یس / ۱۷

۲- بقره / ۴۵

۳- انفال / ۷۳

۴- سید حسین حسینی، یاد محبوب، ج۲، تهران، انتشارات نشر آفاق، ۱۳۸۱، ص۱۵

معنایی فراز پایانی دعای فرج می پردازیم.

بـا به کارگیری «یا» قصـد داریم توجه این دو بزرگوار را به خود جلب کنیم، «یا» نایت مناب فعل «اُنادی» است و در معنای نـدا گفته اند : «مطلوب است اقبال منادی»(۱) به عبـارت دیگر روی آوردن این دو بزرگوار مطلوب ماست، به همین دلیل منادی را مؤکد به کار می بریم.

۱) «اکفیـان» از مـاده «کفی» به معنـای این است که «حاصـل شود بوسـیله آن بی نیـازی از غیر آن، پس آن کافی است.»(۲) به عبارت واضح تر کفایت یا کفایت کردن کسی از دیگری یعنی بی نیازی از شخص دیگری.

۲) «نصـر» یعنی «کمک بر رفع ضـد یا رد عـدو»(۳) راغب نیز نصـر را یـاری و معاونت معنا کرده اسـت(۴) مثل «فلولا نَصَرَهُمُ الّذینَ اتَّخَذوا مِن دون الله»(۵) یعنی چرا معبودانی که به آنها تقرب می جسـتند، یاری شان نکردند. نصرت بنده به خدا عبادت است از یاری بنـدگان خـدا و قیام به حفظ احکام خداونـد و پاسـداری و رعایت پیمان او، فرمانبرداری از احکام او و دوری از نواهی او، اما نصـرت و یاری خداونـد، یکی تکوینی است که همان رحمانیت خداونـد را مراد و افاضه حیات است که در پهنه آفرینش فراگیر است و تمام نظم و گردش عوامل حیات به سوی هـدف حیات در کارنـد و از نعمتهای بیکرانش برخوردارنـد. اما نصرت و یاری تشریعی و دارای او نسبت به انسان و تکامل او از بعثت پیامبران و تأیید آنان از آغاز تا بی نهایت ادامه دارد. پس معنای عبارت چنین می شود :

«ای محمد (صـلی الله علیه و آله وسـلم) ای علی (علیه السـلام)، ای علی (علیه السـلام) ای محمد (صـلی الله علیه و آله وسـلم)، شما دو نفر مرا از دیگران بی نیاز کرده و [برای غلبه بر بلا] یاری نمائید که جز این نیست که شما بی نیاز

۱- مبادی العربیه، بحث منادی

۲- المنجد فی اللغه، ماده «کفی»

۳- همان، ماده «نصر»

۴- مفردات، ماده «نصر»

۵- احقاف/ ۲۸

کنندگان [از دیگران] و یاری کنندگان هستید.

مولی از ریشه «ولی» است و ولاء و توالی یعنی دوستی و صمیمیت که دو معنا از آن حاصل می شود و افزون می گردد تا جایی که میان آن دو معانی چیزی که از آن دو نباشد نیست ولی این معنا یعنی دوستی برای نزدیکی مکانی، نسبی، دینی، بخشش و یاری کردن و اعتقاد و ایمان به کار می رود. ولایت با کسر واو یاری کردن است ولی با فتح واو به معنای سرپرستی است و نیز گفته شده هر دو واژه حقیقتش همان سرپرستی است که کاری را به عهده بگیرد.(۱)

نکته ای که اینجا استفاده می شود این است که وقتی می گوئیم «مولی»(۲) خود را در موضع «عبد» قرار می دهیم اگرچه این معنا بر خضوع و خشوع در برابر آن بزرگوار دلالت می کند ولی مهم ترین مشخصه عبد فرمان برداری مطلق است. عبد به انسانی گفته می شود که سرتاپا به مولا و صاحب خویش تعلق داشته باشد و اراده اش تابع اراده او و خواسته اش تابع خواسته او باشد و در برابر او مالک چیزی نباشد و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه ندهد.(۳) پس تلویحاً به فرمانبرداری آن بزرگوار تأکید کرده ایم. ضمن اینکه معنای دوستی و صمیمیت با ظاهر سیاق کلام سازگاری ندارد زیرا در جملات قبل بحث پیرامون اطاعت و معرفت بود نه دوستی و محبت، بنابراین معنای «سرپرستی» در کلمه «مولی» تقویت می شود، زیرا دوست وظیفه ندارد گوش به فرمان دوستش باشد ولی کسی که تحت سرپرستی واقع شده باید از سرپرست خود اطاعت کند.

ظرافت خاصی که در این بخش از دعا به کار رفته این است که ابتدا عرض کردیم «یا محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) یا علی (علیه السلام)» و اکنون نام مبارک امام زمان (عج) را بر زبان جاری می کنیم و به ولایت و امامتش

ص:۹۳

۱- مفردات، ماده «مولی»

۲- ولی بر وزن مفعول : مولوی : دو حرف عله کنار هم اولی ساقط می شود : مولی یعنی به سرپرستی گرفته شده

۳- حمید محمدی، چهل واژه کلیدی قرآن، چ۶، قم، موسسه فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۴، ماده «عبد»

اقرار می کنیم، تلویحاً به امامت و ولایت سایر امامام معصوم (علیهم السلام) هم اشاره و اعتراف کرده ایم، زیرا نمی شود امام اول و دوازدهم را به امامت و ولایت پذیرفت و امام دوم تا یازدهم را قبول نداشت.

آری، امام حی و حاضر در زمان ما وجود مقدس حضرت صاحب الزمان (عج) است، اگرچه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسل کردیم و از آنان خواستیم کفایتمان کنند ولی آنکه امام معصوم در زمان ماست و واسطه فیض الهی است مولا صاحب الزمان است و برآورده شدن حاجات ما باید مبارک ایشان صورت می پذیرد و بسته شدن طومار بلاها و گرفتاری ها را آن بزرگوار باید امضا کنند. حضرت در تشرفی به ملا قاسم رشتی فرمودند : «ناظم کل حضرت صاحب الامر است و غیر در ملک او تصرفی ندارد. محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)، علی (علیه السلام)، فاطمه (سلام الله علیها) را به شفاعت نزد آن بزرگوار می خوانیم و به تنهایی از او استمداد می کنیم.(۱)

۵) «غوث» به معنای یاری کردن و نصرت بخشیدن یا کشف سختی است(۲) ولی زمانی که به شکل مصدر و با الف و لام آورده می شود «الغوث» معنای رساتری دارد و آن کمک خواستن مضطر است و مضطر کسی است که به نهایت اضطرار و بیچارگی رسیده و هیچ راه نجاتی برای خود نمی یابد.

۶) «ادرک» یعنی لحقْهُ به او ملحق شد و ادرک الشی یعنی وقتش رسید(۳) .

۷) «الساعه» یعنی همین الان «الوقت الحاضر»(۴)

آنچه از فراز پایانی «استغاثه» به محضر مولی صاحب الزمان (عج) بر می آید این است که همان تأکید جملات ابتدائی دعا است زیرا در فراز اول ندبه کنان به بلاها و گرفتاری هایی که ما را از سو احاطه کرده اشاره کردیم و از

۱- العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان، ج۵، ص۳۶۹

۲- المنجد فی اللغه، ماده «غوث»

۳- همان ماده، «درک» و «ساعه»

۴- همان

پروردگار کمک خواستیم و اینجا با اینجا با الفاظ به فریادم برس ومرا دریاب و از مولا و ولیمان کمک می خواهیم به نظر می رسد به فریادم برس و مرا دریاب جملات کنایی باشد، کنایه از اینکه کارم به بن بست رسیده و در مقام چاره جویی کاری از دستم ساخته نیست، شما برایم کاری کنید خیلی زود و به سرعت.

از آنجایی که این جملات را مؤکداً و مکرراً بیان می کنیم یقیناً قصد داریم نهایت اضطرارمان را برسانیم و با جمله یا ارحم الراحمین بحق محمد و آله الطاهرین بار دیگر تأکید می کنیم که کار و گشایش بدست خدا است او که مهربان ترین مهربانان است.

حاصل کلام

در دعایی مولا صاحب الزمان تعلیم فرمودند، علاوه بر ندبه و استعانتی که از پروردگار داشتند با استفاده از بستری که صلوات ایجاد کرد به تبیین رابطه میان اطاعت و معرفت پرداختند و با استفاده عملی از توسل، آن را به عنوان یکی از راه های اتصال به امام معصوم (علیهم السلام) معرفی کردند.

والسلام علی من اتبع الهدی

ص:۹۵

نتیجه گیری

همان طوری که گذشت از اموری که منتظران در ایام غیبت بر عهده دارند علاوه بر آمادگی و زمینه سازی برای حکومت جهانی حضرت باید دعا و التجا به درگاه خداوند برای تعجیل ظهور داشته باشند؛ زیرا ظهور امری بدا پذیر بوده و قابل تقدیم و تأخیر است.

از آنجایی که سند دعای فرج علاوه بر شهرت فتوائیه به دلیل قاعده تسامح، هماهنگی با متون و اثر حقیقی و عملی که دارد چندان قابل مناقشه نیست از مفاهیم بلند و ارزشمند آن می توانیم برای رسیدن به قرب پروردگار استفاده کنیم.

این دعای شریف به ما می آموزد که در عین دعا و تضرع به درگاه احدیت همواره اعتقاد کامل به توحید و استقلال تأثیر خداوند در عالم هستی داشته باشیم و با صلوات بر محمد و آل محمد، کسب معرفت امام زمان (عج) در سایه اطاعت او وتوسل به اولیای الهی به درگاه پروردگارمان تقرب بجوئیم.

ص:۹۶

انتقادات و پیشنهادات

بی تردیـد یکی از نعمت هـایی که پروردگـار به مسـلمانان عنایت فرمود ولایت و امامت بود که متأسـفانه مسـلمانان از او روی گرداندنـد و ظلمی که به این انسـان هـای برگزیـده ی خـدا کردنـد باعث شـد که پروردگار آخرین حجت خویش را در پرده غیبت برد و دسترسی به آن عزیز به آسانی زمان حضور میسر نباشد.

پس حقیقتی است که در ایام غیبت تشـیع دچار غفلت و روزمرگی شـده و انتظار به فریضه ای فراموش شـده تبـدیل گردیده و این رسالت حوزه های علمیه است که آن را میان خودشان و در میان مردم احیا کنند.

بـدین سـبب توصـیه می شود با توجه به اقبالی که عاشـقان امامت و ولایت دارند بحث های پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشـریف) فقط در پایان نامه ها محدود نشود و به گونه ای به حوزه های علمیه راه یابد؛ هر طلبه بتواند حقی که از جانب حضرت بر عهده اوست به شایستگی ادا کند.

ص:۹۷

فهرست منابع

* قرآن کریم / ترجمه ابوالفضل بهرامپور/ قم/ دارالقرآن الکریم/ ۱۳۸۶

الف) منابع فارسی

۱- اسلامی یزدی، مهدی/ تفسیر ادبی قرآن مجید/ قم/ نشر رواق اندیشه/ ۱۳۷۷/ ج۲

۲- برازش، علیرضا/ قرآن صاعد/ تهران/ انتشارات سپهر/ ۱۳۷۵

۳- تائب، مهدی/ تبار انحراف/ قم/ انتشارات ابتکار دانش/ ۱۳۸۶

۴- جباران،محمدرضا/ درسنامه علم اخلاق/ قم/ مرکز نشر هاجر/ ۱۳۸۴/ ج۲

۵- جواد آملی/ تفسیر تسنیم/ قم/ مرکز انتشارات اسراء/ ۱۳۸۴/ ج ۹ و ۷ و ۱۴

۸- حبیبیان، احمد/ تصویری از بهشت و جهنم/ تهران/ انتشارات امیرکبیر/ ۱۳۷۵

۹- حسینی، سیدحسین/ یاد محبوب/ تهران/ انتشارات نشر آفاق/ ۱۳۸۱

۱۰- حسینی تهرانی، سید محمد حسین/ امام شناسی/ مشهد/ انتشارات علامه طباطبایی/ ۱۴۲۷/ ج۲

۱۱- حسینی قمی، سید محمد حسین/ ایضاح الکفایه/ قم/ موسسه مطبوعاتی دارالکتاب جزائری/ ۱۳۸۰/ ج۴

۱۲- حیدری نیک،مجید/ نگاهی دوباره به انتظار/تهران/ انتشارات بنیادفرهنگی حضرت مهدی موعود/ ۱۳۸۵

۱۳- خاتمی، احمد/ فرهنگنامه موضوعی قرآن کریم/ تهران/ دفتر نشر فرهنگ اسلامی/ ۱۳۸۶/ ج۲

۱۴- خمینی، روح الله/ شرح چهل حدیث/ تهران/ موسسه نشر آثار امام خمینی/ ۱۳۸۵

۱۷- راغب اصفهانی، حسین/ مفردات/ ترجمه غلامرضا خسروی حسینی/ تهران/ انتشارات مرتضوی/ ۱۳۷۵/ ج ۱و۲و۳

۱۸- ربانی گلپایگانی، علی/ عقاید اسلامی/ انتشارات مدیریت خدمات پژوهشی/ ۱۳۸۱

۲۰- شاکری زواردهی، روح الله/ منجی در ادیان/ تهران/ انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود/ ۱۳۸۸

۲۱- ضیاء آبادی، سید محمد/ توسل/ تهران/ انتشارات بنیاد بعثت/ ۱۳۷۵

۲۵- طباطبایی، سید محمد حسین/ تفسیرالمیزان/ ترجمه ناصر مکارم شیرازی/ قم/ انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی/ ۱۳۷۰/ ج۴ و ۸ و ۱۱ و ۱۴

۲۷- طبرسی، فضل بن حسن/ تفسیر مجمع البیان/ ترجمه علی کرمی/ تهران/ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی/ ۱۳۸۰/ ج ۱ و ۸

۲۸- طیب، سید عبدالحسین/ طیب البیان/ تهران/ انتشارات اسلام/ ۱۳۷۸/ ج۱

۲۹- عثمانی دیوبندی، محمد شفیع/ تفسیر معارف قرآن/ ترجمه محمد یوسف حسین پور/ بی جا/ انتشارات شیخ الاسلام احمد جام/ ۱۳۷۴/ ج۷

۳۰- عسکری، سید مرتضی/ بداء یا محو و اثبات الهی/ ترجمه محمد جواد کرمی/ تهران/ انتشارات مجمع علمی اسلامی/ ۱۳۷۷

۳۱- فیض کاشانی، محمدمحسن/ تفسیر صافی/ ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشی و دیگران/ قم/ انتشارات نوید اسلام/ ج۳

۳۵- قرائتی، محسن/ تفسیر نور/ تهران/ مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن/ ۱۳۸۶/ ج ۱ و ۴ و ۶ و۱۰

۳۶- کاردان/ امامت و عصمت امامان در قرآن/ قم/ انتشارات دارالذکر/ ۱۴۲۱

۳۷- لطیفی، رحیم/ دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت/ تهران/ انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود/ ۱۳۸۷

۳۸- محمدی، حمید/ آشنایی با علوم بلاغی/ قم/ مؤسسه فرهنگی دارالذکر/ ۱۳۸۶/ ج۲

۳۹- **/ چهل واژه کلیدی قرآن/ قم/ مؤسسه فرهنگی دارالذکر/ ۱۳۸۴

۴۰- مصباح یزدی، محمدتقی/ آموزش عقاید/ تهران/ شرکت چاپ و نشر بین الملل/ ۱۳۸۳

ص:۹۹

۴۱- مطهری، مرتضی/ امامت و رهبری/ تهران/ انتشارات صدرا/ ۱۳۸۴

۴۲- **/ ولاء ها و ولایتها/ تهران/ انتشارات صدرا/ ۱۳۸۴

۴۸- مکارم شیرازی، ناصر/ تفسیر نمونه/ تهران/ انتشارات دارالکتب الاسلامیه/ ۱۳۸۱/ ج۱ و۵و۸و۱۰ و ۱۳ و ۱۵

۴۹- ملکی تبریزی، میرزا جواد/ اسرارالصلوه/ قم/ دارالکتاب الاسلامی/ بی تا

۵۱- موسوی اصفهانی، محمدتقی/ مکیال المکارم فی فوائد الدعا للقائم/ ترجمه سید مهدی حائری قزوینی/تهران/ نشر برگ شقایق/ ج ۱و۲

۵۲- مهدوی کنی، محمدرضا/ شرح دعای افتتاح/ تهران/ دفتر نشر فرهنگ اسلامی/ ۱۳۸۱

۵۳- نعمانی، محمدبن ابراهیم/ الغیبه/ تبریز/ انتشارات برگ زرین/ ۱۳۸۳

۵۴- نصرتی، علی اصغر/ نظام سیاسی اسلام/ قم/ مرکز نشر هاجر/ ۱۳۸۵

۵۵- نوحی، محمدرضا/ قواعد فقهی در آثار امام خمینی/ تهران/ چاپ ونشر عروج وابسته به مؤسسه آثار امام خمینی/ ۱۳۸۴

۵۷- نهاوندی، علی اکبر/ العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان/ قم/ انتشارات مسجد جمکران/ ۱۳۸۶/ ج۵و۶

۵۸- هراتیان، علی/ دعا کلید ظهور/ تهران/ انتشارات وثوق/ ۱۳۸۴

۵۹-**/ قاصدک ظهور / قم/ انتشارات آفاق/ ۱۳۸۴

ب) منابع عربی

۶۰- ابن ابی داوود/ سنن/ بیروت/ انتشارات دارالفکر/ ۱۴۰۱/ ج۱

۶۱- ابن ابی الحدید معتزلی/ شرح نهج البلاغه/ بیروت/ دارالاحیاء التراث العربی/ ۱۳۸۶ ه.ق/ ج۷

۶۲- ابن اثیر/ اسدالغابه/ بیروت/ دارالکتب الاسلامیه/ بی تا/ ج۳

۶۳- ابن بابویه قمی (صدوق) / کمال الدین و تمام النعمه/ قم/ سازمان چاپ و نشر دارالحدیث/ ۱۳۸۲/ ج۲

۶۵- ابن حسن، محمد (حر عاملی)/ وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه/ بیروت/ دارالحیاء التراث العربی/ ۱۴۰۳/ ج۱و۴

۶۷- ابن حنبل، احمد/ مسند/ بیروت/ انتشارات دار صادر/ بی تا/ ج۴و۶

۶۸- ابن عمر، محمود (زمخشری)/ تفسیر کشاف/ بیروت/ دارالکتب العربی/ ۱۴۰۷ ه.ق

۷۰- ابن فارس بن زکریای رازی، احمد/ معجم مقائیس اللغه/ بیروت/ دارالکتب العلمیه/ ۱۴۲۰/ ج۱و۲

۷۱- ابن محمد، احمد (حسینی اردکانی)/ شرح و فضایل صلوات/ تهران/ انتشارات میقات/ ۱۳۷۲

۷۲- ابن مکی، محمد (شهید اول)/ المزار/ بیروت/ مؤسسه المعارف الاسلامیه/ ۱۴۱۶

۷۳- ابن موسی بن طاووس، علی (حلی)/ جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع/ قم/ منشورات دارالذخایر/ ۱۴۱۱

۷۴- ابن منظور/ لسان العرب/ قاهره/ انتشارات دارالمعارف/ ۱۱۱۹

۷۵- انصاری، مرتضی/ فرائد الاصول/ قم/ مجمع الفکر الاسلامی/ ۱۴۲۲

۷۶- اهری، عیسی/ صحیفه المهدی/ تهران/ مؤسسه انتشارات رسالت/ ۱۳۸۵

۷۸- بخاری، محمد/ صحیح/ بیروت/ انتشارات دارالفکر/ ۱۴۱۳/ ج۱و۷

۷۹- بی نام/ نهج الفصاحه/ ترجمه ابوالقاسم پاینده/ تهران/ انتشارات بدرقه جاویدان/ ۱۳۸۵

۸۰- حسینی، سید محمد مرتضی (ابی فیض)/ تاج العروس من جواهر القاموس/ قم/ انتشارات دارالذکر/ ۱۴۱۴

۸۱- حسینی حسنی مدنی شیرازی، سیدعلی/ ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین/ قم/ موسسه نشر الاسلامی فی التابعه بجماعه المدرسین/ ۱۴۰۹

۸۲- حسینی روحانی، سیداحمد/ سرالسعاده/ قم/ قسم الدارسات الاسلامیه/ ۱۴۰۴

۸۳- حسینی موسوی جزائری، نورالدین ابن نعمه الله/ فروق اللغات فی تمییز بین مفاد الکلمات/ قم/ نشر الثقافه الاسلامیه/ بی تا

۸۴- حسینی عاملی، سید محمد/ مواعظ العددیه/ قم/ منشورات مکتبه مصطفوی/ بی تا

۸۵-خراسانی، محمد کاظم/ کفایه الاصول/ قم/ مؤسسه نشر الاسلامی/ ۱۴۱۸

۸۶- سبحانی، جعفر/ الموجز فی الفقه/ قم/ موسسه الامام الصادق/ ۱۴۶۶ ه. ق

۸۷-سید رضی/ نهج البلاغه/ ترجمه محمد دشتی/ قم/ موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین/ ۱۳۸۴

۸۸- طبرانی/ المعجم الکبیر/ قاهره/ مکتب ابن تیمیه/ بی تا/ ج ۹

۸۹- طوسی، محمد بن حسن/ الاحتجاج/ نجف/ - / ج۲

۹۰- طوسی، ابوجعفر حسن بن محمد/ مصباح المتهجد/ بی جا/ مؤسسه فقه شیعه/ ۱۴۱۱

۹۱- شرتونی، رشید/ مبادی العربیه/ قم/ انتشارات دارالذکر/ ۱۴۲۶/ ج۴

۹۲-عبدالباقی، محمد فواد/ المعجم الفهرس لا الفاظ القرآن الکریم/ قم/ انتشارات اسلامی/ ۱۳۸۵

۹۳- عاملی کفعمی، تقی الدین/ المصباح/ قم/ منشورات الرضی/ ۱۴۰۵

۹۴- فخررازی، محمد/ تفسیر کبیر/ بیروت/ انتشارات دارالاحیاء التراث العربی/ ۱۴۱۱/ ج۴

۹۵- قیومی اصفهانی، جواد/ صحیفه المهدی/ تهران/ دفتر انتشارات اسلامی/ ۱۳۸۳

۹۷- کلینی، محمدبن یعقوب/ اصول کافی/ تحقیق علی اکبر غفاری/ تهران/ انتشارات دارالکتب الاسلامیه/ ۱۳۶۵/ ج۱ و۴

۹۹- متقی هندی، علی/ کنزالعمال/ بیروت/ موسسه رسالت/ ۱۴۰۹/ ج ۴و۱۲

۱۰۶- مجلسی، محمدباقر/ بحارالانوار/ بیروت/ موسسه الوفاء/۱۴۰۴/ مجلدات ۴و۵۲و۵۳و۸۳و۹۱و۹۴و۱۱۲

۱۰۹- محمدی ری شهری، محمد/ میزان الحکمه/ قم/ موسسه دارالحدیث/ ۱۴۲/ ج ۲ و ۳ و ۴

۱۱۰- مسلم، محمد/ صحیح/ بیروت/ انتشارات دارالفکر/ بی تا/ ج ۲

۱۱۱-معلوف، لوئیس/ المنجد فی اللغه/ تهران/ انتشارات دارالعلم/ ۱۳۸۲

۱۱۲- نسایی/ سنن/ بیروت/ انتشارات دارالفکر/ ۱۴۱۳/ ج۴

سایت :

۱۱۳- www. Mahdi search. Com ص:۱۰۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org

